

از احوال دشمن سوال کند مضمون طالع دشمن بود و از دست چپ ن سیم کن حاز طالع کعبه  
 بگرید بین موضع دهنده اند ان این بر چهار هر که سواد بر یا بد اند ان سیر  
 بود بنگردن و قوت و سعادت بود بران منس و هر که غیبت منس صاحب سیر  
 مخزن بود بت حرس و ضعف سیران منس بود و هر کدام دلیل در نزد و صاحب بود  
 قوت و سبک انجا بود هر که مهبوط و ناقص السیر بود یا طالع السیر منصف بود و در  
 و هر کدام دلیل در جمع بود هر بیت و بیانی انجا بود و هر کدام مستقیم بود و دیگر  
 و تیر صواب انجا بود و چپ منس کن از نظر لوگ سیر و دوش از نظر عدالت  
 و موی به ان موضع و انجا نگاه و آنچه واجب کند مکن کن اما در در و نیز در کت  
 بران تران و ان تران و دلیل دشمن کجاست و از دلیل صاحب طالع و صند است  
 از سیر یا سیر یا نیک نیک مکن کن و در و نیز در کت چنانکه اندر باب کت  
 صفت کردیم **فصل ۷۷ در معرفت انچه حرب از چه سیر است** و اگر از سیر  
 منفرد باشد یا لعل کند حق باشد و اگر از غیبت منفرد شود و یا لعل  
 طلب کند و اگر بعد متصل باشد دشمن حق طلب کند و بر حق باشد و اگر  
 متصل غیبت باشد باطل طلب کند و ناقص باشد اگر مرغ اندر ویم باشد این  
 حرب از بهت معیت است و از بهت نام باشد و اگر اندر سیر بود و حرب از بهت  
 دیانت و عبادت و از بهت اقربا باشد و اگر اندر چهارم باشد این حرب  
 از قبل زمین و ولایت و شهرت و اگر اندر خیم بود این کار از از بهت  
 و علم و غنای مال باشد و ولایت و اگر اندر ششم باشد کار از از  
 بهت عدالت قدیم باشد و مال طلب کند و اگر اندر هفتم بود از بهت خوف

دال میراث بود و اگر اندر نهم بود حرب از بهت دین و دیانت و اگر اندر  
 دس است بود حرب از بهت تفرک باشد و لعل طمان بود و اگر اندر یازدهم  
 حرب از بهت خزان و از بهت وزیران و از بهت دوستان بود و اگر اندر دوازدهم  
 باشد از عدالت قدیم بود و کارزار بنود و بیکس بسج طاعت کنند مرا کس را بهای  
 میرود و بگر اندر ان موضع که باشد و اگر معهود یا مقبول یا بطر سواد یا صاحب  
 سیر و بر متصل بود از نظر مودت و اتصال قبول ان مراد بر اید و مقصود  
 شود پس از آنکه دلالت لغز یا غیبت باشد و اگر مخزن بود و نیز مقبول یا بطر  
 غیبت یا صاحب بر منس حاز و در کت بود و از نظر دلیل کند بر آنکه ان  
 امیران بر نیاید و زین رسد **فصل ۷۸ در معرفت مال و بکران سیر**  
 بگرید سیر یا بکران سیر و ان فردا و ندیم است و اگر کس سیر نشیت و سیر  
 باشد طالع و صاحب ویم متصل باشد از نظر مقبول یا اندر ویم بود مقبول  
 این همه دلیل سپاه یا بل باشد و مفت و اگر کس صاحب سیر غیبت و صاحب سیر غیبت  
 متصل باشد از نظر مودت و اتصال قبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر که  
 بگرید فراست و در و صورت و در سیرت معلوم شود هر کدام دلیل در سیرت باشد  
 و قوت باشد و اندر موطوع و سیرت باشد دلیل کند بر سیرت و دیگر قوت  
 انکس و انکس و بر دلیل منسوب است و هر یک و مغرب و سا قاطب باشد یا بهای  
 و اندر سیر غریب بود یا اندر مهبوط دلیل کند بر نفیست کردن احوال  
 بر سیر بل و اگر نظر تر سیر و مقابل باشد حق لغت او باشد و من رخت پیدا  
 کنند و همچون مکن کن حد دشمن را و اگر دلیل احوال س قاطب بود از طالع یا سیر



اعوان ناسخ بنامشند و دشمنان را از ایشانند خاص تر از اندر دوازدهم به اندر  
 باشد و همچنین می کشند لیل اعوان و سایل و مستول نام معلوم و اگر اول است  
 و اول است مستول و نه با یکدیگر خط و اوست باشد میان ایشان حرب باشد  
 بعد از دویم باشد دلیل کند بر سعاد و اعوان سایل و بعد از دویم دلیل  
 کند بر سعادت اعوان مستول و نه و همچنین سعادت صاحب دویم یا هم  
 دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان سایل یا مستول و نه سراسر سعادت  
 با هر دو دلیل باشد قوت و سعادت و سچاقت مراکتس را بدو در آن دلیل  
 مستول است و هر کدام سرج و کثیر الا و لا و یا کثیر العصور یا منقلب بود و سایل  
 اندر در باشد یا دویم بن بود دلیل کند بر بسیار غلبه ظاهر و نه هر  
 دلیل در اوج باشد اکثر دروغ گو یا عاصی شود و همچنین سرج اگر معصوم  
 بود یا اندر طالع یا اندر دویم بود دلیل کند بر کلیط اعوان سایل و معصیت  
 کردن ایشان با سایل و اگر دین و عطا را اندر دویم باشد یا اندر دویم  
 و مودت و کلیط و دو سر در حیرت برید اید اندر اعوان از جهت مردمان  
 دون و نروایید و اگر صاحب طالع و صاحب دویم هر دو مشرق بودند اندر با یکدیگر  
 میگرد و هر دو با خداوند الهام باشد دلیل کند بر ظفر یا قوت سایل و اگر  
 انجمن که کفر صاحب مفتوح را بود ظفر مستول و نه را باشد و اگر قمر و زنب  
 بود و عطار را اندر دویم دلیل زیاد است اهل کشتن و فوخر نرسد و عقب و همچنین  
 باشد اخذ حفته مر مستول و نه را و اگر هر دو دلیل مشرق باشد یا معهود  
 باشد و مقبول باشد از یکدیگر صاحب مراکتس میگرد باشد و سرج و فوف

و نیز نه

و نیز نه در زحل فسم از نه یا عطارد و کلیط و کشنده اندر میان ایشان بنام است  
 و اگر با تبه و حرب سیم با زنب یا با ریس بود از هر دو فرقی که کشش سبب بر بود و فوخر نرسد  
 و اگر صاحب طالع یا صاحب مفتوح هر دو با زنب باشند از هر دو فرقی که کشند  
 و اگر کشند که خواسته و اندر سرج منقلب بودند بقدر نرسد بر روزه اندر لیل و اخذ  
 سرج و دویم بن بود صاحب انبج حرب کشنده بود و سرج ثابت پس معلوم بود  
 و تبا حتر اندر کار صاحب انباشد و دلیل اندر مبط بود یا اندر و مال فوخر نرسد  
 و صاحب سرجش برین نظر کنند و بهر ظاهر بود و دلیل اندر سرف باشد یا اندر  
 خانه فوخرش و صاحب سرج برین نظر باشد سخت نیست باشد بران دلیل و صاحب  
 سرج فوخرش نظر باشد صاحب ان دلیل بخداوند کشش ناسخ بنامش سران و دلیل  
 و مشرق باشد یا ناط و بس کار باشد و هر ان دلیل و مغرور بود که اهل فوخر  
 کشنده بود و هر ان دلیل صاحب مراکتس از در سبب بود صاحب اندر لیل یا یک  
 که ان بسیار باشد از طبقات ان دلیل و انبج و ظاهر باشد و دیگر سرج با دین  
 بود یا با ریس بود و حرب و نه و در سبب سبب بود و فوخر نرسد بود سرج  
 اندر اعتناق بود اندر سراسر و هر با و مشر با باشد و قدر باشد سرج مقابل  
 اکتب تعجب و سرج حبس و شبه و فعل و کشش بود اما بدانکه کوکب سبب قوت  
 از سبب باشد مگر در سبب نفاست سعادت اندر و یا کوکب طریقی نفاست بخیر  
 بود و کوکب سبب و صاحب فوخر نرسد قوتیر باشد از هر یک که **بصل** و در وقت  
**حرب و اندر دویم بر کشش** و اگر کوکب مسرفه سبب سرج  
 منقلب باشد دلیل کند بر زور بر کشش سایل یا با در از موکه بر زور



و پدیدار نباشد و اگر اندر برج ذره بین بود و دلیل کند بر تقابل بحال و اگر  
 برج ثابت بود و دلیل کند بر ثابتی حرب و سخن کار و همچنین حکم کن از ستول من  
 صاحب هفت یا از کوکب متصل بر برج هر وقت در کار حرب طالع برج متقلب  
 خاصه چون مران سایل اثار کشنده بغایت جلد و قور باشد و بسک و بسک  
 دست از یک سر باشد از حال بحال و از کار کار میگردند و اگر ذره بین بود  
 و دود و دور و به باشد و اگر بعضی از در کار کر باشد و بعضی کار و برج ثابت  
 دلیل ثابت و پدیدار باشد و هر بر افضل **در صورت آنکه این روش از کار**  
**جنس است** و دلیل ستول من اندر خانه خویش باشد دشمن از اهل بیت  
 ملک باشد و اثار را بکند از سر ملک بکند و اگر اندر شرف باشد ملک بود  
 و اگر اندر رسته بود از اولاد ملک بود یا از اولاد استرانی یا کسی که بنزد  
 ملک خاص و سخن روان باشد و اگر اندر ده بود از اولاد استرانی بود از  
 مسئله فروتر و اگر اندر ده بود از خاصان بود یا پیرده دار یا از فرزندان  
 حبابان و مانند این و همچنین جواب کن از دلیل اگر کوکب از برج متقلب  
 طالع متصل شود و مقبول بود و سایل را مدد دهد از سپاه دیگر و همچنین حکم کن  
 از صاحب هفت مرد دشمن از مدد دیگر و هر دو را به اندر دوازدهم  
 یا اندر ششم باشد صاحب دلیل بگریزد و هر دو به شرف باشد صاحب  
 دلیل جوان باشد و هر کدام مغرب باشد دلیل کند بر پیر و دشمن آنکه  
 چند سال است اندر احکام طالع ایجا و بیرون آوردن سال سایل یا دیگریم  
 تبارک و تعالی **در صورت آنکه مع دهنه میان آن** یا نه

بکر بدلیل سایل مسئل است و اگر اتصال بود میان ایشان از مدوت و هر دو  
 بجایگاه نیکو و از یکدیگر مقبول بودند صاحب چهارم مسعود بود و ناظر بود باریک  
 از مدوت دلیل کند بر مع و لغز از کوکب دافع بود و اگر اتصال از تریخ و  
 بود و مقبول از یکدیگر دلیل مع باشد پس از منازعت و کارزار حرب و  
 مقابل باشد و اگر خداوند طالع اندر هفت بود یا صاحب مع اندر یک برج  
 دلیل کند بر آنکه طالب اندر شرف و زمین مطلوب اندر راید و استوار  
 بود صاحب طالع شرف بود اندر برج خویش اندر شرف خویش باشد و صاحب  
 تریخ و مقابل مقبول بود یک راجع از این دو دلیل و اندر راجع قلی باشد یا شوم  
 مقبول بنزد دشمن و انی و سیر و موط بود یا و بال یا خانه مشتم و پیر باشد  
 یا دویم یا دوازدهم پس هر دینم خیار من این هفت دفعه در چنین باشد  
 بران طبقه و در اندر خانه باشد اگر اندر دویم باشد این کند و در شرف  
 و اگر اندر ششم بود این کند و باز یک باشد و اگر اندر دوازدهم بود یا ششم  
 این کند تا صاحب کند شرف و شرف و شرف و شرف و اگر سایل اندر ده باشد  
 اندران جایگاه ویرانه است بود و هر دو بر متصل باشد دلیل کند بر مع و  
 مع از کوکب دافع بود مسعود متصل شود از نظر و اگر کوکب عدو نور کند یکدیگر  
 و هر از یکدیگر متصل باشند بر در میان ایشان اندر راید و صاحب کند  
 میان ایشان بکر و هر کوکب در اندر شرف و طبع برج در آن  
 مشتمل اندر راید صاحب کند میان ایشان و همچنین حکم کن از کوکب مع  
 انور و از کوکب نازل انور و اگر هر دو دلیل اندر برج خویش باشد اندر



و مطا اسم و سهو و بیوت بزرگ بر پشت صاع کنند و اگر کتک از این عدد میل راجع بود  
تنام نشود و اگر مقبول بود یاری نهند و اگر مقبول نبود در کتک بنگرند و اگر کتک  
از قمر تا عطارد و از طالع بختن هر یک بر سه سهم صاع ایجا بود و بگویند بر سه سهم و بگویند  
اگر اندر حد طالع الله افرا صاع از میل بود و اگر اندر سه چهارم مستول غنه  
الله افرا صاع از مستول غنه بود و اگر بعد از سه سهم صاع بود یا اندر غنه صاع یا  
بر بعد از غنه صاع و میل کند بر قطع حرب و صاع بدون این و اگر اندر جاکه  
خس بود و آن خس اندر مهبوط بود هفتیم همین و میل کند بر سطح و در هر حرب  
و عدد است بگویند حرب را از جهت صاع اگر اندر شش فخرش بود یا شش ف  
نیم حرب و یک شش و بزرگ بود و اگر کتک این هم اندر وسط اسم بود سخت تر شود  
آن کارزار و بزرگتر تان شود و مسروق و مغرب خبردار شوند اگر اندر طالع بود  
صفت و گویم کارزار کمتر از اول بود و تده مغرب کمتر از طالع بود و اندر چهارم  
کارزار یا بی همت و اگر سه چهارم بود و اگر صاع اندر بر سه نامت بود و اندر تده  
بنوعی قتل کمتر شود و اگر اندر بر سه حجه بود قتل چند کثرت بود و از سه  
و اگر اندر بر سه مغرب بود کارزار سخت بود میان این و جاسوس بود  
اگر صاع اندر مرا غنم خویش بود و کارزار میدان بود کمتر از شش فخرش  
بر سه حمل و اندر عدد و بزرگتر بود از غنه و دستند و اندر مهبوط کارزار  
شود باید و مایه روی کار گستر شود و بزرگت و ضعف صاع نه آن تده و کم  
کن و اگر صاع هفتیم بود یا بزرگتر مقدار یا مقبول باشد و مقیم بود این حرب چند  
کثرت چهارم و بار دیگر تازه و اگر صاع مقیم نبود و سریع بود یا با گویند

سر بود این حرب دکارزار گنجاار بود و در وقت شود و بکسر سهم اسماء نیز اکثر این سهم  
حکایت داد و آن گشت اگر سعد بود اندر ترس مرغ یا بنظر آب بود و دلیل کند که حرب  
اگر غش بود و ترس و مقابل یا مرغ بود حرب دراز شود خاصه غش نیز اندر موقوف  
بود پس آن سر دراز کرد و همچین اگر آن سعد یا مرغ بود راجع بود و دلیل کند که حرب  
جراکنده و اگر مرغ مشرف بود آن حرب اکلار بود و اگر اندر وقت اسماء  
بود از حرب اندر سر بود و نهان یا غدر بود و اگر عطارد یا قمر غش بود ترس یا  
میان ایشان کارزار و گشتن در سیر گرفتن بسیار بود اگر نظر غش یا صورت  
بود اسیر گرفتن اگر گشتن کمتر بود و اگر باختر سهم سعد و عطارد یا قمر بود عامر  
همه وقت یا بنده اگر که از شیرین را کوف اندر باب حرب دلیل کند  
بر بسیار حرب و گشتن بر اندر و کوف اندر باب حرب دلیل کند  
بر بسیار حرب و گشتن بر اندر و کوف اندر بکسر سهم حرب از مرغ یا قمر  
بلب و بر روز از طلوع چکن و قیاس گیر از سهم اسماء نیز اکثر این سهم  
از حرب یا مرغ یا آب دلیل کند بر آن گشتن و در آنها و اگر محبس قور و مشرف  
و تد باشد حرب قوتیر باشد اکثر این سهم اندر جز سبیل اندر آنها دست  
اندر طلوع او را نظر و غلبه بر سبیل را بود و اگر خفیه را بود مسئول عنه را  
و جز طلوع آن در ربع مکررات و جز مسئول عنه آن در ربع مونس است  
فصل ۷۹ در معرفت حال گروه سپاهیان و بی سوزن میگویند بود اگر بی سوزن  
از خیمه یا کمر و هر سپاه بی سوزن باشد بطلب قور یا خیمه و اگر طلوع مرده  
کن و خفیه بر مسئول عنه را اکثر میان ایشان انقال بود بیکدیگر را بپند که



انفال بود و یکدیگر را نه بپشتند و اگر انفال موردت بود هیچ درست کنند یا فقه بپشتند  
 یکدیگر را و چون بگویند و حرب کشند و اگر انفال عداوت بود و حرب و کار را بود  
 میدان این و اگر نظر عداوت مقبول بود هیچ اندک یا جنگ زد و گسسته شود  
 از حرب و کار را زد و اگر کوب میان این و آن نقل بود یا جامع یا در اندر بعضی از آن  
 قوم و می شود یا این بعضی از این قوم به بپشتند پس خبر در هر سبب و بپشتند  
 اندر قوت و نظر بچنان حکم کن که اندک باب حرب و قتال گفته هر دو یک قوت  
 بود و اندر رفتن بود معهود بود و اندر موقوف خویش بود یا خاصه بود یا مستحق  
 طرف دیگر بود هر دو یک قوت بود یا راجع یا مخیر بر حسب رتبه و رتبه هر دو یک  
 اندر را بود و در دکان را دلیل راجع پس یا کوب راجع زد و باز کردند و اگر  
 آن مستحق منه دلیل را راجع یا به این باز کردند و اگر سبب از آنکه دلیل  
 با یکدیگر انفال کشند هر دو یک قوت یا اندر موقوف یا مخیر شود آن قوم  
 بنا بر سبب پیدا اید و نظر بود و اگر معهود شود و معهود متصل شود یا با یکدیگر  
 یک اندر اید عداوت و بپشتند پس این و آن نیست احکام گذار تا این  
 یک نفر که بسیار قایم بود **صل** و در موقت اندر این دو سبب **نظر کدام یک**  
 بیکدیگر دلیل طالب و مطلوب هر کدام و سبب قوتی بود و عداوتی بود و بپشتند  
 صاحب این دلیل را بود یا آنکه اما بعد از آنکه لو اکب ملوک قوتی را از آنکه سبب است  
 اندر باب حرب و عداوت اگر دلیل را کوب علیه را به اندر رفتن بود یا مقبول  
 بود و نظر اندر دلیل را به اندر مکرر اندر احتراق باشد یا اندر موقوف یا  
 یا صاحب سبب مستحق بود یا بر انفال کشند اگر صاحب طالع یا دلیل و سبب

فصل در موقت اندر این دو سبب نظر کدام یک

بهر طرف بود و سبب طالع بود یا دلیل مطلوب اندر رفتن بود که کن بر حسب سبب یا طالع  
 و بیکدیگر سبب مستحق یک انفال کشند اگر کوب سبب متصل شود و در مقبول فاقه  
 و قابل از کوب علیه را به دلیل قوت مطلوب باشد و نظر یا فتن بر سبب یا طالع  
 قوت انگوب و اگر دلیل مطلوب قوتی بود و کوب علیه طالع شود و مخیر شد  
 مطلوب قوتی بود تا آنکه از حال قوت بضعف نگاه دلیل بتا حال  
 مطلوب بود و همیشه اندر باب حرب از کوب علیه را بر خواه و هر دو یک  
 اندر رفتن بود و قوت بود و مقبول بود از خویش بود خاصه و در هر سبب ثابت  
 بود و دلیل موت حال خداوند دلیل بود و هر دو یک سبب و طالع است  
 متصل باشد از نظر موت یا قهر یا مخیر از نظر موت صاحب دلیل قبول  
 و نظر قوت باشد و هر قوت و دلیل سبب و سبب هر دو قوت بر سر باشند  
 بیکدیگر یا بطلان از آنکه از این دو کار است عداوت بود اندر باب سبب و دلیل  
 منه هر کدام دلیل است مدتر بود و نظر ویرا باشد بر و سخن و هر کدام دلیل  
 صاحب نظر بود قوت و نظر ویرا باشد و اگر قهر از صاحب سبب مستحق بود  
 و صاحب طالع متصل شود دلیل کشند بر نظر یا فتن طالب بر مطلوب یا انفال  
 صاحب سبب مستحق بعد از انفال از صاحب طالع طرف دشمن را بود بیکدیگر  
 هر کدام کوب بر طرفه خویش خبر دیک تر بود از متضاد و در غایب  
 و هر کدام قوت مستحق بود بر حسب ویرا بود و انفال قهر از کوب علیه  
 و انفال کوب علیه را به دلیل کشند بر نظر طالب بر مطلوب یا انفال قهر  
 از کوب علیه را به دلیل کشند بیکدیگر صاحب دلیل کشند بر نظر یا فتن مطلوب



اندر بسیار کشتن اندران حرب دانند که از قدر حال و توان چاهگاه و در  
 ابتدا یا اندر حال سوال تا بگویند یا چه حکم کن و چنان باید طالع اسس آن  
 بداند یا طالع مولود خداوندان ولایت امیران ولایت یا امیران  
 کتبت اکثر مرغ یا نعل یا زنب اندر چاهگاه شش یا قمر بود اندر اصل  
 بوده باشد سر و دست بر خیزد و اگر سعدان باشند به اینجا چاهگاه خیزد  
 و طالع باشد مرا بخیر و او ان شهر را و هر سر کوی از ده درجه نور تاده در  
 است شهر است و از ده درجه است تاده درجه عقرب جنوب و از ده درجه  
 عقرب تاده درجه دلو و موست و از ده درجه دلو تاده درجه ثور است  
 بکنه به نحوی سال عالم صمغ بکدام ربع اندر است بر دشت نظر از اینجا  
 یا بدو این اسرار قول هر سر است بکنه به لیل سال عالم تا دلیل بران  
 یا هر کدام دلیل به باشد از دلای قایلی یا کای دلیل به شد اندر دلیل  
 ظفر و غلبه باشد و قاهر بود و غایت او را بود و این قویترین شهرها  
 است و یعقوب کند که به بکنه مرغ اندر کدام ربع است از این ربع  
 هر سر کوی حرب و جنگ کند یا قاهر چاهگاه و قمر سعد بود و چون  
 مخرب باشد چاهگاه کند و قاهر یا چنان باید خوب شدن نگاه دارد از  
 بوقت حرکت قمر و اگر قمر مرغ مخرب بود از و تده بود هم بود و کشتن  
 و هلاک فامه مرغ دشمن قمر بود یا ان طالع بران وقت یا صاحب  
 نام صاحب نام قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود چنان  
 و هلاکت باشد بوقت دیدار کردن آنکه راجع بود بوقت هر وقت کشتن

و هلاکت

و هلاکت بود و اگر اندر ربع شش بود به کشتن بشت بود و اگر اندر ربع  
 رد و زمره کشتن رد و زمره بود و اگر قمر مخفف بود از مرکز بهیم بود اندر  
 یا بر زمین دنبال و دره کشتن بکنه هر کوی از دلیل طالب مطلوب راجع بود یا  
 ساقط بود بهیم هر عیت و کشتن باشد سر صاحب ان دلیل را **فصل امر و سوزن**  
**غیبت و منفعت اندر حرب** اگر در حرب میل رایا افراشته حرب را از ربع دوم  
 و از رباب منفعت و در یک کینه اندر ربع سیم دوم سعد بود یا اندر ربع  
 سعد بود یا سهم اسعدت یا دلیل سایل یا غایب زکشته یا ناظر و منفعت او بود  
 حکم کن حرب سایل را از یافتن منفعت و مال و غنی و مطلوب داران است  
 و از معصیه شتم بکنه که از معصیه دوم طالع منفعت کردیم اگر صاحب بود  
 به صاحب فتنه متصل شود دلیل فایده و منفعت باشد مطلوب را از طالع  
 و این باب را چنان حکم کن که اندر باب یافتن مال حکم کردیم **فصل امر و سوزن**  
**اندر حرب که سپر شود و تمام شود** اگر سپر در این حرب سپر شود بکنه  
 نیزین اندر هر دو یک کینه را از نظر منفعت باشد و طالع ناظر باشد حرب  
 سپر شود و اگر نظر تر مع بود ند سپر شود و کار را دریم بود و از یک  
 یا سطل کند خاصه تر صاحب و اگر نظر مقایله بود شد شش عقاب  
 بود و اگر نظر منفعت بود سپر شد شش منفعت بود و همچنین حکم کن  
 از قدر و در چنان که از شش و قمر صفت کردیم و همچنین حکم کن از سوزن  
 یا سوزن چنان که از نیزین کیم و اگر مخرب بود در حرب و قتال ثابت بود و حال  
 سخت و دلاور شد و قول هر سر کوی بکنه بوقت انفراف خیزد و نیزین

در این کتاب که از کتب قدسیه است و در این کتاب که از کتب قدسیه است و در این کتاب که از کتب قدسیه است



۴۹ دطالع و از جانشان از سود و خوس تا بهر تو معلوم شود وقت هر چیز از سال و در ماه و  
 ماه و روز و قول دیگر از هر سن بگو اندر دیر و زود و غلبه بوضع فصل و در هر سال  
 نوشتن قبول سحر السیر به غلبه نمود و اگر سحر بونه غلبه و دیر تر بود و غلبه  
 بود صریح اندر رحمت اعلیٰ او بود و بیگانه و استقامت کارزار از بعد مدخل  
 فصل و در هر سال بگو بخت و اگر اندر سحر مجده بود کارزار از بعد مدخل بود یا  
 بار بود و اندر سحر ثابت گشته بود و سال بود و اندر سحر منقلب سحر شود  
 بود کار تبه شود حال کردان شود و این از استوار قول هر سن است و الله اعلم  
 فصل ۸۲ در صفت آنکه ظفر کرد بود از قول **این شهر استریف و معنی آن که**  
 گویند بخت به دلیل سایل و سئوال منه هر دلیله و ظفر بود و مستقیم و بیگانه موضع مقبول  
 ظفر و دیر باشد و هر دلیله مراد بود یا زاید و مستقیم بود ظفر و دیر بود اگر بود  
 دلیلان مقارن باشند هر کدام را مراد بود ظفر او را بود و هر دلیله و سحر  
 بود ظفر او را بود و دلیلان اندر میان کوفت شدن و قهر بود و غلبه  
 بسیار بود و اگر صریح با دین بود و در هر دلیله و سحر بود و در هر دلیله  
 حال اندر باب حرب است هر فصل اندر و تبه باشد یا اندر سحر ثابت یا اندر  
 بود و در هر سحر است شود و اگر آن سال را بخواهد بکشد سال دوم را بخواهد بکشد  
 سینه و از در قیاس گیر به ترین اگاه بود و فصل راجع بود و این هر چند  
 نکست بود و هر وقت صبار دیگر حرب و کارزار بود و این فصل چون اندر سحر  
 یا دیگر دیم اندر میان سخت و دلیکن دیگر به از ان که گفته شد چنانچه معلوم  
 تر بود فصل ۸۳ در صفت آنکه بر کس طایفان حصیان بر نهاده شود یا نه اگر چه

فی الجمله در صفت آنکه بر کس طایفان حصیان بر نهاده شود یا نه اگر چه

۵۰ از مرد اندر سحر در هر صفت یا نه طالع و قدر سئوال منه را کن و طالع او را کن  
 ملک را کن و اگر دلیل طالع راجع بود یا مرید بود و اگر اندر دوزخ هم بود یا مرید  
 و اگر اندر دوزخ بود یا مرید بود یا مرید بود و اگر اندر دوزخ بود یا مرید بود  
 شمس بود یا مرید بود و اگر صاحب طالع یا قدر نایل بود از دین و دلیل کند بهر دست خبر  
 مصیبت در آنکه سحر چنانچه یا بنده استوار تر اگاه بود و قدر از بخش منفرد بود  
 یا صاحب طالع راجع بود یا مخیر بود و همچنین نیز اگر دین با دلیل متفق باشد  
 اندر طالع یا اندر و تبه دلیل کند بر حصیان دون و مردمان حقیر و سفل و در و تبه  
 و گفت و گو کرد و اگر اندر و تبه بود صریح بود از اسیران بود و اگر فصل بود  
 از عامیان و اگر عطارد بود از دروغ گوینان و سحر از ان بود و همچنین  
 دیگر که اگر کتب راجع دلیل است بر دروغ و معصیت و تقصیر هر یک  
 بهین قیاس حکم کن از حصیان **فصل ۸۴ در صفت آنکه دشمن بسیار سایل بود**  
 اگر چه سحر از شهر یا از زمین به ان زمین یا شهر رسد یا نه بگو  
 بطالع اگر غنی اندر طالع بود یا بوسه نظر بود از ترس و مقابل ان شهر  
 گزیده باشد یا بگیرد یا دشمن بوسه دهد و همچنین اگر صاحب طالع یا غنی بود  
 ناظر همچنین دلیل کند بر امدان دشمن بدان شهر و اگر طالع میان دشمن  
 بود که اندر دوزخ هم و که اندر دوزخ هم تصور انچه میان بود اهل ان شهر  
 از بیم و ترس و ترس باشد از دشمنان و دشمن بدان شهر  
 رسیده بود و اگر صاحب طالع اندر نامح بود یا ثانی عسر دلیل بر ترس  
 باشد اهل ان شهر را دوست اگاه بود و قدر مخیر یا با جود هر بود



بخت استماع بود صاحب طالع محزون بود یا بی طالع بود همچنین دلیل کند بر ضعیف طالع  
 ان شهر و اهل و ملک که خداوند مفتح اندر طالع یا اندر ورم باشد دلیل بهم بود چون  
 دشمن و همچنین اگر صاحب ششم اندر و همچنین اگر خوش اندر و بود خاصه اندر  
 طالع دشمن اندر و بد ان شهر اگر خوش نفع باشد رسیدن پس گیرند از خون  
 ریختن و اگر مرغ بود و اگر مرغ صاحب ششم بود کشتن و غیره فتن  
 بیشتر از اسیر گرفتن بود و اگر هر دو باشد اسیر گیرند و غیره نیز **مقتضی** **موت**  
**انکه دشمن چند راه نزدیک است** و مصنف این کتاب که به چون سوال از حال  
 شهر بر بود و دشمن بر ان شهر رسد یا نه طالع روشد و در کار ان شهر است  
 پس حد آنها در طالع در و از دست و مشرق کتید و وسط است و دلیل بود  
 ان شهر است و مفتح دلیل مذرب ان شهر است و چهارم دلیل شال ان شهر  
 و ان جا که از جای صاحب طالع نظر ندارد زمین دشمن است نیز ششم و در ان شهر  
 و در زمین سبیل است حران نفس صاحب طالع لید یا طالع متصل شود و دشمن طالع  
 بود و اگر کبر دشمن بر ان شهر برسد اندر زاید و اندر شمس طالع بود یا مقابله  
 بود اگر طالع محصور انحصار بود سخت تر بود از آمدن دشمن و اگر خوش اندر  
 و سب قط بود و بطالع ناظر بود یا صاحب طالع متصل شود دشمن کشنده بود دشمن  
 بر دست و در درجه با ان پیوسته است آمده باشد و اگر اندر سبیل و دله بود  
 اندر دست و در درجه یک شهر بود و اگر اندر و در درجه طالع اندر شهر بود  
 و اگر اندر و مفتح بود و صاحب طالع ناظر بود بر درجه طالع نزدیک بود به ان  
 و بر سر در جات بود و اگر صاحب طالع ناظر نبود و از در صاحب طالع بود دشمن

بزمین

بزمین خویش بود و آمدن بنودش و بکسر این سخن کشنده اندر کدام اربع است  
 مشرق یا جنوب یا مغرب یا شمال از ان رو بر سر و ان دید و اندر کدام اربع  
 بر ان نوازش منزل کشند و از اصحاب بکسر مشرق است یا مغرب بر ان نوازش قرار  
 کشند از ان شهر و بکسر شمال است یا جنوب چه سهم بر ان نوازش قرار کشند  
 و بکسر این سخن کشنده کدام ملک است آینده در شمس ان قوم بر ان مفت  
 بود و اگر این سخن صفت اندر طالع محزون و یا مقبول بود صاحب طالع یا معبود بود  
 هیچ کس نیاید و اگر ان سخن صفت دلیل آمدن بود صاحب طالع یا قبر بر سر ناظر بود  
 از مودت ان شهر یا ان انچه صاحب رند و مع کشنده و اگر دلیل مال خویش یا مخفی  
 بود مال غارت کشنده و اگر صاحب طالع بر سر مرغ مخفی باشد غارت و شوق  
 و کشش است و اگر بر سر ناظر بود اسیر گرفتن و غارت بود و ویران کردن  
 ملائمت و اگر مرغ با دشمن بود یا قهر یا صاحب طالع و این هر سه شخص  
 بیکدیگر ناظر باشند و دشمن با یکدیگر از ان بود یا با هر سه این دلیل کشنده بر  
 بسیار خون ریختن و جور و غارت و اگر احتراق بود سوختن و تباها  
 بود و ویرانی بود بکسر زمین طالع و بمسیره طالع و بمسینه صاحب طالع و سپهر  
 و بر از سعد ان شهر سعد بود و در درجه شمس ناظر بود و صاحب  
 طالع اهل ان شهر را بار کشته ان برید آیند و دلیل کشنده بر ظفر یا نیش بریدن  
 از طبع و کج حران برج و اخانه سعد اندر در سبیل است اگر ان سعد شهر بود  
 اندر عمل بود یا اندر خطوط خویش ان یا بر کس ان ملک بود یا از روم  
 و اگر قهر بود از عام مردمان بود یا از حد و ر و متقد ماین و اگر شهر



۴۵۳ بود از روز را در شهراف بود و از قضا و تعبد و انجمنی حال آن شهر را از طالع  
 و از قمر و حال ملک آن شهر را از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و حال آن شهر  
 از دوم نگردد و از اینها وضعی نماید و با آنها دست منتهی از چهارم نگردد و غلها و  
 ان ضیعت از چشم نگردد و حال ستور و جره از ششم نگردد و چهارم از سیم نگردد  
 همچون تاد و از زده خانه هر کس که خست بنیست این باب باشد و هر کس که سعادت  
 نیکو و سعادت به آن باب باشد اگر خواست به آن خست بگویند بود حال آن  
 و حال اهل آن شهر بگویند اگر سعادت از ششم اول طالع بود و مرغ طالع  
 بود بدوست مدد از سپاه و دشمن را جبر انداخته مستر اندر طالع  
 بود قوی بود و دلیل کند بهر نیکو حال آن شهر و سلاست از زبان عدو  
 صاحب طالع از خان پاک بود و ناظر بود طالع و پیران به تسلیم  
 طالع یا سه پس طالع بود بغایت نیک بود سعادت بود آن شهر را و  
 جای مسترین هر چه باشد همچنان حکم کنی و از مسترین اهل آن شهر را  
 طربست و برج به اید و اگر هر دو سعدین اندر وقت السحری بود اندر  
 ابقه در پیرون آمدن بود و طالع ناظر بود از نظر مودت پس دلیل کند  
 بر آن قوم حدود شهر نه کمین پیرون درند از پس دشمن که رست  
 نیکو آن دشمن را و اگر انحراف قمر از عدوت بود و اخصا شس بود  
 بود اهل آن شهر که فرستد بهیج و بدل عداوت اندر کند و قدر  
 بهیج را کنند و بکشند شس است آنچه یاد کردیم از دشمن و اهل طالع فصل ۱۱  
 و اگر رسول بگویند بود و شهر که کت ده شود که اگر خواست به آن در رسول

برج

۴۵۴ برج طبع است و آن خود خلقت او از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن  
 اما صورت بر پیش بگوید و رشت از برج قمر توان دانستن و با چگونگی  
 در آن که کم نیست مردم است از راجحه طالع توان دانستن یعنی ناخیه  
 برج صاحب برج قمر ناخیه واجب کند حکم کن اگر خواست به آن در این روز  
 ناخیه باشد یا نه بگویند قمر که کم گوید اول تراست بگویند منفرد عن القدر  
 یا بگویند متصل به القدر هر کدام که اول تر باشد صاحب آن دلیل ناخیه  
 باشد بگویند منفرد و نه القدر آن مردمان رسول از این پیرون  
 و بگویند متصل به القدر آن قوم باشد رسول بسوزان پیرون در آن  
 خواست به آن در این شهر با عداوت که ده شود بگویند آن خست  
 و تده باشد به درجه طالع که رسد یا که متصل شود جسم به آن روز که  
 شود یا بعد از هر درجه روز شمس طالع که دلیلان و لاست کنند  
 به در از روز کار و دیگر بعد از هر درجه روز زده روز دس روز بگویند  
 بقدر هر وقت از خست منفرد شود یا صاحب سابع و بهر طالع متصل  
 از نظر عداوت اهل آن شهر را اندران وقت شمس در مدت رسد  
 از دشمن و اگر قمر از فعل منفرد شود و بجز طالع متصل شود  
 مرا اهل شهر را از ویرانی و مخنیف و عداوت باشد و اگر بجا نشین  
 مرغ بود و وقتا هر آن شهر از دشمن و تیر و زو پیران بود و اگر  
 بجا مرغ عطا رد بود بر طبیعت فعل بگویند صلت با بود و اگر بر طبیعت  
 مرغ بود آن صلت با بود و تیر و زو پیران هر دو که از طالع



بناب رسا باینست بطالع رسد مردمان و در آنکه بران شهر است چند  
 و دارند اثنی دوازده و بنید اینها و جز اینها اندازند و اگر خواستند از یک  
 ناحیه است رسد بران شهر را بیکر بگویند باین گفته مرطالع را اندر تمام  
 برج است اگر اندر برج مشرق بود بنا حیت مشرق بود و اگر اندر برج  
 شمالی بود بنا حیت شمال بود و اگر اندر برج مغرب بود بنا حیت مغرب  
 بود و اگر اندر برج جنوب بود بنا حیت جنوب بود و همچنین مگر کن از  
 چهار راجع فلك مشرق و جنوب و شمال و مغرب اگر خواستند بدان  
 صاحب است این شهر که اگر دو بجز صاحب رابع اگر صاحب طالع را  
 سعد کنند یا طالع از نظر صورت و صاحب طالع را خطی بیشتر از صاحب  
 بود و اقب است آن دان شهر مرا اهل آن شهر را باشد و اگر اینک نعم از طالع  
 و از صاحب طالع یا صاحب رابع مرصع بر او بود یا صاحب رابع قوت  
 آن شهر و دشمن را باشد و اگر دشمن کننده مرطالع را از طالع باشد اندر برج  
 و صاحب برج زحل و طالع و صاحب طالع جسم اندر برج خاکه بود و مرصع  
 ناظر بود و شش و اگر بر اهل شهر باشد و همه اهل آن شوند و اگر اینک  
 و اگر در این از برج خاکه برج این بود جسم غرق شده آن بود از آب و اگر  
 صاحب سابع سعد بود که در خطوط خویش بود اندر برج ثابت بود  
 دشمن طالب حق بود و اگر دشمن بود اندر برج منقلب بود عالم متعبد  
 خارج بود بر حق و اگر اندر برج ذوالجبرین بود و سعد بود و اندر  
 برج استی بود و کار طلب کننده حق است که ظاهر بود و دیگر باطل بود

اگر اندر زمان و سر بود و اگر اندر برج این بود آنچه طلب کنند حق بود  
 و باطلش خلاف آن بود متواضع بود زود و با بر آن بنید اکتفه بود  
 و اگر اندر برج هوای این دو دشمن و در هر دو بزرگ خداوندان  
 تدبیر و در راس است بودند و اگر اندر برج خاکه بود مشهور بود و بدلی  
 و حکیم بود در صمیم دل و پارس و سنگ و خرد و سیکو سیاست و با امانت بود  
 اگر خواستند این صاحب اهل آن شهر جلد و قوت و خداوند را در استقامت  
 کار و پیش رو و اگر طالع بود خداوند غم و اندیشه بودند و زود میرفت  
 و بر خداوند خویش را می نمود و اگر مشرق باشد جلد و قوت باشد و جوانی  
 باشند و اگر مغرب باشد ضعیف باشند و سبب بران باشند و اگر اندر  
 و تد باشد با ثبات باشند اندر قوت و ضعف اندر سختی و سستی و اگر  
 سقا بود اهل آن جان دو بر آنکه شوند و بران جانشینان بودند  
 و اگر خواستند این صاحب از ده شهر دشمن و بیایه از تمام طبقه بود اگر  
 دشمن زحل باشد از مردمان چند و بخت و مانند این باشند و اگر  
 مرغ باشد مردمان ترک و اهل ترکستان باشند و مانند این در  
 دشمن باشد از مردمان با اهل ایران شهر باشند و اگر زهره بود مردمان  
 عرب باشند همچنین خبر که هر صنعت که یک را از اقلیم **صلی و در دمشق**  
**مال صید کردن و در اهل صید در استن** بجز سبیل را از طالع و از صاحب طالع  
 و از قدر و از صاحب سامت هر کدام را در شهر است قوتی در و استقامت  
 و مغنم و صاحب مغنم و مرغ و صیل صید است صید فک و نظار و صیل صید











۴۶۱ اندر برج منقلب باشد ان انبار زانکه ترا جابجا بنموده اند اندر برج منقلب  
انبار زانکه با سود و غفلت بود و جهت ان با امانت و تقه باشد و از  
یکدیگر فرستاده باشند و اندر اندر برج ثابت باشد انبار زانکه با بقا و  
پایداری بود و خاصه ان برج ثابت است بود پس دلیل کند بر تائید  
دستایش از جهت انکه خانه ان شب است و در روشنای عالم است و اگر  
وسط اسرار برج و در صدین باشد محبت ان دراز و پایداری بود خاصه  
سعد ان در هر یک از سعادت و طوبی باشد و اگر منقلب بود و سعد ان  
بود جهت ان که تبار و دار و جز انکه عالم ان بر زیادت بود اگر تکرار  
عد منصرف شود و بعد از منقلب باشد انبار زانکه با سود و ثواب  
و تقه بود مگر که ان سعد اندر هر دو بود و اگر اندر شرف باشد  
حسن دنیا و سود کس و بنگوئی باشد **فصل ۸۲ در بیان دل و دست**  
**و انکه بگوید انکه بر سر ان که با و دست خود اسم کردن تمام شود بانه**  
و اگر تمام شود بگوید ان دست حقیق بجای است بود بگوئید انکه  
و صاحب طالع و قدر مسئول عنه را از هفت نفر و از صاحب هفت نفر  
از نظر سعادت و عدوت و قبول و غیر قبول سعادت و عدوت و خیر  
و اندر انبار زانکه در دم و اگر اقبال از جهت ناقل یا جابجا بنموده  
باشد بنگوئید طبع و جوهر ان کوکب و ان برج چیست اسم بدان  
و کوکب هر یک که در ان سبب تمام شود بدست ان شخص که در ان کوکب  
خانه مندرک است و اگر قد او نه هفت و اندر عاقل و بر باشد یا صاحب

مشر

۴۶۲ عشر اندر هفت باشد مسئول عنه بدل و ثانی سایل و دوست دارد او بود  
ازین دو صاحب طالع بنظر سعادت بود و نیز بهتر هر دو سعد و قبول  
باشد و همچنین مگر کن از صاحب طالع ازین دو رسم و خجسته با اقبال  
و اگر نه هر دو صاحب و ان الحب و الا لعه یا صاحب هر را اندر میان دو  
اقبال بود یا مراغه بود یا اندر طالع بود و صاحب هفت ناظر بود و یا  
طالع بود و صاحب طالع ناظر بود یا اندر هفت بود و صاحب طالع یا صاحب  
هفت ناظر بود این سه دلیل کند بر تائید است و بر این مراد  
و همچنین حکم کن از نظر سعد ان هر کدام دلیل و اندر دت بود و جهت  
قدر است که هر دو هر کدام اندر برج منقلب بود و در هر یک از  
کدام اندر برج ثابت بود و در هر یک از هر کدام اندر برج  
بود و در هر دو بود و هر کدام سعد بود و بنگوئید و هر کدام قبول  
بود سخن در تفسیر فتنه بود و هر کدام سعد بود و در هر یک از  
کدام سعد بود و در تفسیر بود و هر کدام مستقیم بود و در هر یک از  
خود ناچ تر باشد و هر کدام دلیل و بر خلاف این جایها بود و جهت  
در هر یک از این بود و از نظر سعد ان و خیر و شرف خانه و موط  
و دانی و آنچه بدین مانند نیز حکم کن **فصل ۸۳ در بیان شرف و بدین**  
**و صاحب بدین انکه با سوالی کند که بدین نیز یکس میروم انکس را بانی نام**  
انکه نیز در هر دو از صاحب هر یک و اگر نیز در هر دو از صاحب  
رایج نکر و اگر نیز در هر دو از صاحب خانه نکر همچنین تا در از زده خانه







۲۶۵ نظر شد و نفس در خداوند مفتوح است و نفسم بود مولود را زنی بود باجب سکر و معروفه و کافیه  
 مولود را یکدیگر که از اینه خاصه و صاحب طایفه اهل بنو شمس در آن را بر جسم خود  
 و مراد او است و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 ازاله زن در روزی بود خاصه و جزا و نه خاش و دیدار بود از نظر نمودت اگر برین  
 جایگاه خاصه حال بود مرکب بعضی از اینست و زبانی سبیل در سیر و اینست  
 و زن مال خویش تنه کشته باشند و اندر مال سبیل بر اندیش باشند و کن  
 سبیل از این مال یا بد و نیز باشد و اینست و مرکب باشد چون خنک  
 باشد و صاحب مفتوح و نفسم بود مولود را زنی یکبار سبیل و اهل این جزا  
 کار و از غریبه بود و اندر سفر نه خوراسته شود و یا بد و نیز در سبیل  
 زن سبیل را یکبار زن خویش دارد و کافیه بند و صاحب مفتوح اندر  
 در سبیل مولود را زن از سلطان و از آنرا بود و سبیل بود و اندر سبیل  
 و کارش باشد شود و اندر زن است یکبار زن و اینست و سلطان است  
 ۱ خداوند مفتوح اندر یا زده هم بود مولود را زن و دوستار بود و از این  
 نوافست و در سبیل و از مردمان شهر مرد و بدست باشد و یا زده بر یک  
 عاشق شود و او را نیز کند و از دست سبیلها پیوند و اینست و زن بر دست  
 باشند و در دست سبیل باشند و سبیل با این همه پیوسته شود و خداوند مفتوح  
 اندر و از هم هم مولود را زنی خوراسته شود و کافیه در اینست  
 بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل  
 مفتوح و خداوند او را بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل و بر سبیل

کافیه

۲۶۶ کافیه اندر سبیل که زن و اینست و نفسم از سبیل فرد و سبیل و سبیل  
 بر اندیش باشند و یا بد و اینست و سبیل بود و یا بد و اینست و سبیل  
 بر اینست و سبیل بود و سبیل بود و سبیل بود و سبیل بود و سبیل بود و سبیل بود  
 کافیه و زن بر سبیل که سبیل هم هلاک مولود باشد و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 سبیل بود و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 پیوند **صل ۹۵ در اوقات** و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 و مفتوح و سبیل مفتوح و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 و سبیل آغاز کردن و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 سبیل و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 خاصه و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 سبیل و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 کن و خداوند ان برج مسعود کن و خداوند مفتوح متصل صاحب طایفه کن از نظر  
 زهره و لایق کن و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 تا حد زهره یا اندر طایفه زهره یا اندر برج خویش بر سبیل زهره و سبیل است  
 و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 و الک به نمایند و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است  
 یا ماه در سبیل بود یا بد و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است و سبیل است



















و خشن بود و خاصه ان خشن صاف چهارم یا هفتم و همچنین اگر از خداوند چهارم  
 شود بخداوند ششم متصل شود و باز از خداوند ششم باز گردد و بخداوند چهارم  
 متصل شود این مرده باشد و اگر خداوند طالع کوکب خشن بود و اگر کوکب بر خداوند  
 بر ششم چون مرغ طالع عمل و عقرب بر ششم و عقرب از او بر سر شود و بر وجه  
 پیوسته خبر اید از مرگ یک یا همچنین اگر باز گردد از ان ستاره و در ششم  
 یا در چهارم است بخداوند نه متصل شود یا با ستاره در دهم است خبر مرگ  
 در راه باشد و خود اجد رسید اگر صاحب طالع در چهارم راجع بود یا منفرد  
 یا اندر ششم راجع بود یا منفرد از صاحب موت بر جهت زنده باشد  
 در اگر با این همه رجعت بر وجه اعتراق یا بر وجه سوط یا بر خشن دلیل مرگ  
 بود و اگر دلیل تحت اشباح بود و صاحب ششم خشن باشد پس مرده باشد  
 و اگر دلیل عطار بود و از اصحاب تبار بود و خشن بر او نکرده مرده بود  
 و همچنین در هر دو سهم السعاده در ششم باشد یا خشن و دلیل مرگ بود و صاحب  
 طالع و خداوند خانه بمقابل سهم دیگر بوده باشد و ستاره سعد با این نیکوتر  
 دلیل مرگ باشد و در غربت و خداوند سهم السعاده خوشتر نیز بوده در نور  
 اصحاب بود و در میان دو خشن بود دلیل مرگ بود و اگر ماه تمام نور بود که  
 در ی سر او بود و سعدین ناظر نبود دلیل مرگ است و اگر ماه در اشباح  
 و مرغ و سعدین ناظر باشند یا با او باشند دلیل مرگ بود و در این معنی  
 همین طریق استخراج کن دیگر از درجه قمر تا درجه ششم جمع کن و از زویر  
 و اگر زیاد بود و از طالع بکن کنسان اگر ان سهم در معنی خود

خشن

خشن یا سبع خشن مرده بود و اگر خداوند مقابل این سهم خشن بود و خشن  
 یا خشن بر سر نیکو دلیل کند هر مرگ است حال زنده که و مرگ که **غالب فصل**  
**در معرفت انکه غایب چه ایست چه مرده یا خشن یا نیکو بخداوند طالع و ماه تا کدام دلیل کند**  
 کند بیکر خداوند دلیل در زیر ششم باشد مرگ در زیر ششم باشد یا در دهان  
 اگر دلیل خشن بود از زحل در زحل در مثلث است باشد از جابر پند آمده  
 یا اصاده است و مرده است و اگر در مثلث است خانه بود از ماه سودا مرده  
 باشد و اگر در مثلث بود بر وجه السابک از دیوار بلند یا از بلند  
 آمده و ببرد و اگر در دوازده از او تا طالع بود جسم از جابر پند آمده و اگر  
 در سلطان بود یا در مثلث او در اب خرق شود بیکر از زحل صاعد بود از  
 قریح بخیر و اگر دلیل را مرغ خشن مرده باشد و مرغ اندر مثلث است  
 بود زویر بر ستور بخیر یا سبع خورشید یا از زحل مرده است و اگر در مثلث  
 خانه باشد از جابر اصاده بود و اگر مثلث است بعد از بود از زحل و مرغ و دیگر  
 مرده باشد یا سهم دیگر باشد یا ششم و اگر مرغ در وسط السابک بود بر او شش  
 مرده باشد یا کند و اگر در مثلث است اید بود اندر اب بخیر یا حیوان است  
 اید او را خورده باشد یا از اب کمر نجات مرده باشد و اگر هر دو خشن بر دلیل  
 که طالع باشد از زحل و دریم و تبار معصه مرده باشد و اگر خداوند طالع  
 محرق باشد و مرغ یا قمر باشد مرگ در این سوختن بود یا از سر برین طالع  
 بود و اگر قمر مقابل اصحاب بود بر سبع مرغ یا مقابل او و اصحاب بر او  
 بود یا با نسب هر یک که شده بود یا مردان بسیار و اگر خشن حد دلیل مرگ











مرکب بود و از محرق بود به است که گشته شود و همچنین اگر انساب در محل بود  
 یا سرخ و زعفران در مقابل ایشان یا انساب یا زعفران بود سرخ و زعفران  
 بود ملک یا گشته مصنف گوید اگر قمر تحت الارض بود مرکب نبود و اگر  
 خیزین جسم مقارنه نمایند به نظر سعدان و دلیل مرکب بود و همچنین اگر قمر  
 یا سرخ تحت الارض بود دلیل مرکب بود و اگر سهم السعاده سخن بود  
 ششم یا چهارم یا دوازدهم و نظر سعدان قطب دلیل مرکب بود و اگر قمر  
 و ششم و صاحب او و صاحب طالع و انتقال ایشان یکدیگر گیرند اگر سیاحت  
 انتقال بود یا خدانه ششم در طالع بود یا خدانه ششم بود و مسعود  
 ساطع باشند آن نظر و شعاع دلیل گشته سر صاحب ششم و اگر صاحب ششم  
 اوت و باشد خاص در خانه به باشد و اگر انتقال آن نبود و صاحب  
 ششم در طالع بود یا صاحب طالع در ششم زینت و انساب یا محرق بود  
 دلیل گشته سر ششم بود و انجام عمر صاحب ششم مراد و به است که  
 انتقال صاحب ششم به صاحب طالع ناستوده بود خاصه و صاحب طالع رخص  
 در پیش بود و به خواهر و برادر است انگاه دلیل گشته سر ششم و اگر انتقال  
 عمر در خدانه طالع متصل شود به ساره جامع این دلیل گشته عمر بود خاصه  
 خنس یا صاحب ششم سخن بود یا اندر نام بود یا صاحب ششم در طالع گشته  
 قولی بطریق است اگر مستل از دوتن باشد از این دوتن کدام زنده است  
 و کدام مرده است طالع اول را کن و هفت و دوم را پس بگویند هر دو  
 بر یک بود نام از انساب یا صاحب ششم سخن بود دلیل گشته ششم کن  
 بر مرکب

بر مرکب و در آن گشته انتقال بود و اجتناب هر کدام از اینها گشته  
 بود از سرخ و خویشتن یا صاحب ششم در آن طالع بود یا اندر صفه او  
 مرکب بود دلیل مرکب بر آن گشته بود و در وقت انکه وصیت گشته بود و در وقت  
 بگویند طالع و قمر آن در سرخ متقلب گشته انوقت باید از بنود و ارجاع  
 خویشتن بر سر شود و گشته چنان وصیت گشته و بنا بر انگاه بود و خدانه  
 طالع و خدانه سرخ قمر سخن باشد و به جافه ناظر نباشد اگر قمر  
 جتر سرخ یا مقابلی یا مقارنه سرخ بود یا سرخ اندر اوت و بود دلیل گشته بر  
 باطل گشته ان وصیت و در دفع تحقق و گشته بر بدین ان وصیت نام و اگر  
 زهره ناظر بود وصیت نام باطل شود از بسبب زنده گشتن و تقویت حیات  
 و اگر طالع ثابت بود و صاحب طالع بقدر و سرخ ثابت باشد و قمر متقبل  
 بعد از طالع السیر بود از آن وقت نام ثابت و باید از بود و اگر طالع اول و ششم  
 از خنس بود و در مسعود بود خاصه اندر سرخ ثابت و انساب طالع  
 و انچه بعد از آن متقبل و تده بود جز دوم و ششم دلیل گشته بر تقارن  
 وصیت گشته اگر صاحب طالع در طالع باشد یا تده الارض دلیل گشته  
 بر گشته و نبات وصیت متقبل و در وقت انکه وصیت گشته بود اول  
 صاحب ششم چون در طالع بود دلیل گشته مولود یا سبیل را از هر جزو  
 دفع و عجم و بعد از هر سه بود و تر سنده و مد هموس و قد از وقت  
 و ششم و انچه بود و گشته جد آن خدانه از مردمان و دلیل گشته  
 زنده گشتن بود خاصه سخن بود دلیل گشته بر ناظر است عمر و زنده



三

وہ تھا جس

A







فرستادن و داشت نشاید نهادن و اگر ستمها در میان بود **مع** نصرت حق  
وکیل کند بر او یکبار و دست چار و شود هر چه دست کند بغیر از آوردن مال دیگر  
ببند و بپیم بود و هر دو سنجون از دلبال و از آتش تنبیه شد و اگر  
سفر کنند پیم بود و بزرگان آمده و نظر جان بود و از هر جهت ممانعت نماید و پیم  
و از مرد که به چشم سخی ریش ابله زده خود را نگاه دارد خاصه از لطف سخی  
و از سباج خرد گشته و آتش زده خضم او را از زبان رسد و پیم جان و تن بپیم  
و ترسد و خوف اندر دل صاحب سجده اگر سبج منقلب بود از نظر او نگاه  
و خضم این پیم بود اگر سبج مایه بود و خبر بود عاقبت آن و اگر خفا باشد  
مستتر بود که بر در و در میراث کند و اگر در خفا سبج عطا بود و بپیم  
و اگر سبج رسد و اگر ستمها در میان باشد ستم گشته بود و بپیم که در دشت **سبج**  
وکیل کند بزرگان و سبج و بیکان و سبج و سبج و سبج و سبج و سبج و سبج  
بود و پیم و او را از چشم راست ایستاده یا بداید و سود و زیان از دست  
او بپروان رود و خضم و سبج و بیکان بسیار باشد چه قریب است از سبج  
چیز چیزی باید کرد و نیز معصیت پیش آید پس اگر ستمها در میان خرد و سبج و زیان  
و اگر سبج و اگر سبج و پیم است که از دلبال و از آتش تنبیه شد و اگر از سبج  
بجز سبج از زیان رسد و از زیان ملک نیز پیم بود و **در سبج** وکیل کند  
بر رسیدن معصیت از جهت زیان و چیز چیزی باید کرد و زیان از سبج و زیان  
مرد و پیم و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان  
خیزد یا میراث یا به از جهت زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان و زیان



۸۹ لیکن بوال نقصان رسد **دلیل است بر رفت چنانکه بزرگ نزدیکی**  
 نکرد و اگر چه بر شود و گفته شود **در فصل ۹ در احکام اعتراق در جهت در هشتم**  
 خداوند محبت چون راجع شود بر سر و تنه بر سر خط بود از همه جز ملا عظمیه  
 کرد **اعتراق** **دلیل است بر ششم** از نوده و نیکه به جریب و نکرت و ناکه  
 دل بود و بوال زن و دنیا ز خصم زن رسد یا نود و بیرو یا حکم بظلم بکند  
 اثنی عشر بود و از فرستادن جنات در است اندیشه به عودن **نفسه**  
**دلیل است بر ششم** و در تباخر و مکرده نقصان مال سایل از جهت اکثر بقا  
 مال سایل مرده و از ادب و اثنی عشر بود بگو از چگونگی زن خانه هیچ بود  
**ابرج است مع الطالع فصل اول در اثنی عشر سفر و دلال خانه نهم** اگر چه  
 از سفر طالع و صاحب طالع دلیل سایل است و هیچ نهم و صاحبش دلیل است  
 و مرغ دلیل سفر است و هجده سهم اسفاده و صاحب است و خانه سیم  
 و صاحب خانه اثنی عشر دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر در راه در است و بگو  
 فقر منزل در است و مفتوح و صاحب مفتوح و انکو کج در مفتوح است دلیل آن  
 زمین است و فراموش رفت و قصد آن دارد و هجده سهم اسفاده  
 و دلیل مقصد است طالع و صاحب طالع و انکو کج در طالع و دلیل بلا در است  
 و در دسایل است برج دوم و صاحبش دلیل در امان در است در آن  
 زمین مقصد و هجده سهم و صاحب هجده سهم با انکو کج در هجده سهم است دلیل آن  
 در است سفر چهارم و صاحبش و انکو کج در چهارم است با هجده سهم  
 فقر دلیل عاقبت کار در است و انکو کج قرار از سفر است و دلیل

۹۰ جران و ابراهیم پس از آنکه گفته است از این حادثه غیبت سفر کنند  
 از خبر و شکر مسلک از جهت سفر کرده است و سبب تدریس سفر بود  
 و انکو کج در فقر در منزل است و دلیل است بر آن حال و دیگر پس خواهد  
 آمد و این سفر از نفع و ضرر و خبر و شکر و وقت مراجعت و از سفر  
 شش کرد و از مریجات و اقدار و محل قرار شش بکند برین مواضع و دلال  
 هر کج صاحبش یا ناظر یا صاحب سعد حکم کن بر سعادت و هر جائن بود یا در  
 یا ناظر او حکم بر تبار و شرف و انکو **فصل ۱۰ در موقوفه انکه این سفر عام**  
**یا نفع یا زیان** اگر چه سفر از حال سفر و موقوفه یا نه و سفر او بر این یا نه و راه بود یا نه  
 بگو صاحب طالع و بقدر انکه در نهم باشد یا صاحبش نهم متصل بود یا بگو کبر  
 در نهم است این سفر بشود و لیکن بر مراد اول سایل باشد خواه مذکور و  
 خواه مذکور و اگر صاحب نهم اند طالع بود یا بگو کبر در نهم بود متصل شود  
 صاحب طالع یا بگو کبر در طالع بود متصل شود البته سفر رود به اجازه و است  
 سایل و اگر اتصال بود است بود سفر یا سانی و اگر اتصال نبود است بود  
 سفر به نیکو و مرغ بود و اگر معهود و مقبول بود سفر مبارک باشد و اگر  
 مخیر و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر دیوان با یکدیگر متصل نباشد و اگر  
 متصل نماند یا جمع انور یا در انور میان این و دو دلیل کند بر سفر از این  
 نیک یا قفل و جامع در انور و اگر صاحب و صاحب تابع بگو کبر آن را  
 متصل باشد و انکو کج خانه نهم بود یا طالع ناظر باشد دلیل کند بر سفر  
 و اگر صاحب طالع یا قهر بگو کبر متصل شود اندر رفته سفر کنند و اگر هر دو



دلیل یکی بر آنست که گفته اند در طالع بود و صاحب طالع را میفرستد صاحب  
 از سفر باز نماند و نتواند رفت و باز نماند از جهه آنکه کتب بود و در طالع  
 طالع بر سر و در آنکه صاحب طالع با صاحب بر سر نماند و در بقا  
 یا بر سر یا مقابل کسی نماند که سر طالع پیش آید بعد از آن سفر کند  
 بکثر صاحب کتب بر سر است از طبیعت و کوه بر آن بر سر شش بر سر  
 صاحب نام در وقت باشد سفر بسیار نزدیک بود و همچنین اگر صاحب طالع  
 باشد یا به افرین بر سر بود سفر نزدیک بود و اگر قمر قمر بر سر کوه بود  
 در آنم است یا سیم در موضع خویش قمر بر سر بود دلیل است بر نزدیکی  
 سفر و اگر قمر در وقت بود چگون رفتن بسیار نزدیک و زود بود و اگر صاحب  
 نام یا صاحب سیم در موضع غریب بود هم سفر بود با اتصال قمر با دلیل  
 و اگر صاحب طالع و صاحب نام اندر او تا دلبود دلیل بقوی سفر بود و اگر  
 صاحب طالع رطل بود و رطل در خانه خود بود یا در وقت سفر کند و اگر در وقت  
 نبود سفر کند بر سر و در آنکه اتصال و انفراف قمر از مودت بود  
 دلیل سفر بود و اگر اتصال و انفراف بر سر و مقابل بود مقام دلیل  
 اتصال قمر بر رطل و رطل در وقت یا با قط دلیل کند خانه بر سر و سفر کند  
 و اگر اتصال قمر با میخ و میخ بطالع ناظر بود دلیل سفر بود و لیکن باید  
 و چون و اگر اتصال از مودت بود و سفر زود بود و اگر در کوه بود  
 از درجه در طالع و دلیل کشته بماند نام و قمر باشد دلیل سفر کند تا آنکه  
 صاحب نام در طالع خط بیند و یا خط قمر بود یا میخ یا صاحب نام است

یا صاحب

یا صاحب نام است و در دلیل کند بر سفر و اگر صاحب طالع با صاحب نام  
 صاحب رابع بود مقام بود و سفر کند و همچنین اگر قمر در چهارم بود یا صاحب  
 چهارم مقدار بود یا صاحب رابع در طالع بود یا اندر وسط السلا یا اندر رابع و رستم  
 بود سفر کند و اگر در رابع کوه بر سر و اگر در طالع نصیب شد سفر کند  
 ما دام و آن کوه بر آن بر سر نماند و اگر قمر کوه رابع متصل باشد  
 سفر کند و اگر در طالع صاحب طالع است در وقت سفر کند و اگر در کوه بر سر  
 کرد بر سفر رابع شود دلیل باز ماندن بود و اگر قمر اول بود باز ماند و اگر  
 مقیم نماند بود باز ماند و در زود است شود و سفر کرده شود و اگر در طالع  
 ثابت بود در وسط السلا کوه بر سر بود دلیل کند بر سفر کار را است کند  
 نظرا و باز ماند و چون خداوند طالع رابع بود از سفر باز ماند مگر در وقت  
 سفر قمر بود و اگر در طالع سفر کرده شود و اگر صاحب نام رابع بود از سفر باز ماند  
 یا بجای دیگر سفر کرده شود و اگر صاحب نام رابع بود از سفر باز ماند یا بجای  
 دیگر سفر کرده شود از این راه باز کرد و تا آنکه صاحب طالع را دلالت  
 دیگر باشد از جهت سفر و اگر دلیل کند بر سفر **صلی در مودت است**  
**و این سفر خطر است** اگر بر سر کند درین سفر و انظر و فرستد تا به جبهه  
 طالع و صاحب طالع و صاحب نام و اگر در طالع کوه بر سر باشد یا کوه بر سر  
 صاحب نام یا صاحب طالع را یا صاحب نام را میفرستد تا به جبهه و در خطر  
 از طبیعت آنکه کتب بود و از جوهر آنکه کتب ناظر بود مثلا اگر آنکه کتب  
 کشته صاحب نام بود یا بر سر بود و اگر صاحب نام از مودت بود و در زمان

۵۹۲







بزه سکت کند و هلاک شود هیچ گونه کار در منزلت نبرد زیرا که غلبه این مری  
 که در اکثر دیگر نه فصل است و سوف است که این سبب فرنگی درون رود از جهت سبب  
 در این فصل که ماه یا صاحب طالع جز مل یا عطارد مقابل بود و قمر در رکن بود  
 و در رکن عدان یا صاحب نام باشد این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود  
 بجز صاحب طالع و قمر هر کدام در قوتی باشد و میل در راست است و در میل از  
 منفرد بود از دام که می کشد رود یا بنیان که رود و اگر از مرغ بود که می کشد  
 باشد یا بخارید که بخت و اگر از شمس منفرد بود از سبب سلطان رفته بود که  
 از زهره منفرد بود از جهت زنان که می کشد بود و اگر از مریخ منفرد  
 بود از جهت علما و دوزخ و قضا جبرون رفته باشد و اگر از عطارد منفرد  
 بود از جهت علم و تجارت و اعمال بیرون رفته است و اگر از قمر منفرد بود  
 بجز اتصال و انفراق اگر انفراق از مودت از مودت بود از دست بیرون  
 رفته بود و از عداوت بود بقیع و استخوان بیرون رفته بود و اگر اتصال قبول  
 بود بجز بیرون آمدن باشد و اگر صاحب طالع یا ماه منفرد شود از کون که  
 صاحب برج ماه است و یا صاحب برج صاحب طالع از شهر و از خانه خویش  
 رفته بود و همچنین اگر از آن که گوی باز کرده در سفر است و است یا در سفر  
 خداوند طالع از خانه و مالی خویش رفته بود و از میگو بیرون رفته بود  
 و اگر ماه از صاحب برج طالع منفرد شود یعنی از مرغ منفرد شود یا از  
 که گوی در بیرون ماه بود یا بیرون خداوند طالع این کس از بیرون رفته است  
 بیرون رفته بود و تمام که گوی یا بر این قیاس حکم کن اگر ماه و یا خداوند طالع

انقلاب نهم و سیم منفرد گشته باشد یا از کون که در این در خانه باشد یا از  
 کون که راجع از نیمه راه باز گشته باشد و بیرون شدن ماه و خداوند طالع بجز کون که  
 و میل است از نیمه راه باز کرده و دیگر خداوند طالع ماه و بگویم که کون که متصل  
 است آنچه بخیر اهدا بود از در میگویم که اگر کون که از خانه قمر باشد یا از  
 خانه صاحب طالع یا در سفر قمر و در سفر صاحب طالع بجز میگویم که  
 میرد یا بشهر یا بخانه می رود و در سفر است اگر باشد و در اوردان یا بیرون  
 باشد قمر و در سفر متصل بود و در سفر جاثقین و خانه می رود و اگر  
 بیشتر متصل بود و بجا و قضا و قضا و اگر برج باشد و جستن یا سبب که  
 بود و اگر با صاحب متصل بود یا ملک بود و شغل و اگر با نهم بود و از آن  
 و بیزاران بود و اگر عطارد بود و بکتب و مال و منسوب عطارد و اگر کون که  
 متصل به القمر بود یا صاحب طالع بود متصل بود و از خانه و سفر خویش  
 بود و چون مفر نیز یک اهل آن شهر رسد آن مرد از مودت و آن که  
 آن ملک بود و اگر در سبب بود و خوب بود و لیکن ای متوطن شود و آن  
 مفر نیز در رود و اگر در برج خوب بود و برج ثابت باشد که اگر از  
 آنجا نرود و اگر برج منقلب بود و اگر مفر نیز در و خوب بود و اگر  
 در دو اینده در و نده بود و اگر در برج خوب بود و در مودت  
 بوده و اگر راجع بود ای متوطن نبود و از آنجا باز آمدن بود و اگر مستقیم  
 باشد یا در نده بود و اگر در نده بود و مودت بود و اگر سبب قط  
 بود و جمول بود و اگر در در سلطان بود سلطان یا حکم آن ملک بود و اگر











۶۱  
 و سفر کنند در آنکه اگر یک حد وسیع باز آمدن بود سعد به دلیل کند باز آمدن  
 و سلامت بود و اگر نفس بود دلیل شد و تا هر یک بر طبع است و اگر هر یک از  
 اگر صاحب بود و در صاحب طالع را قبول کند از نظر دوست دلیل کند اگر  
 نیکو و منفعت باشد اندر آن شهر قصد کرده است و اگر جز این بود منفعت  
 نبود و اگر نیکو خانه نهم اگر هیچ از وجهین بود آن سفر از دو سفر بود و هر یک  
 تا مع مایل و تدریج بود و اگر قطعه بود پیش از آن سفر سفر دیگر مانند این سفر که  
 مصنف گوید اگر قدر طالع بود و نفس در خانه سفر بود یا تدریج یا بوقت  
 مستو و دیگر مانند اندر آن سفر در آن سفر مبارک نبود و خداوند تبارک و تعالی  
 سفر از دو خداوند تبارک و تعالی سفر شود و اگر شود سلام شود و اگر کسی  
 چنان قدر در آن جسم بود سفر کردن به بود است و اگر سفر خداوند قدر  
 در خانه جسم هم بود و قدر طالع سفر از او مسافر بود اگر سفر بود و اگر  
 در سفر چون قدر به طالع بود تدریج از طالع و در این متصل با اول منزل در  
 چون آید از همان دهم هلاکت بود خداوند طالع اند طالع یا دیگر در آن سفر  
 کنند و اگر هیچ نماند بود و همچنین قدر در آن سفر کنند اگر خداوند طالع یا  
 بگویند متصل باشد در آن بود سفر کنند صاحب خانه اگر ثواب الارض بود و  
 و سعدان ناظر و سفر از نفس و متصل بود و سعدان اندر آن سفر کنند  
 سفر کردن تحت مبارک باشد و سعدان اگر نفس تدریج بخان بود و یا  
 خون از آمدن سخت دیر بود و اگر تدریج و مقبل سعدان بود باز آمدن  
 سخت اندر یک و همچنین از قدر تدریج یا مقبل بود بگویند و اگر یک از آن

بشهر

۶۲  
 بشهر صاحب خانه و سفر کردن صاحب صاحب و تا مع اگر نفس بود یا حرق یا طالع  
 یا راجع از سعدان باز کند و بخان پیوسته بود سفر و دخول است یا در کردن  
 البته هر وقت سعدان در طالع است یا در طالع و مقبل بود و اگر نفس  
 بود و یا کمتر بود و اگر سعدان در سفر بود و سفر کردن خوبتر بود و اگر سعدان  
 تا مع بود سفر در راه رفتی نیکو بود و اگر قدر از نفس باز کند بود و بعد  
 پیوسته سفر کردن بهتر باشد و اگر قدر از سعدان باز کند بود و بعد  
 بود از رفتی و اگر سعدان صاحب طالع بود بودن بهتر بود و اگر سعدان  
 صاحب بود رفتی بهتر بود و دخل و مسافر نفس هر یک اندر خانه سفر تدریج  
 سفر از چنان مسافر باشد تدریج یا از اید و اگر سفر بود و دیگر مانند اندر باب  
 سفر منزل سفر از اید است و اگر صاحب نام نفس بود یا اگر کسی که  
 بود و اگر کسی که عطار است چنان نفس بود و اگر کسی که اندر تحت الطبع  
 بود و صاحب دوم در چهارم باشد و نفس بود یا در دوم بود یا در  
 اندر سفر دیگر و اگر قدر یا خداوند تبارک و تعالی بود یا عطار یا مسافر بود بر نظر  
 کند و اگر است سعدان در سفر نفس تحت بیند و اگر قدر در آن بود و می نویسد  
 اندر آن سفر می رود و باز نیاید و اگر خانه در هم بنویسد خانه نهم اندر سفر  
 بدست بود و اگر کنان تا بقصد رسد و اگر خانه نهم بدست آمد کار را  
 چنان کند و از پیش تر قد چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند و  
 پرسه و حال در یک خانه بود بگویند تدریج دوم بوقت سوال یا بوقت رفتن  
 اگر نفس اندر در یک و در نهم بود پس از بیرون آمدن نفس شد و در چهارم







زنده است پسرده بگویم دلیل غایب و از در میان کن چنانکه از خانه هجتم صفت کردیم  
 و در کسیر پسرده تن در است و با چهار بگویم دلیل غایب همچنان حکم کن همانند قضا  
 شده اند باب چهارم که در کتب نقل شده است و در سوره غایب این مقام است  
 اندر پسرده و این غایب از این جهت یا بر بگویم و یا این مقام کند یا از  
 خارج پیش یا از این بگویم دلیل غایب و قدر هر کدام حق و نیز قرار است بر لایق  
 اندر مظلوم خویش یا خانه خویش دلیل بود و اگر از آن برج و صفت قبول کند بیست  
 و یک و در در آن برج خطا بود و غایب از این بگویم و در این مقام بود  
 و اگر برج رود و غایب بود آن شهر غایب بود باقی حالات بر این قیاس  
 اگر دلیل غایب یا غایب طالع در برج مذکور بود دلیل کند بر انتقال کردن  
 غایب از شهر در این شهر و همچون اگر دلیل از هر چه در هر چه قبول کند و اگر دلیل  
 اندر هجتم باشد یا انتقال دلیل کند بر در این دن غایب و از سفر سفر دیگر  
 رود و اگر دلیل غایب صاحب قاصع بود یا بگویم که اندر قاصع بود انتقال کند  
 غایب را سفر است یا از این و اگر دلیل و قدر صاحب قاصع یا بگویم که در این  
 برج باشد و انتقال کند غایب را سفر است و اگر دلیل غایب قاصع و در آن بود  
 خانه اندر برج چهارم و هجتم غایب مقیم بود و در آن شهر بود و اگر زایل  
 باشد غایب بر این قاصع دیده باشد و یک بار که از بگردان قاصع چون متغیر  
 بگویم که اندر قاصع این غایب از آن شهر بیرون اندی باشد یا بشهر  
 دیگر رود و اگر برج ثابت باشد بیرون شود و اگر قاصع اندر دلت باشد  
 یا در برج از غنای زکات و بعد متغیر چو شد و این غایب یا در قاصع

صبر و پسرده و در آن شهر از غنای زکات و بعد متغیر چو شد و این غایب یا در قاصع  
 در دل متغیر بود و اگر از آن قاصع نقل است و در بند بوده باشد نقل است و در قاصع  
 اندر غایب بگویم و حجت خواهد بود که پسرده و این غایب بگویم یا حجت خواهد بود  
 بگویم دلیل و قدر اگر دلیل در برج مشرق بود طرف مشرق باشد و اگر در برج جنوب  
 بود در جنوب بود یا قیاس بر این قیاس و از قاصع نیز قیاس قیاس کرده باشد  
 و بگویم دلیل و از این غایب بگویم یا حجت است از مشرق و جنوب و عرض بلد یا قیاس  
 و برج در برج قاصع و همچون بگویم از قاصع یا حجت در شهرها و در این  
 غایب بود و این باب را اینک نقل کن که هر کدام غایب بود دلیل باشد و قدر  
 یا در موافق باشد بطول یا بعرض یا برج یا برج اسم این غایب بود  
 نقل است و در سوره غایب از این سفر است یا اگر سواد از پدر بود یا از زوجه  
 یا برادر یا بنده یا سرک یا سلطان بگویم دلیل غایب دلیل سالی در کتب  
 این انتقال بود یا نقل و سواد و در سواد یا جمع اندر باشد و دلیل کند این  
 غایب از سفر است غایب منسوب باشد بیل یا غیر بیل از کل احوال غایب  
 بود بگویم طالع یا صاحب طالع و قدر اگر صاحب طالع یا قدر اندر طالع یا اندر وسط  
 یا تدبیر بگویم که در اندر وسط است یا اندر طالع دلیل کند بر بودن  
 غایب قاصع و اگر کس صاحب طالع است یا اندر اندر طالع اگر کس باشد قاصع  
 وسط است نقل باشد دلیل کند بر آمدن غایب و لیکن دیرتر آید و اگر صاحب  
 طالع اندر هجتم یا در چهارم بود دلیل کند بر دیر آمدن و مقام کردن و اگر  
 صاحب طالع از هجتم یا از چهارم بگویم انتقال کند در طالع بود یا در وسط



۷۰-۱  
 و اگر کسی که اقبال کند در طالع بود یا در دهم و دلیل کند بر آمدن غائب مگر  
 تر چهره خوش بود و شعر را قبول کند اگناه و دلیل دیگر مانند آنکه صاحب سفر  
 و وقت اقبال بود یا با نشان یا تر مع نشان بود در برج ثابت غائب نیاید  
 آنجا میرد مگر و معده را نظر باشد آن بیم را بکشد و امید برسد اگر صاحب  
 طالع در طالع بود یا نزدیک طالع غائب بزداید و اگر در هفت باشد  
 و نیز باید اگناه در وسط باشد یا بر به طالع نیاید و اگر صاحب طالع  
 سقا بود متصل نباشد بگو که در در و تر بود دلیل کند بر دیگر مانند غائب  
 اگر قصر از کوکب منفرد شود در طالع باشد و اقبال نماید بگو که  
 راست طالع و اگر قصر قطب بود و بگو که اقبال کند در راست طالع است  
 و اگر کوکب در وسط باشد بود دلیل کند بر آمدن غائب اگر اقبال قصر کوکب  
 باشد راجع غائب باز نیاید و اگر مقیم بود بود تر چهره آمدن اندر آمدن  
 باشد و اگر در مقیم نماند بود مقیم آنجا بود و بیک تر چهره اندر آمدن  
 و اگر قصر صاحب است اندر چوب طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود  
 دلیل کند بر آمدن غائب صاحب طالع اگر مقبول بود دلیل کند بر آمدن  
 غائب قصر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر و تر بود دلیل کند بر آمدن  
 غائب صاحب طالع اگر راجع باشد اندر دوم و یا زده دهم بگو که تر چهره  
 اگر بر وجه طالع رسد یا بر خط است غائب باز نیاید مگر یک یا بیم زده  
 اگر اندر طالع بود اندر وسط است و راجع باشد یا مقیم بود بگو که  
 بر چهره اقبال یا از دهم چهره ای پس از آنکه تر چهره آمدن کرد

باشد

۷۰-۲  
 باشد آنجا مقیم کرد و باز نیاید و اگر چهره نیاید از طالع و نه از دهم  
 و بر مانند داخل باز آید و اگر صاحب طالع اقبال نبود مگر بود با حد و  
 و اگر اندر دند باشد و اندر برج خورشید باشد بگو که تر چهره شد باز آید  
 اندر آن روز یا بروز دیگر و اگر اندر دهم بود آمدن بود و اگر اندر  
 یا زده دهم بود نزدیک رسیده بود با آمدن یا زده دهم است آمدن بود که  
 اندر و از دهم بود آمدن نبود و اگر اندر دهم دلیل آمدن بود  
 و اندر چوب بود باز بیکه و از آنجا بود است بستر رود و تر شود که  
 ششم آمدن نبود چهار دهم بود شش و اندر هفتم یا نه فرستد آمدن نبود  
 و بیکه بود و تر چهره بود اندر دهم چنان اندر دهم مگر هرگز باز  
 نیاید و اگر اندر دهم بود دهم بود طالع خواهد آمدن غائب زود نیاید  
 و اگر صاحب طالع یا قصر متصل شود بگو که راجع یا صاحب طالع راجع باشد  
 و طالع نظر باشد دلیل کند بر آمدن غائب و اگر صاحب طالع مخفی  
 باشد دلیل کند بر دهم و آمدن غائب و در اندر دهم راجع یا صاحب هفتم  
 یا صاحب چهارم یا ششم یا هفتم و تر چهره شود و صاحب طالع اقبال کند دلیل  
 کند بر آمدن غائب نزد و اگر صاحب چهره تر چهره باشد دلیل کند بر  
 تقوی و دیگر مانند آنکه در سفر و هر وقت حصد بر اندر طالع بود دلیل  
 کند بر سزا از غائب و امید باشد یا آمدن در آن تر چهره بود اندر  
 دلیل کند بر در آن روز کار آنجا هست و نیز میگویند از آمدن یک  
 چنانچه بود و خاصه آن غائب است بود مصنف این کتاب بگوید



نیمه دلیل یا بقدر هر کدام از این که در هر یک از اینها یک ربع خورشید  
 کند چنانکه اگر خورشید از این نقطه برود دلیل کند بر آمدن غایب اگر  
 دلیل از هر چهارم بود و یا اندر هفتم و یا کوکب را در هر یک موضع بود اقبال کند  
 یا خداوند این دو ربع اندر رتبه باشد دلیل کند غایب باز نیاید خداوند  
 او تا چون اندر خانه یک یک بگذر باشد باز نیاید و اگر خداوند دوم (چهارم)  
 بود بجز در اندر آن سفر باز می تواند آمدن اما به آنکه از درجه طالع تا درجه چهارم  
 راه سفر است روز بروز هر روز اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصد بود و  
 تا خجسته راه بود راست و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه را نشود و آن راه پله  
 و هفتم مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه وسط را سه روز است بود و اگر  
 بخانه آمدن و از درجه وسط تا درجه طالع از نیمه راه بود و اگر دلیل  
 اقبال سه رتبه اندر ربع دوم یا هفتم اندر ربع دوم بود تا بر آمدن اندر بود  
 و اگر اندر هفتم به درجه وسط خواهد آمدن اندر راه بود و اگر اندر  
 وسط است بود و از درجه طالع بود و صاحب طالع اندر رتبه بود خانه بغیر از این  
 یا کمتر از درجه درجه وسط است است و از درجه درجه وسط است  
 تا طالع روز بروز یا ساعت است است و آمدن و اندر رسیدن باشد  
 و اگر صاحب ساعت یا ماه اندر ربع اول بود آمدن و اگر در ربع اول  
 بود یا ساعت و اگر ربع منقلب بود آمدن و ساعت است بود اگر  
 و اگر دلیل ماه بود دیگر از درجه ماه تا درجه طالع هر سیزده درجه را یک روز  
 و یک ساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود نیمه سیر یک شب است و در چند

است

است و دیگر از درجه دلیل تا درجه طالع چند درجه است یا خازنه سیر دلیل که  
 روز بروز باشد یا ساعت چنانکه از ماه گفته اند ربع منقلب بود ساعت بود اگر  
 بود روز بروز اگر ربع ساعت بود ماه باشد و اگر دلیل اندر ربع دوم باشد ربع  
 روز بود و درجه بین ماه بود ربع ساعت سال بود و اگر چنین فرموده اند نصف از  
 طالع بگذرند و در طالع اگر اندر ربع منقلب بود غایب باز نیاید و اگر خداوند  
 خورشید نکره باز نیاید اگر ماه از ربع منصرف بود باشد سبب آید و اگر ربع منصرف  
 است که در ربع رسید به باز نیاید اگر خداوند طالع یا ماه از کوکب سقیم منصرف  
 بود و کوکب را ربع اقبال کند یا از کوکب را ربع بکوکب سقیم متصل شود باز نیاید  
 شد و از کوکب باز نکرده و صاحب ربع خورشید اقبال کند باز نیاید اگر ربع  
 چهارم منقلب باشد یا از اقل رتبه بود غایب از این و است قبول کند و همچنین  
 اگر ربع هفتم منقلب بود اندر آن شهر باشد و بر درت کند اگر ماه  
 یا صاحب طالع از کوکب منصرف شود از تحت الارض بکوکب متصل شود و بقی الارض  
 غایب باز نیاید اگر اندر ربع بود یا اندر نیم یا خداوند این دو ربع اقبال کند  
 براه اندر یک با آمدن و اگر است راه در اندر نیم بود صاحب رابع یا صاحب  
 صاحب یا صاحب یا در ربع غایب براه اندر باشد یا خداوند آمدن و اگر  
 خداوند نیم بود یا اندر دو از هر ربع بود از ربع و در آن و در شصت ماهه  
 بود و اگر صاحب هفتم بود یا ندان در ربع ان شهر یا بر شهر باشد  
 و سیر است و اگر صاحب سیم بود از بهر سلطان بود یا از بهر نقل و حرکت  
 از در آن ده بدین قیاس حکم کن متصل طالع یا آن ربع دلیل اندر و است







و باید که بگویم بقدر آنکه برتر است از غیر و در بعضی موارد و با بعضی مقول بود  
 به نظر از سعدان و دلیل دادن کند و در بعضی از اعدان مثل آنکه گوید بگویم  
 و صاحب سلامت و اگر صاحب سلامت قوتی باشد آنچه بیرون آید از اعدا  
 باشد و اگر قوتی تر باشد هر سیزده درجه روزی بود و اگر اندر آن بود  
 دیگر باشد و اگر قوتی صاحب سلامت بود بیکه تا پهن و در بعضی درجه  
 هر دو روز باشد و اگر قوتی تر باشد بیکه از قوت درجه طالع هر سیزده  
 درجه روزی بود و اگر این دلیل کنند و صاحب طالع قوتی تر باشد چون  
 بواسطه آنکه آید یا راجع باشد صاحب طالع غایب و اندر روز آید و اگر قوت  
 باشد عادت بسیار بود قوتی بود و صاحب طالع طالع ناظر نبود و صاحب طالع  
 ناظر بود از قوتی که تا بدرجه صاحب جاییش پس بزرگتر است غایب جان اعدا  
 بود و اگر صاحب است قوتی اندر جایگاه بود و قوتی در موضع می شود از  
 طالع و بی دلیل ناظر بود بیکه از درجه قوت تا درجه جایش از درجات از وقت  
 اعدان غایب آید و بیشتر وقت از صاحب سلامت اندر طالع است دلیل است  
 است است بود اندر برج منقلب اندر است روزی بود اندر منقلب اعدان  
 هرگاه و سال دلیل کند تا در بسته باشد فصل ۱۹ در صورت حال که در بعضی از  
 شهرها در بعضی شهرها قوتی به آن است و بیرون کرده باشد تا بوقت ستم  
 و اگر چنانکه قوتی بخیر حال باشد یا از سعد منفرد باشد یا اندر طالع معبود  
 یا بر ناظر بود و اتصال قوتی معبود بود و معصوم به القدر راجع باشد آن  
 چندان رانده سلامت باشد و اگر شش ماه شود و بی دلیل باشد از اعدان و اگر

منفرد

منفرد باشد از غنی و آن غنی اندر طالع بود یا ناظر بود حاصل شده بود  
 به نظر شش باز بناید و اگر اعدان قوتی از هر روز بود یا از سعد و خانه باز  
 بود و باز اعدان رزود بود و خاصه قوتی شش ناظر بود از مودت دلیل کند  
 بر دوست خداوند شش و در بعضی و هر وقت قوتی قوتی که بعد منفرد بود  
 و اگر بزرگتر بخیر حال بود باز شش بود از جهت آنکه منفرد است و منفرد است  
 خانه و در است و هر وقت و ماه از عقده جزو هر یا از عقده اجتماع یا مثلا  
 بیرون آید و بعد ناظر بود دلیل باز اعدان باشد اگر ماه باشد طالع  
 بود یا با صاحب رسم باز شش زدود بود رسم برین قیاس ممکن است  
 و اگر کسی که از قوتی غلب کند و باید و اگر کسی که بزرگتر میاید از قوتی غلب کند  
 ظاهر هر چه از علم فویش باید و باید و اعدان سایل را یا به بگویم بقدر آنکه برتر است  
 یا بهر چه متصل باشد اندر قوتی اندر طالع باشد و طالع را در وقت طالع باشد  
 هر چیز و بیرون آید و موافق و با در سخن بناید گفتن خاصه در طالع  
 بنظر من بود بگویم طالع و طالع را بگویم موضع است و در بعضی کجاست اگر طالع  
 بهر طالع باشد از ترس با و سخن بناید گفتن و اگر قوتی بناید  
 و طالع را بگویم سخن بناید گفتن و اگر قوتی بناید خاصه در طالع  
 سخن بناید گفتن طالع تر باشد و معتمد و بر باشد اگر سخن ناظر بود بگو  
 نشاید و موافق است معهود ناظر موافق صاحب بود رسم برین باید  
 چنانکه اندر صاحب یا دیگر در سخن بناید گفتن و اگر طالع معتمد و بر باشد  
 بزرگتر از علم کجاست جزو است یا نه اگر سایل برسد و بزرگتر از علم







اندر چای رسد و اگر صاحب علم را بیند مرگ در آن روز می رسد و اگر  
 خداوند طالع اندر دهنده بود یا ناظر فعل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود  
 و اگر صاحب سفر اندر دهنده بود مولود صاحب سفر بود و خاصه در ناظر بود  
 صاحب طالع و صاحب سفر اندر دهنده و ناظر مستر و عطار و مولود خداوند علم  
 را اب بود و خداوند نام آخر خانه را بل میگوید بود مولود راجع و کار طاعت  
 تمام شود و اگر بر سر سفر تمام وقت بود هر وقت صاحب طالع یا  
 سفر اتصال کند چون درجه بر وجه رسد یا موضع یکدیگر یا بنور وجه  
 و مرغ دلیل قوت سفر باشد اندر آن روز یا ماه یا اندر آن سال آن  
 دلیل سفر اندر مبعوط یا اندر وبال یا اندر موضع جبر و دلیل تا هر سفر بود  
 و اگر چه بیرون کند شش از شش اگر صاحب چوبین بود این سفر بکند ظاهر  
 رجعت صاحب طالع یا صاحب جامع یا کوثر غریب یا نام یا حفر زمین  
 میلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوثر غریب  
 نه بر سفر نیز یک باشد رجعت را دلیل کند بر آنکه این مسافر از راه باز  
 کرد و فعل بود در موقت **اعلام خداوند نام در دوزخه خانه** چون  
 صاحب نام در طالع بود مولود یا سایل را میگوید بود و در غیب و سیرت و شرف  
 کلام بود و اگر مستر را بیند یا عطار را خداوند علم و دین بود و بی کند خاصه  
 و زهره ناظر بود و اگر صاحب نام فعل بود و خداوند کرد و منتقل در دین  
 و در غیب و دین و در غیب اگر کند و قدیم مستور شده دارد خاصه در  
 باشد و عطار و نیز اندر دین میانه اگر راجع باشد یا مبعوط یا اندر جمع نام

یا جسم بود و مستطیل باشد یا سوطی و بی جهت نبود و اندر سفر جزا  
 بر شش و دو که مستر باشد راست دل باشد و عذر شش و علم حریف  
 و درست از نه علم و موقت باشد و میان مردمان شش است و موقت  
 است و میگویم بود و اندر سفر مال بسیار باید و اگر در ایستای یک  
 و اگر خداوند خانه نام مرغ بود حجت سایل اندر سفر مرب را بود و  
 ولیکن در دین و مذمب است دارد و قصاص کردن و کشتن در آن  
 خانه و طالع اسد بود و تکلیف افکنده بود میان مردمان و اگر طالع موت  
 بود سفر کردن در آن بر دین بود و کار حجت را و اندر غریب مستعد  
 بسیار پس از روز باریان حال بود و نیز باشد و اندر غریب و اگر در دین  
 و از دزدان زیان رسد شش و هر چند سفر حب و دین را باشد افران دین  
 تنم باشد و اگر صاحب بود اندر طالع در سفر او را یکدیگر بسیار پس از  
 و اندر کار دین صاحب بود و پاک اندیشه و سبب علی دین مستطیل بود  
 و اگر زهره باشد اندر طالع در سفر که شایه بیند و اندر راه این باشد  
 و اگر طالع دل بود بهتر بود و اگر سبب باشد فروتر ازین و از دین نام  
 باشد و نیز گفته اند ختم است برست باشد و اگر عطار باشد دلیل کند  
 برست است و اگر در سفر است اندر سفر دست دهنده یکدیگر بر آید و باطل و خرد  
 سندان چویند و علم بود و مستطیل بود و اگر طالع میزان بود و شش سایل  
 چویند باشد بود و هر دو مرغ و مرغ گویند و دین جسم کار و بر است  
 بودند و اگر طالع بدست بود سایل دور اندیش و قلم دست بود و علم



بسته باشد و با مردم و انا محبت ندارد و از مردم ستور و کبر و کسب بود و با  
 زمین بود اگر ماه بود سستیها بود و زبانه ها رسد و در کار دین است دارد  
 و اینکه تعلم اگر بوقت دلالت چنین آمده بود انگاه در سر بود و با  
 خیر سالی از زمان بود و از حدیث دین و مذمت این از بهر آن یاد مردم  
 این خانه دین و مذمت است و بطلان بدان خانه نهم اگر در حدیث  
 بود سالی اندک کار دین به نیت بود و نیز انگاه بود در جمع بود و می  
 و به تر انگاه بود در جمع بود صاحب نهم - خداوند نهم اگر در دین  
 بود مولود یا سالی از سفر از زمین بود و در سفر مالی بهم رسد اگر  
 مقبول بود بنظر صاحب طالع و صاحب دین در سفر میگویند بسیار عین  
 و دین و علم و ادب باید و اگر مسعود بود و اگر نه مقبول مالست تبار  
 شود و منفعت نیابد و از در علم و دین و ادب منفعت باید و ز  
 مال باشد اگر مقبول یا مسعود بود صاحب نهم اندر سیر مولود  
 یا سالی را برادران و اقربا از اهل خیر باشند و بعضی غریب باشند  
 و خاندان کنند و میل کنند بهر حال و برادران و مطیع کسب زانی  
 برادران و اگر مخیر سالی را جمع بود و میل کنند بهر منافع برادران  
 صاحب نهم در چهارم مولود و ادب و زمین و ضیاع بسیار بنوع دار کف  
 پدرش و زود بود و در این منزل سیر زندگانی و ویران شود  
 و پدرش در غریب بهر دست هر حال مادر و پدر بود و انا عین و برادران  
 و رسیدن آنها و بی راه صاحب پادشاه و انا و نقصان و ویرانی خانه

قدیم ۵ صاحب نهم در پنجم مولود باشد و در بود و فرزندش کثیر بود و اگر صاحب  
 بنحو مالی بود و غریب کار می کند و چ دو اولم و اگر صاحب چشم بنحو مالی  
 بود و اگر بنویس بود غریب آمده و اگر صاحب چشم ناظر بود باشد فرزندش  
 بنزاید و اگر ناظر شود و غریب و میرانند و در وطن در غریب بگرد و  
 صاحب نهم در ششم بود مولود یا سالی را در غریب چهار ساله شود و  
 بود و اندر و نیل چهار ساله اند و اگر بنظر صاحب طالع بود خداوند  
 و سیره بود خانه اگر صاحب ششم در دین بود از عمل و کار دین کثیر بهره  
 نیابد و در غریب چهار ساله رسد و دستور و سیره آنکه بود ششم در دست  
 بود و اگر صاحب چشم ناظر صاحب طالع بود و اگر سیر بود بهر حال  
 صاحب سابع در دین خانه بنظر صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظر  
 سقا بود ستور و سیره بگر سیرش صاحب نهم در هفتم و میل کنند بهر  
 زن و اجبار و خصم یا سالی خود اندر کار خدمت راست بود و بر طرف  
 علم و دین و خدمت کنند و اگر بنحو مالی بود و ناظر زهر بود بهر از زندگانی  
 کارش میگویند بود و چ گذارد و میخ را اگر عین شاکند و خدمتها بود شش  
 در غریب زن کنند یا زن غریب را زن کنند و سقا بسیار کنند ۲ خداوند نهم  
 در ششم باشد مولود بخواند طلب کردن در دین بود و اندر سفر خدمت بود  
 و با که اندر دین کرد و در آن مال از طلال با عوام و اگر حسن راه دارد و کرد  
 و در دین و نیز بود در سالی را خیر میراث آید یا میراث بر برادران  
 و لیکن اندر دین در میان هر دو و نیز یک که در آید بپسندید



و نیز بر آنکه نمودند از این برج و لکانه را جمع باشد خاصه در این میان  
 خداوند طالع را جمع بود یا محض یا با موقوفه بر سبیل راهی عزیمت و سبیل را  
 از دین و غیره بر خلاف و تباها بود **ط** صاحب علم در اینم و سبیل کند بر سبیل  
 سفر در کفر و از طالع معهود بود بود معهود و از طالع علم بود و بر سبیل کار و از  
 این بود و در کفر و حال بود هر جا که به چینه درست و راست باشد و در  
 و صاحب استوار و صاحب باشد و بر کفر هر سبیل و ستاره **ط** صاحب علم در  
 و سبیل کند بر سبیل کار و یا فتن مال از جانب سلطان و دیگر سفر  
 بسیار کند و در کفر و سبیل بود و مقبول بود از سفر کس و سبیل  
 چینه خاصه بر آن ناهیت از این برج بود و اگر مستر بود و عطا در چینه  
 عالم کرد و در علم است و سخن گوید و با بر این بود و اگر در چینه  
 چینه کند کار معاش بود از علم و ریاست بود و لکانه **ط** صاحب علم در  
 و سبیل کند بر سبیل کار و در دل با درستان و با درستان  
 و سبیل کند بر سبیل کار و با درستان و درستان بود و از این  
 و عطا **ط** یا چینه **ط** صاحب علم در اینم و سبیل کار و درستان  
 بود و از این سبیل کار بود و سبیل کار بود و سبیل کار بود  
 از دین و غیره بر خلاف و تباها بود **ط** صاحب علم در اینم  
 بر درستان و سبیل کار بود و در سبیل کار بود و در سبیل کار  
 طالع است و سبیل کار بود و در سبیل کار بود و در سبیل کار  
 و سبیل کار بود و در سبیل کار بود و در سبیل کار بود و در سبیل کار

در است و چهارم ناهیت کار در است و در سفر در است و در سفر در است  
 در است از در طالع تا درجه هفتم نیمه سبیل راه یا فتن در است و در است  
 منزل در است و از درجه هفتم تا درجه طالع نیمه راه باز گشتن هر چه  
 باشد یا خداوند از این برج معهود و مقبول بود و سبیل کار و  
 بود و بر سبیل کار بود یا صاحب علم در اینم و سبیل کار بود و در سبیل کار  
 سفر کند یا در ماه معهود بود و از این سبیل کار و در سبیل کار  
 کفر یا کفر باشد از درجه و از سبیل کار و در سبیل کار  
 باشد و صاحب طالع را متصل کن و معهود و مقبول و عطا در سفر  
 از کفر و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 معهود و مقبول و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 قرار بود طالع و کفر را در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 از کفر و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 زجر و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 بود و از این سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 از کفر و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 تا از کفر و سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 از درجه درجه تا از این سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار  
 و ماه فوق از این سبیل کار و در سبیل کار و در سبیل کار



خداوند خالق معهود به در زمانه ششم بظان بنظر انتقال تا سلسله متباین  
 و ماه و نه چهره و در کل این سبع است معهود و مقبول و مایه بنظر  
 باید فصل ۲۲ در اقسام هفت گوی و جزو هر خوانه **نهم است** فصل دوم  
 دلیل کند بر آنکه سفر را از ارزو کند و پس بر ملت رسد و اگر کسی غایب  
 باشد بر آن غایب کلان حرکت بود و میگویند بسط است بود و اگر نافرستند  
 در رسول و هدیه بر آنکه از رفت رسد و کار را میگویند شود و از درین  
 و در هر یک بود و پس بود و هر دست او کند و اگر بر او چنانکه از درین  
 رفته شود و رفته بر دست او کند و اگر دست بود یا مقبول یا معهود  
 بود و شفقت بود از سفر و کتب ادب را **نهم** دلیل کند بر سفر حج  
 و غیر او رفتن بکار و طاعت و علم شریعت و موافقت و با اهل فرست  
 ایشان سفر و قبولی در آنکه سفر کنند سخت است بود و اگر فاسق بود از  
 حق توبه کند و از گناهان گریه پشیمان شود و خواهرها همه دست از  
 پیچید و اگر بشهر دست دارد سعادت از پیش تر بود **سجده نهم** دلیل  
 بر آنست که سفر و قطع از راه از تفت زدن و نقصان و دین بود و  
 مذموبان محبت دارد و بر کار و عمل هر چه بود و خواهرها بر آنکه بسیار  
 پیچید و در سفر صفت و خصیصه است چید است و درین و جزو بر آنکه و اگر  
 شهادت دارد بهتر بود از آنکه در آن مرتبه **نهم** دلیل کند  
 با آنکه از درین او قوت رسد و از زمانه او بداند که در آن وقت چنانکه  
 سفر را بر منزلت و در و میگوید و از درین و اگر غایب دارد و جزو یا بیازد

غایب مرده دهند و در سفر علم و ادب آموزد و علم را یک چون **نهم**  
 و حکمت و خدای و بگویم بگویند و خواهرها بر آنکه بسیار پیچید و در  
 ملک و اگر شهادت بنویسد بر خلاف آنکه **نهم** دلیل کند بر  
 اندر دین و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
 ششم و در هر یک بود و اگر سفر کنند و از درین و در هر یک و در هر یک  
 و بود و درین کند و مصلحت بود و از غایب رسد و اگر نافرستند  
 فرستند بجا نگاه رسد و باز کارها شود و پیچید از سفر و کتب کار رفتند  
 و خواهرها بسیار غریب پیچید و معلوم شود و در آنکه پیچید بکار  
 همه از درین و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
 از طبقات **نهم** و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
 علم و حکمت صحبت دارد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه  
 با موافقت علم و خط و طاعت و پیچید و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه  
 و از درین و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
 شهادت ندارد و از آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه  
 غنیمت و حرکت بر آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه  
 سفر و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه  
 و چون چنانکه نظر بود و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
**نهم** دلیل است بر هر یک که سفر و از درین علم و طب در درین و در هر یک  
 و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه







دلیل کند بر تاسیس دادن انکار که قابل قیاس محض بود یا بر اضراق و یا بر  
 یا بصورت یا بوال انکار برین پایه که صاحب طالع را یا دلیل سلطان انکار  
 بود یا رد انوار یا جمع انوار یا نقل انوار و انکار و دلیل کند بر تاسیس دادن و نقل  
 وسطانیت و انکار صاحب طالع و خانه بود او ان عمل در شهر زمین غرضی کار بند  
 و انکار در شرف بود انعلی یا راند و میرا در ان زمین معروف باشد و نیز عمل  
 به سیر یا به عمل راند نیز که او را بود و با منزلت و انکار در مسئله باشد و عمل  
 نیکو بود یا بر او وجه و منزلت باشد چنانکه در شرف بود انکار که از او را بود و  
 راند عمل را با انجا او را مقدار معروف باشد و انکار صاحب طالع اندر وظو  
 غرضی نبود و عمل در زمین بود و انجا معروف نبود و انجا مجهول و از غرض  
 با اجر و منزلت و با فساد و جسم بر این قیاس حکم کن و دلیل نیست  
 بجز شهر سلطان انکار صاحب سهم یا صاحب شرف یا صاحب یا صاحب  
 یا صاحب وجه بر مبنی بر مصلحت باشد یا نظر بر این هر چه دلیل بر مصلحت باشد  
 و وجه مستقیم السیر باشد انعلی و سلطان و انکار و بجز به یا به دلیل و وجه  
 وقت یا فتن عمل و با ان هر چه انکار السیر گوید چون معلوم شد انعلی یا سلطان  
 بدست میرسد و خواهر صاحب ان که می شود بیک از وجه سهم سلطان یا شخص  
 یا تعداد بیشتر بر کدام قدر تیرت انچه بیک که هر چه می شود از وجه  
 در صاحب طالع سر در انفریب و از طالع بگویند هر که در سهم ان شخص بدان درجه  
 و از خود شرف و پاکیزه باشد انفریب سلطان یا عمل یافته شود و بیک وقت  
 عمل یافتن در سلطان از انکه صاحب طالع و صاحب رعا السیر از انکه

دلیل حدیث است که جبرائیل علی یازدهمین و سیلان اندر طالع یا در طالع است که بجز  
درجات این اندر هیچ نقطه ربع ششمه و قابل نه بر سر ربع باشد هر  
یک است بود و باز اندر ربع جنوبی هر درجه و در ربع باشد و در ربع جنوبی ماه باشد و در ربع  
سال باشد و در ربع جنوبی هر درجه فصل باشد از سال و در ربع سال باشد هر درجه سال  
باشد خاصه قابل نه بر بطریق السیر باشد و اگر بر چهار ششمه باشد اندر ربع ششمه  
باشد هر درجه از ربع ماه باشد و اگر ربع جنوبی بود هر درجه فصل بود و در  
ربع جنوبی هر درجه سال باشد خاصه قابل بطریق السیر باشد و اندر ربع سال هر درجه  
یک روز بود قابل نه خاصه قابل نه بر بطریق السیر باشد و اگر بر یک ششمه باشد  
صبر بر سیرم العلی و السلطان مقارن شود و متصل دهمه و در ربع باشد  
اندر و در سلطان نه با علی پیاده و مرثا حاصل شود و فصل سیر در ربع است و در ربع  
در وقت یافتن اندر بر سینه در وقت و در ربع یک و در ربع یک و در ربع یک  
باب همچنین که در مولیه صفت کردم اگر گرفت شش در وسط است و اندر ربع یک  
یا شش و در ربع یک باشد و باز هر که اندر و در ربع یک و در ربع یک  
از نظر ترس و مقابل و مقارن پس دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود عالم گیرد یا نکند  
شود و اگر شش اندر شش باشد و در اندر ربع یک و در ربع یک و در ربع یک  
بود و یک باشد و اگر کمتر از اول مگر از اهل بیت مملکت باشد اتفاق ملک  
سیر بر ملک یا به بعضی اقلیم اندر عطار و یا کمتر اندر ربع یک باشد  
و کمتر اندر وسط است و در ربع یک باشد و در ربع یک باشد و در ربع یک  
از ترس و مقابل و مقارن دور باشد پس دلیل کند بر آنکه در ربع یک



کند یا کتب و اگر طالع میزان باشد در فعل طالع بود از زهره در نیم دستر از زهره  
 و شمشیر در در هم پس دلیل کند بر کنگه سالی صاحب قیامات و فغان و فغان و در خدمت  
 ملوک و بزرگ و نور و کنگه است در بر و اگر طالع سلطان بود دستر از طالع  
 و شمس در در هم باشد و باز زهره دستر مقدار آن بود پس دلیل کند بر کنگه سالی  
 یا به و لا رت بر کنگه خاصه و قدر در وقت الارض بود باشد و اگر شمس در طالع  
 محلی باشد دستر در و طالع اسد زهره اندر طالع و قدر در وقت الارض و فغان  
 از ترس و مقدار و مقابل دور باشد دلیل کند حکم قدر دست کرد اگر  
 خداوند طالع در شرف بود و در وقت ولادت کند بر کنگه اگر سعدان در وقت  
 باشد بر اخاره چون کنگه اگر طالع سالی اسد باشد و شمس در شرف  
 و زهره دستر در هم باشد و فغان بر ظاهر باشد از ترس و مقابل  
 و مقدار ولادت کند بر کنگه و سلطان و اگر زهره در شرف و صاحب طالع  
 و در صاحب طالع در وقت باشد خاصه و در اسد هر چه سالی ملک کند از  
 کار سلطان چنانچه بر روی کنگه از زهره صاحب و طالع اسد باشد و صاحب  
 متصل شود اندر و در خاصه و طالع اسد ولادت کند بر بزرگ قدر و منزلت  
 و اگر متصل شود صاحب بعضی اوقات طالع صاحب طالع بود خاصه و طالع اسد  
 کند بر یافتن و اگر قدر متصل شود بزرگ اندر شرف باشد بجا نگاه نمود  
 از طالع خاصه و در یا خانه یا زهره یا چشم یا سیم باشد دلیل کند بر کنگه  
 و رت یا خانه شود و اندر اوقات و سلطان یا به و اندر یا زهره و چشم  
 رت است و دولت و سعادت یا به و اندر سیم رت است یا به در علم و دین

در هر خانه بقدر رجوع هر خانه دولت و جاه و سعادت یا به فصل چهارم در  
**اسرار ملک** بگو اندر سالی بجل و دلیل طالع و نیزین اندر میخانه اندر  
 از جهت آنکه هر کنگه را دو میخانه و دو میسره باشد و این بجل و دلیل اندر  
 و طالع اسد باشد سعادت پس و ترس و سیم و در فوق الارض باشد  
 هر دو را دو اینین خوانند و این کار است بیرون اسد از در هم در  
 خاص و اگر دلیل سالی چنین باشد اگر چنانکه این سالی از مروه و دلیل  
 و سف و عام و بقدر بوده باشد هر سیم منز نش بر دوشه شود و اگر  
 بزرگ کرد تا چنانکه از شمس بزرگان و خداوندان قدرت و دولت کرد  
 و اگر دلیل اندر و در الارض باشد پس هر دو شمس و ترس و وقت  
 الارض باشد این را از زهره رت خوانند و این به باشد پس صاحب  
 طالع اگر ملک باشد از زهره بیفتد یا به بخت شود از مردان و در بقدر شود  
 و از جاه و دولت و اقبال چنانچه فصل در موهبت مولود و ملک عال  
**فصل پنجم** اگر کسی را از اهل ملک سوال کند یا مولود سپاس بگو در جاهت  
 طالع اقبال و مقرران از ملک بیفتد یا در طالع مولود یا سالی هر دو  
 باشد و دلیل طالع به نیزین اندر اوقات و باشد پس این مولود یا سالی  
 نکرد با جیت و قدرت و اگر سوال بروز باشد یا ولادت در جات شمس  
 بوقت انتقال قران یا به در طالع که باشد و سیم که باشد صاحب طالع  
 جسم ملک بدست آورد و با قدر و منزلت کرد و اگر ولادت یا سوال  
 باشد سیم و در در قدر بوقت انتقال قران به در طالع و نیزین و اندر



باشد حاصل و ستر بر وقت انتقال قرآن و نجا بوده باشد هم صاحب طالع کتب با  
 و منزلت کرده و اگر درجات طالع ولادت یا سوالی آن درجات و ستر طالع  
 انتقال قرآن و درجات و ستر باشد از دوتا و ستر بر وقت انتقال قرآن  
 و یا از دوتا و ستر طالع قرآن باشد هم ستر که کرد با قدر و منزلت و اگر طالع  
 مولود یا سبیل برج و طالع انتقال قرآن باشد در حبس ستر باشد  
 و قبر بود و آخر مرگش خویش بود و ستر که کرد مولود یا سبیل حکم جلیه  
 و عزت و معذرت و قهر اعدا و دست در خیره باشد بر سبیل از طالع زمانه  
 و سبیل بر ولا و ستر که کرد و غلب شود بر اعدا و طالع ولادت با سبیل  
 و قوت و ضعف و نظر که است مواضع و لایل و اندازده اهل بیت سبیل  
 یا مولود **نخل** ستر صاحب طالع مولود و اهل بیت ملک است و ستر  
 باشد یا در خانه خویش یا در و طالع اسبا یا در و ستر صاحب طالع بر نظر  
 از موضع محمود و شمس نیز مقبول باشد خاصه در و طالع و سبیل که کرد  
 انتقال طالع حکم که در ستر که کرد و ستر که در حق نباشد و کفیم ستر  
 ستر طالع که حال نخل چنان بود که از ستر که در چنان حکم بود و اگر از چو  
 این ستر که در چنان به ستر صاحب طالع اسبا که این صفت در او باشد  
 چنان و سبیل بر ملک و با در ستر که کرد و ستر که در چو ستر که  
 و سبیل که در ولادت ملک خاصه اگر در و طالع اسبا بود بر و ستر  
 ملک است و ستر که یا به و اگر ستر که در عقده و متصل شود و ستر که  
 ستر که در و طالع اسبا بر و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که

گویند

گویند که ستر که در اول است و دوم بر و ستر که در و ستر که در و ستر که در  
 اسبا و سبیل که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 هم و سبیل که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 هر دو در و طالع اسبا به ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 طالع باشد خاصه اگر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 ملک و اگر صاحب اقلیم صاحب طالع اسبا طالع مولود باشد و صاحب طالع  
 مولود متصل باشد و هر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 و سبیل که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 نخل و سبیل اقلیم چنان است و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 است و سبیل اقلیم دوم است و ابران از چو و سبیل اقلیم عرب است  
 و طالع و سبیل اقلیم عرب است و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 در طالع باشد و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 خویش باشد و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 طالع باشد و طالع اسبا یا ستر که در و ستر که در و طالع که در ستر که در  
 بود بر ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 است و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 اهل بیت ملک و ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 که ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در  
 بر ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در ستر که در

۴۴۹



از موافق هر چه با دولت حسن برسد حکم شود و به پایه وزارت و امارت  
 درین مرتبه در قد و قدر ان علومین باشد **مصلحت** و **موقوف** که این مرتبه  
**است در مقام زمان و آن** اگر برسد حد بر مملکت در ریاست و بزرگی دولت  
 کرد که رسد بگویند صاحب طالع اگر متصل شود که ازین سه دلیل در  
 دشمن صاحب وسط است باقی است پس بوقت که در که بدست برسد  
 باقی است مقدار نه بود بوقت طفولیت بدست رسد و بامارت و سلطنت  
 و اگر اقبال بر سر بود بگویند رسد و اگر اقبال به ثقیل بود بوقت  
 بخت رسد و اگر اقبال از مقدار بود بوقت بر سر یک وقت رسد و اگر  
 صاحب طالع متصل بود بگویند دیگر بخیر از رطل و دشمن و صاحب وسط  
 است و دلیل که مملکت بوده باشد و آنکه بگویند متصل نباشد نه بشود  
 بر رطل و نه بر وسط است میان عمر دولت باشد و اگر میان صاحب طالع ازین  
 سه شخص که حکم که گویند و دیگر بوده باشد در میان عمر دولت و مملکت  
 و اگر دو گویند و در افر عمر باشد و هر وقت و سایر درجه طالع برسد بر  
 از بر چهار دلاست مملکت کند خانه برج وسط است و درها از طالع  
 مملکت نیز جسم به ان برج دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت باشد  
 جسم بر آنوقت اگر صاحب اید باشد چون در نه خند و در نه بگرانی  
 خاسته باشد و دولت و مملکت که مملکت باشد از مملکت و دولت برسد  
 این و اگر این پنجین بچند موافق شود هر که از این دلاست  
 و دولت رسد و اگر خواهم بد اینم که کدام زودتر رسد بمملکت و دولت

هر کدام را

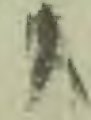
هر کدام راه صاحب طالعش نزدیک تر باشد باقی است و اول اقبال و میرا  
 درین زودتر مملکت رسد و موقوف و بوقت اصابت مملکت و دولت  
 به نوع دیگر یا دکنیم نوع دیگر بگویند صاحب طالع اگر صاحب طالع مخالف  
 باشد بوقت که در که رسد بدست و اگر است پس بوقت بر نا می رسد  
 و اگر بر سر بود بوقت جوانی و اگر به ثقیل بود بوقت بخت و اگر بخت  
 بود بوقت بر سر بدست رسد **مصلحت** و **موقوف** که این مرتبه  
**است در مقام زمان و آن** اگر برسد حد بر مملکت در ریاست و بزرگی دولت  
 کرد که رسد بگویند صاحب طالع اگر متصل شود که ازین سه دلیل در  
 دشمن صاحب وسط است باقی است پس بوقت که در که بدست برسد  
 باقی است مقدار نه بود بوقت طفولیت بدست رسد و بامارت و سلطنت  
 و اگر اقبال بر سر بود بگویند رسد و اگر اقبال به ثقیل بود بوقت  
 بخت رسد و اگر اقبال از مقدار بود بوقت بر سر یک وقت رسد و اگر  
 صاحب طالع متصل بود بگویند دیگر بخیر از رطل و دشمن و صاحب وسط  
 است و دلیل که مملکت بوده باشد و آنکه بگویند متصل نباشد نه بشود  
 بر رطل و نه بر وسط است میان عمر دولت باشد و اگر میان صاحب طالع ازین  
 سه شخص که حکم که گویند و دیگر بوده باشد در میان عمر دولت و مملکت  
 و اگر دو گویند و در افر عمر باشد و هر وقت و سایر درجه طالع برسد بر  
 از بر چهار دلاست مملکت کند خانه برج وسط است و درها از طالع  
 مملکت نیز جسم به ان برج دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت باشد  
 جسم بر آنوقت اگر صاحب اید باشد چون در نه خند و در نه بگرانی  
 خاسته باشد و دولت و مملکت که مملکت باشد از مملکت و دولت برسد  
 این و اگر این پنجین بچند موافق شود هر که از این دلاست  
 و دولت رسد و اگر خواهم بد اینم که کدام زودتر رسد بمملکت و دولت

هر کدام را



او در اول بر صلاح و در آخر غلبه و در پیش باشد و بعد از آن نیز بر آن  
 قیاس و اگر کسی برین سعدین بود یا کس در بین اینها در اول تا آخر یک سال  
 بود یا بصلح بود یا بغیر و اگر صاحب پیشین متصل باشد به صورت دلیل کند بر  
 و اطمینان نمودن رحمت و بر او کس منفرد باشد دلیل کند بر زمین و اگر یکی  
 و در هر دو غلبه و اگر هر دو غلبه بر آن آید که در وقت که در مقابل بود از او  
 شفقت نمود و اگر صاحب برج فعل مقدار آن باشد بر آن دلالت بر اقتدار  
 بر رحمت و ظفر یا فتن بر دشمنان و اگر منفرد بود دلیل کند بر منفعت  
 و زبونی و بر اعدا و اگر یک برج باشد و اگر یک دیگر بر متصل باشد  
 و اگر پیش از آن از آن برج چرخان آید بر فعل اتصال کند دلیل کند بر بسیار  
 چرخان اندون و خارج بر در آن اطمینان در دست بسیار پیش آید و اگر  
 نظیر یا بر جوی آن و اگر بر فعل متصل شود و از آن برج چرخان آید بر آن  
 باشد و حکمت از دست برده و اگر شش سخت متعین شود و اگر صاحب برج  
 برج زحل بر خورشید و اگر یک دهد و اگر یک تحت الشیخ بود دلیل کند  
 بر هلاکت و اگر در آن برج بر دست و اگر یک و اگر یک از دست  
 الشیخ چرخان آید بود و در دشمنان او را کار قویتر باشد بر کار است  
 و اگر اگر یک متصل باشد بر یک شرف و یکی موضع بود دلیل کند بر  
 خوار و بر آنکه آغاز کار است و اگر در آن همه از حاجت مشرف باشد  
 و اگر صاحب پیشین بر فعل متصل باشد از مودت دلیل کند بر دشمنان  
 و در هر یک از آن دشمنان بر حاجت منتهی شود و اگر در آن است کرد

و قایم معفو کننده باشد و اگر از آن را و اگر صاحب برج بر فعل بود بر مودت  
 باشد و اگر آنکه بر بر بر بر و دلیل کند بر بسیار بر چرخان اندون  
 بر در میان بسیار غلبه نماید و بسیار است کنند بر در آن  
 و اعدان قایم بر هلاکت شدن باشد و اگر قایم را برین بب و اگر شش  
 فعل که از برین باشد یا صاحب باشد و دلیل کند بر خوار و اگر از آن  
 او باشد و همچنین نیز اگر شش است کند سهم الملک چنان که از فعل  
 و اگر صاحب سهم الملک را بر شش یا شش فعل باشد و اگر در هر یک  
 قبول کند دلیل کند بر دوست و دشمن قایم را و اگر بر شش برج  
 میان بر باشد و اگر بر مقابل بود و دلیل کند بر بسیار بر شش  
 و شش بر قایم را و دشمن دشمنی و هر کس منفرد شود **فصل** اگر شش  
 تحول سال قایم چرخان آید مستحق باشد بر شش یا بر طالع تحول  
 سال عالم از هر یک ملک فاسد و برج متعین دلیل کند بر بسیار  
 کردن مال و در هر یک چرخان آید و اگر در برج و در جسدین باشد بر جمع  
 کردن مال در هر یک تر باشد و اگر در برج ثابت باشد دلیل کند بر  
 و در هر یک و در از دست و در هر یک الصوت نکرد و در هر یک  
 در و در هر یک عیار بود و اگر شش بر قایم بود از نظر برین طالع  
 ملک سخت در از یک و به نیک و به روزگار به باد و اگر شش  
 به تحول سال قایم قیام کند تحت الشیخ بود و دلیل کند بر بسیار  
 مال و در دست بر مال و اگر شش بر شش متصل بود جمع کننده بر





هم کند فاصد در هفت باشد و اگر بیشتر از این باشد و مرغ بر سر متصل باشد و بیل  
 بر آنکه مال نفق کشته باشد بر روی من و باطل مال را نبرد و هیچ مقدار مرغ  
 و اگر بیشتر از این حد اندر خانه مرغی بکشد و بیل کند بر سر بدن کردن  
 مال بر روی صلا رعیت باشد و اگر بیشتر از مرغی بکشد و ان مرغ  
 بر بیل و موضع قریب به بیل از طالع و پاک بکشد از خوش و بیل بود  
 بسیار جمع کردن اموال و طبع کردن چرم و اگر غلبه این باشد  
 مال بر آنکه بکشد و اگر زحل در قوس باشد و اگر شرف باشد  
 و بیشتر از طالع است که بر حرات کردن قایم مرشد و او بر او  
 و طفر یا نشتن و اگر کردن این نرا و اگر مرغ بجاگاه میگو بود یا در خانه  
 مرشد و مرشد در خانه او خاصه بنظر مودت دلالت کند بر دلالت و اگر  
 نمودن اهل محکمت و سیر او قبول نمودن و سیر او بطافه و بعد الصوت  
 و توان و قوت و غلبه بر اعدا و بر شهادت اهل بیان خاصه بر قوت  
 بر وزن بود و شش نظر بود مرغ و شش و در موضع خود و همچنین اگر مرغ  
 اندر خانه و شش خویش باشد یا اندر خانه بیشتر باشد بنظر مرشد و شش  
 و بیل کند بر سر و بعد الصوت و موقوف در آن میان عالم و اگر مرغ  
 مقادیر باشد مرشد اسعاده و سیر احوال را و بیل کند بر آنکه خون  
 خواره و قوت بریزد و بیل را که از آنرا بکشد و بسیار استمال  
 کشته باشد مرشد سلیح را و موجب و سفر و اگر طالع سال عالم  
 قیام قایم باشد بر سر مقارن سعد باشد و بیل کند بر قوت طالع قایم

و توان

و توان از این بر حبه قوت و رعیت هر وقت شش مرغ متصل باشد  
 جز و قیام قایم و مرغ خدایا سیر بکشد بنظر بیل و بیل کند بر سیر  
 صفت سیر و اگر بر روی و با حرات قایم و اگر مرشد بر روی و اگر  
 کس و نفوس داشتن سپاه مر قایم را و سیر بر سر و ان عدل خوان  
 بنظم سیر و باز خورد مر قایم را و اگر مرغ متصل باشد بنظر بیل  
 بر او مرشد که سیر و سیر مر قایم و طاعت و رعیت مر و سیر و غیر  
 حال خوان و اگر سیر و رعیت و خاصه و زحل یا کیره باشد و اندر  
 خانه خویش و اگر بیشتر از نظر باشد به نظر و سیر از زحل و بیل کند بر  
 از خوان و سیر قایم خاصه از رعیت و از اهل بیت قایم و دیگر  
 و سیر با زور و شش و اگر بیشتر از زحل نظر بود و بیل کند بر قوت  
 خوان و دفعه حال این و طفر یا نشتن قایم بر این خاصه و زحل  
 یا کیره بود و در مرغ خویش و اگر شش بنظر متصل باشد و بیل کند  
 بر سیر مر قایم و طفر یا نشتن بر اعدا و قوت و اگر سیر همین زحل از  
 خوش یا کیره بود و اگر شش زمرشد سیر شود و متصل شود مرغ  
 باز متصل شود بنظر سیر از آن بر او بر او شود و بیل کند  
 بر مرغ خارج بر قایم از اهل بیت و سیر که همه منزلت و  
 باشد و بنظم سیر بر قایم برسد و باز از طفر یا نشتن خاصه و زحل  
 معقد بود و در مرغ خویش و اگر شش متصل شود بنظر و از آن  
 بر سر بدن اید و بیل کند بر قوت حال خوان و رعیت و سیر اید



از مخرج و به هر مصلحت و اگر مخرج از ستر شریف شود و نیز علی القول کند و مخرج  
 از بهر قیام از اهل بیت نبوت و اگر ستر شریف باشد جز علی دلیل کند بر آنکه  
 مخرج از نهضت مخرج را و فرمان بردار و در مخرج و اگر مخرج از زنی منفرد شود  
 ستر شریف دلیل کند بر قریب بعضی اهل بیت خویش را و بر آن اهل بیت  
 برین باب و هر ستر شریف را و اگر ستر شریف علی مصلحت شود و مخرج را به  
 خانه و اندر خانه خویش باشد و اگر ستر شریف السیر و پاکیزه باشد بنور خویش  
 کار خارج قریب شود و اگر کار از کارگاه اندر خانه جفت باشد از طالع اندر شریف  
 خویش دلیل کند بر سحر کار رعیت و تبا هر حال آن از ملک بنزانه و در ملک  
 اندر مخرج اندر مصلحت خویش باشد دلیل کند بر ضعف طالع قیام و دیگر در حال  
 رعیت و قوت ایشان و دیگر نیز خانه و در طالع و در مخرج خویش باشد  
 از ستر شریف سحر و ثابت باشد و بعد از اندر مخرج و دلیل کند بر سعادت قیام  
 و سایر مصلحت در طول زمان و در و اگر گوشت ازین مواضع و مصلحت  
 اندر ستر شریف خویش باشد و یا ستر شریف باشد و یا اندر جز خویش باشد و یا  
 خاصیت شلال باشد بعضی از این اسیر باشد دلیل کند بر بهترین سعادت  
 و قویترین کار و اگر صاحب طالع یا صاحب طالع اندر طالع اندر طالع السیاح باشد  
 دلیل کند بر فرمان بردار و اگر اندر آن زمان بر طاعت و بر ویران  
 صاحب طالع یا صاحب طالع اندر طالع اندر طالع اندر طالع اندر طالع اندر طالع  
 بر اعدا را و دیگر ستر شریف اندک اندک بعد باشد دلیل کند بر عدل و در پرتو  
 و اگر ستر شریف باشد طالع و در مخرج و اگر صاحب طالع اندک منفرد باشد

از

از صاحب بیت المال دلیل کند بر تیر کردن اموال و اگر مصلحت باشد دلیل  
 بر جمع کردن اموال و اگر ناظر باشد دلیل کند بر آنکه مال نیز در مخرج  
 قدر و قیمت باشد فصل ۱۸ اندر طبیعت و سیرت قیام و صاحب قرآن  
 و اگر خواهر از طبیعت قیام بر آن بگردد هم اول و ستر شریف و این هر دو هم  
 همیشه اندر خانه یک ملک اندر مخرج وقت قیام قیام تا شمس کدام سحر است  
 و کدام درجه بکیر از شمس تا پانزده درجه اسد و آنچه جمع شود از درجه قمر  
 بقیس بعد از آنکه درجات قمر و درجه و ده باشد هر کار برسد سهم  
 اولی انجا باشد و سهم ثانیه را بکیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان  
 و درجات شمس هر درجه از این درجه شمس بقیس هر کار برسد سهم ثانیه  
 انجا بود و اگر هر دو سهم ثانیه رخصت دلیل کند بر استحقاق کردن  
 قیام بر کار کار و هر کار و کار نیز و کار تمام و مانند این و اگر هر دو اندر  
 خانه ستر شریف دلیل کند بر آنکه قیام تیار کننده باشد نیز صد باشد  
 و دین و دنیا است و علم و آنچه برین ماند و اگر سهمین اندر خانه ملک  
 مخرج اندر دلیل کند بر تیر کردن و در اندر کار و در و سپاه و سوار  
 و مانند این و اگر بی نام از سهم اندر دلیل کند بر تیر کردن و در  
 کار و در اندر کار و در طرب و نظر و زینت و قنق و مانند این و اگر بی  
 نام از سهم اندر دلیل کند بر تیر کردن و در اندر کار و در و در طرب  
 و تیر کردن و مانند این و در اندر تیر کردن و در دلاست سهمین دلیل قیام  
 با رکن تادرت بر آید و دلیل قیام است و دیگر ستر شریف طاعت و قنق







بعد بود و قمر غلبه مفضل باشد و اگر انداخته بقیع صدر باشد گشته نشود بدین  
 عمل و نیز و لیکن معزول شود و انداختن عمل از جبهه بر گشته و از پس یک در سبک است  
 باشد یعقوب کند و گوید بگو انداختن بجهت طالع و بر سر طالع است و اگر  
 میان این موافقت بود یا محاب بر وجه هر دو دلیل با این نظر باشد  
 یا برین برین نظر باشد آن نیز در دیر انوب است و دلیل کند بر تمام  
 سلطان و ملک و عمل و اگر خلاف این باشد تمام نشود و اگر در هر دو طالع تمام  
 بگو بقوت و طالع است و صاحبش وضعف استقامت و رعیت و کمالات  
 و تشریف و تعجب و سعادت و خدمت بدان قدر حکم کن و اگر بعد گشته است  
 در طالع است و اگر باشد خیر و عمل سلطان از ملک و ظلم یا بد و اگر زحل باشد  
 از مصلح در و ب باشد و اگر شتر باشد از قضاة و وزراء و عی باشد  
 چنین تا بخت کوکب و اگر آن بعد گشته صاحب طالع بود جهت خورشید یا  
 و اگر صاحب خانه بود از جهت مالی و اهلوان یا بد و اگر صاحب بیم بود از  
 جهت اقربا و سفر نزد یک همچین تا تمام و در خانه و اگر خرافه بد آن  
 آنچه حاصل یا سلطان رسد از پیشدیده از درجه طالع و قمر شیر میران تا  
 کوکب اگر خنجر رسد بجا و نکبت از دو جرات کوکب بعد رسد  
 سعادت بود یا خرافه و جرات منقلب و وجه بین و از است ب اها  
 و هر دو روز و همچنین میران شیر درجه طالع است و در آن مصلح  
 و فساد و عمل و سلطان چون بعد رسد سعادت دارد و چون بخت رسد سخت  
 از هر دو هر کوکب یا خانه و انداختن باشد نشان در کار و دیگر باز نموده

فصل در حکم

فصل در معرفت وقت موزن سلطان از روز ماه و سال اگر بپرسد  
 از عمل و سلطانیت کدام وقت باشد بگو انداختن طالع یا انداختن طالع  
 کوکب درست و دیر است سعادت است هر وقت و آن کوکب محرق باشد  
 انداختن طالع از وقت معزول شود و اگر انداختن طالع کوکب نباشد و انداختن  
 است کوکب باشد و دیر است سعادت بود هر وقت و بخت یا صاحب هم طالع آن  
 سریع بر مفضل شود و دلیل کند بر عزل هر وقت و بگو بدلیل اگر خورشید  
 یا محرق یا راجع یا با خرافه خورشید ناکام معزول شود و بگو بدیده و طالع  
 است و اگر کوکب محرق کند و صاحبش نیز محرق باشد چون تغییر جرات آن  
 خن گشته صاحب طالع است و اگر بدیده و بدیده جرات خن گشته صاحب طالع  
 بگو بدیده و بدیده شود چون تغییر بدان درجه رسد معزول شود یا ملک طلاق  
 خرافه کند و اگر صاحب هم طالع انداختن بود کارش بجا شود و بدیده  
 پیش آید یا بجهت و انداختن و این باب نیز رسم دلیل کند بر عزل خانه  
 صاحب طالع مقبول بنود بگو اگر از و تد و اگر صاحب هم طالع است  
 به صاحب طالع است معزول شود و دلیل کند بر خرافه و بجا آن طلاق  
 و اگر صاحب طالع است معزول شود صاحب بقدر الارض و قمر و صاحب  
 خانه باشد دلیل کند بر عزل و اگر صاحب طالع بدیده خورشید بگو بدیده  
 و اگر کوکب انداختن باشد دلیل کند بر نبات عمل و سلطانیت خاصه  
 و قابل تدبیر انداختن تا باشد بجز و تد الارض و آن با نگاه معزول  
 است و بگو بدیده و تد طالع است و و طالع است و اگر انداختن مضم

در معرفت وقت موزن سلطان از روز ماه و سال











۲۴۹  
 و در هر خطی که بود دلیل کند بر ضعیف دست اگر سلطان در هر معز و در  
 و اگر قدر اندرین حال چون خداوند و خط السلطان بود و خط و دست و قوت  
 باشد از قوت سلطان و ضعیف در آن سلطان معزول شده باشد و خداوند خط  
 السلطان را بطلان و تدهیل و یا سقط باشد از وقت و لیکن بگویم که هر که معزول شود و اندر  
 باشد یا اندر وقت یا طایل و تدهیل امید بود سلطان را باز بجای خویش باز  
 و اگر سیر و خط السلطان منقلب بود یا صاحب در آن سیر منقلب شده  
 این سلطان بسیار معزول شود و اگر سیر باشد بجهت باز معزول شده  
 باشد و اگر سیر پیر این معزول چندگاه باشد سیر کن در هر خط  
 السلطان که کوبش یا معزول کن و باز بگویم که در هر خط السلطان سیر ثابت  
 بود هر در خط که اگر در وجه بین بود هر در خط که هر که در خط منقلب بود  
 هر در خط که در خط که یا سیر و اگر کمال بخش بعد بود دوست و سعادت و به  
 بجهت این سال یا ماه یا روز و اگر سیر از پس این سلطان از خط السلطان  
 و یا سیر بگویم سیر یا زده هم در اندر وجه کدام ستاره و صاحبش نیست  
 از پس در این نشیند و اگر سیر در خط السلطان بود سیر  
 انهم نکر و انهم کتب اندر و سیر و صاحبش و اگر از رعیت و اهل بیت  
 سیر بگویم خداوند و خط السلطان یا قدر اندر کدام سیر است خداوند  
 سیر و دلیل رعیت و اهل بیت سلطان باشد و سیر اندر خط السلطان  
 از دست و دشمن حکم کن اگر خداوند و خط السلطان یا اگر کوب در خط السلطان  
 سیر باشد بداند کوب اندر دلیل رعیت است دلیل کند سلطان

بر رعیت

هر رعیت خویش قادر است و اگر دلیل رعیت مستحق باشد بدان کوب  
 ان دلیل رعیت است دلیل کند سلطان بر رعیت خویش قادر است  
 و اگر دلیل رعیت مستحق باشد بر دلیل سلطان دلیل کند رعیت سلطان  
 مطیع باشد اگر صاحب خط السلطان و ان دلیل بار رسد و نب باشد و ان  
 نیزین دستاره و دلیل رعیت است معالیه باشد هر دلیل سلطان را دلیل  
 کند این سلطان برست و نفاست شود و بهتر انگاه بود این در دلیل است  
 که اصل باشد که هر که بجهت سیر کرد و که بقابل مرد دلیل سلطان این نیزین  
 خود تمام اهل است برست و نفاست و اگر دلیل سلطان مقابل باشد مراجع  
 و اگر خامه در رسد و نب نزد یک بود هر در خط این دلیل اهل است  
 باشد بجهت نفاست شود و اگر دلیل سلطان میان در خط باشد سیر سلطان  
 باشد اندر سیر اگر خط سیر در سیر دوم باشد یا سیر یا زده هم  
 خداوند و خط صاحب خط السلطان باشد یا هر خط دلیل سلطان بود  
 اهل است سلطان بود و سیر شده از زمین و اگر سلطان از تن خویش  
 سیر از خط حکم کن چنانکه از خط السلطان حکم و خصم سلطان را از  
 سیر نکر و یا بگویم سیر را از دوم نکر و یا بگویم خصم را از سیر نکر  
 اگر صاحب سیر علوی باشد و صاحب طالع سفید است خصم قوتیر باشد  
 و اگر بخلاف این باشد سیر را دست قوتیر باشد و چنان حکم کن که اندر  
 با بخصومت و در سیر نفاست و اگر سیر از سلطان و صاحب باشد در سلطان  
 باشد از سلطان این باشد اگر سیر از سلطان و صاحب باشد در سلطان



خویش آید یا نه بگو باقیال صاحب طالع صاحب وسطا است اگر میان این  
قبول بود و قابل تر چه بود وسطا است ان سلطان سبطه خویش  
باز آید و اگر قابل تر چه بود وسطا است ان نظر باشد و قدر نور در میان سبطه  
رو کند و دلیل کند بر بار آمدن سبطه خویش و همچنین اگر که نور در میان  
مجموع کند یا بود وسطا است ان نظر بود جسم به ان سبطه باز آید و اگر که نور  
در میان سبطه صاحب طالع نکر اگر راجع بود باز آید و اگر که نور صاحب  
وسطا است ان نظر باشد و صاحب وسطا است موضع خویش نظر باشد باز  
آید سبطه خویش خاصه و قدر اندر راجع متعقب باشد و اگر که صاحب طالع  
راجع باشد بگو بگو صاحب طالع متصل باشد یا بگو بگو صاحب  
باشد یا بگو بگو صاحب وسطا است ان نظر باز آید سبطه خویش و اگر که صاحب  
است صاحب هم بود خویش انتقال کند دلیل معزول باشد و همچنین  
طالع نیز در دلیل و ثابت ج دلیل سلطان متصل باشد سبطه ثابت  
باشد و اگر که سبطه شود دلیل سلطان از دلیل و ثابت ج دلیل خویش باز  
آید و اگر که دلیل سلطان ج دلیل و ثابت متصل شود معزول شود و اگر که  
دلیل سلطان ج دلیل سبطه متصل شود معزول شود و اگر که صاحب ثابت  
ج دلیل سلطان معزول شود **صل** و در صورتی که میان سبطه و طالع  
محبت بگو بگو اگر که میان هر دو سلطان محبت بگو بگو باقیال  
و امثال آن بگو بگو بود و اگر که صاحب طالع بی نگاه تو باشد و متصل  
صاحب وسطا است و هر دو در میان باشند و میان این قبول بود

از مودت بود دلیل کند بر دوست میان و در سلطان و میگویند محبت ان  
و منفعت باید سبب رو در انتقال و میان ظاهر او تا در دلیل کند منفعت  
عظیم خاصه و اندر خطوط باشد و قدر و اگر متصل باشد صاحب طالع و صاحب  
طالع سعد باشد و میان این قطع کند محبت جسم دلیل دوست و محبت بگو  
باشد و اگر که نور خویش باشد و صاحب محبت ان قدر اندر طالع باشد یا صاحب طالع  
یک ج بر باشد و سعد باشد بی زبان خویش قدر و اعتقاد بر این سعد ان  
و اگر که دلیل حکم خویش باشد فساد از جوهر در میان و از جوهر در میان  
و اندر در میان **صل** طالع مولودان ملک یا طالع عقد لوا و سبطه طالع خویش  
و بگو بگو دلیل طالع ملک با دلیل طالع تو نظر و انتقال مودت و قبول  
بود موافق یکدیگر باشد میان تو و میان ملک دوست و محبت باشد و منفعت  
و اگر که خلاف این باشد خویش از در میان باید در **صل** و در صورت  
**انکه سبب از سلطان منفعت** باید اگر که هر سه منزه از هر یک یا فایده یا زیان  
از سلطان و یا از محبت و یا از سبب یا فایده اگر که متصل به هم السعد  
هر دو مسعود باشند دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت و فایده باشد  
و یا بگو بگو و اگر که بر خلاف این بود جز نباشد و اگر که در سبب  
هر دو مسعود باشند و هیچ سبب باطل باشد دلیل کند بر بر بودن  
سلطان و اگر که یافتن باشد بر سبب آید و بگو بگو صاحب طالع  
و یا بگو بگو اندر در میان است اگر که دلیل طالع بر متصل باشد و یا بگو  
دلیل اندر یازد جسم باشد جابده از ان سلطان طلب عرض و سبب

و در میان







فروشد باز بزرگتر بکدام سراج است و اینجای دلیل کدام سراج است  
چنان سنجوب کن بلبل اکثر ستر از غرافه ششم بود و سبزه فروشد بود و کجاست  
مجموعه است اتصال قمر بکوکب این و دیگر را هم همین قیاس بود اکثر قمر  
بمخرج پیوندد معیشت در اکثر سفر بود یا غنای و عواید یا نادره طبع سراج  
و طبع مخرج و اکثر سنجوب پیوندد و کار در سراج سلطان پیوسته بود و اکثر سراج  
پیوندد و کار در سراج بان و مطران و عطاران پیوسته بود و اکثر سراج را پیوندد  
کار در سراج حیران پیوسته بود و بزرگانه و صفت نوزادان و کار را پیوسته  
و کار را سراج چون مطرب و مانند این و اکثر این خانه خانه سراج را بود  
در اکثر خانه و پیوندد همین است در اکثر یک صنعت از آنها پیوندد و اکثر  
عطارد را نعل بود این سراج کل کار بود و در و سراج کار که با خاک و خوب  
بود و یا کوبید و او یک خود را بار بود و اکثر سراج پیوندد و کار در سراج و علم  
بود و صنعت سراج سراج پیوندد بود و یا این جز جالان و حاکمان پیوندد  
بود و اکثر سراج پیوندد کار را سراج کشته چون در سراج و در سراج و آنچه  
بین مانند و بیک کار سراج بر اتصال و پیوندد پیوندد و اکثر سراج  
پیوندد و کار در سراج از سراج و عطارد و پیوندد و سراج با مطرب بود و کار  
با سراج و آنچه بدین مانند و اکثر سراج و سراج از سراج پیوندد و سراج  
بکار زمان پیوسته و اکثر نعل پیوندد و این مرد خلاق فروشد بود و کار  
کشته بر صنعت فروشد و اکثر نعل اندر سراج خاک بود و آنچه فروشد و سراج  
بکار پیوندد چون این و سراج و سراج با صنعت از سراج و این سراج











۴۵۱  
 این سده قمری است از بعد از غم شاه در بیعت و در وقت که در آن سده قمری بود  
 سلامت و اگر کسی در آن سده قمری میسر شود از آن سده قمری است و اگر  
 بر سر کرده و این سده قمری از جنس قمری است و در وقت که در آن سده قمری بود  
 خود منفعت از جنس قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 که در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و اگر کسی در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری  
 چون کسی در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و اگر کسی در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 مقبول و معهود بود و دلیل که بر آن سده قمری است و در آن سده قمری  
 و اگر کسی در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 پیش نماند و اگر کسی در آن سده قمری بود و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 بود و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 از حدیث و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 احتراق یا در و بال بود و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 احتراق و معهود بود و بال بود و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 اسلام معهود بود و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 از معهود بود و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری

۴۵۲  
 ماه دلیل که در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 دلیل که در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 سیمین بین صفت که در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و بال یا در معهود بود و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 مجامع خاص یا در و بال بود و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 حال بود و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و اگر کسی در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 تا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری  
 و اگر کسی در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری  
 قمری و اگر کسی در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 از حدیث و دلیل که بر آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 از نظر تنبیه یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری یا بهر یک از این سده قمری  
 که در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 بهر حال بود و در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری  
 زیادت که در آن سده قمری است و اگر کسی در آن سده قمری بود و در آن سده قمری















انگیزد باشد و همچنین دلالت کند اندر هر چه در آنها ذکر شد از سلطان بود علی  
 و یا از خصومت و کدورت و تیر و تندی باشد یعنی مقیم اول او را نیز در یک  
 دلیل باشد بر انگیز سایل بدان علی برسد و یا بر خصم ظفر باید و باز در بعض  
 اندر آید و حاجت بجا شود و اگر گوشت اندر آخر رحمت باشد و باختر رسید  
 باشد و خواهد و مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت اندر متشای  
 بنام و اندران سعادت با دل عمر بخور باشد و کم حال و چه روزی دیگر  
 بسیار از آن است پس آید و باز روزی دیگر در حاشی از آن است هر چه میگویند  
 و بر است و سعادت از دوام میگویند و بنام است و همچنین باشد حال اندر  
 همه چیز دیگر دلیل برین صفت باشد و همچنین ذکر شد از من است  
 و خصومت باشد و یا از طلب مثل و سلطان پس دلیل کند بر آنکه  
 این کس خیریت گیرد از خصم و مغلوب شود و علی از دست بخور  
 شدن و باز حال برسد و بر خصم ظفر باید و علی بدست لرد و کارش  
 قوت شود تا بنام عمر زادت و **طمان** اندر سعادت اگر صاحب با صفا  
 سر هم سعادت یا صاحب طالع صانع باشد طمان مال بسیار کند  
 از مردمان با جاه و حشمت و عفو تو را میگوید و اگر صانع باشد بخت او  
 عالی از در ملک کتب کند و اگر محسوس بود و جسم طمان صانع بود  
 از ملک و آن بزرگ و عظیم الخطوب کند صانع از مردمان بزرگ و بزرگان  
 نظریه کردن بهر ادلای مال و ادلای طمان و دیگر بدین معنی باید کرد  
 و اگر بعضی ادلای طمانا برین صفت باشد برین دلیل ریاست بزرگ  
 و در است

واجب کند **طغی** سعادت و **نور** اما به آنکه حالها اندر مودلید و سایل  
 حال است که در هر مردمانند سعادت ایشان پایه ار باشد و تافان  
 عدل آن و اگر در هر مردمانند از منافع فردین روز بروز برتر  
 شوند و کارش قوتیر می شود و اگر در هر مردمانند از درجات و منافع برتر  
 و بزرگترین روز بروز فروتر می شود و کارش آن منعیف تر می شود  
 و اگر در هر سعادت ایشان ثابت است از جهت آن بود که ادلای  
 اندر او ثابت باشد و هیچ سطر ایشان نظر ندارد و آنها سطر و آن است  
 است از جهت آن که ادلای سطر اندر او ثابت بود و هیچ گوشت سطر بر نظر  
 ندارد و نیز ایشان بگویند سطر سطر باشد و آنها سطر منافع  
 فروتر روز بروز برتر و بزرگتر می شود از آنست که ادلای طالع  
 صانع بود و بخت هر روز برتر می شود و درجات برتر می شود  
 و کار هر روز قوتیر می شود و سعادت برافزاید و اما اخلاص منافع  
 باشد باشد و بخت بخت باشد و درجات آن روز بروز فروتر می شود  
 و کار ضعیف تر می شود و آن از جهت آنست که ادلای سطر باشد و خط  
 باشد از ادلای سطر سطر سطر باشد و آنها سطر باشد و کار فرو  
 این مردمان میانه باشند و آن از جهت آن بود که ادلای سطر  
 سطر باشد معنی بعضی از سطر با رعایت باشد این سطر مردم که  
 با دولت بود و کار بخت سطر عدل و **قوان** اما به آنکه حال  
 برسد و جد است و روزین در کثرت حال با من است و حال مستقبل



۴۷۱  
 و حال سیم آنکه اندر در پایشه ها ایستاده اند از انفرات که از آن است  
 و از خفاها سیرای و اما هر وقت را از مواضع که از آن است در آن توان  
 داشت و از او تا در **در اقبال** اما به آنکه هر دو خط را از مولود یا از  
 مستند به حال است انفرات دلیل به نماید بر آنچه گذشته است موضع  
 دلیل به نماید به آن حال و اندر در اقبال و اقبال دلیل به نماید بر  
 بخور و بلودن و حال صلاح و ف و از آن گشت دلیل و اقبال توان دانست  
**موقت کیت نکست** اما به آنکه هر دو خط با خط اربعه  
 و جوهر است و دو خط دیگر چون فصل و سرخ و دو خط دیگر است بعضی  
 و آن چون عطر و است و با فصل و سرخ باشد یا بطبیعت است و آن  
 بنظر اقبال و دیگر شمس است با سرخ باشد خاصه بر سرخ یا با قله یا با قله  
 یا به سیم در غنیمت باشد و همچنین نیز اگر با فصل باشد و به سیم حالها که کنیم  
 شمس عطر و در آن خزانند و لیکن نکست از آن جوهر است و دو خط  
 دیگر است با ماکن و مواضع و آن چون ریس و دین است و اگر این  
 هر شمس حال جمع شود بر هر چه در نظر از سعادان مولود یا با فصل  
 باشد و اگر صاحب مملکت اول از هر چه میگویند مال بود با اربعه  
 و میگویند که یا به و اگر به حال باشد یا به و خضر باشد به بخت بود و است  
 مند بود بیک شکم طعام و در او باید **موقت نکست** و اگر در  
 دو دلیل و دلالت کند بر یک چیز و هر دو یکدیگر متصل شوند پس دلیل  
 کند بر آنکه این چیز چنانکه عطا صاحب سهام سلطان بود و اگر

۴۷۲  
 صاحب و عطا الساهر و دیگر که نظر باشند به متعل به و عطا الساهر  
 باشد پس دلالت کند بر آنکه عمل و سلطان به است و در وقت و در غیر آن  
 و اگر در آن و با سیم پس دلالت کند بر در آن است بر سلطان یا خواجه  
 عمر خویش سلطان کند و اگر آنکه در دلالت کند بر عدوت و در زاید  
 السیر باشد یا زاید العدد باشد یا زاید المذربله یا هر روز صاعده  
 باشد بقلک اوج یا صاعده باشد بعضی خاصه بسال دلیل کند بر آن  
 مولود یا این ساری را حال روز بروز بهتر و دیگر تر شود و عطا الساهر  
 فزون شود و روز بروز زودتر باشد و اگر این گوشت با فصل  
 یا اندر جنوب باشد بود یا قمر بود هر آنچه گفتیم دلیل کند بر تباها  
 روز بروز هر روز تباها تر و او بار زده تر و عطا الساهر شود  
**موقت نکست** و اگر آنکه در دلالت کند بر سلطان صاحب شمس  
 باشد یا صاحب چهارم باشد پس دلیل کند بر آنکه در آن سلطان  
 بخیر و در هر که عزلی نباشد الا و حضرت واجب الوجود یکبار که عزلی است  
 و اگر کسی مولود شود از عمل و صاحب طالع اندر و عطا الساهر  
 متصل بر آن مولود عمل خویش باز آید **موقت نکست** اما به آن  
 هر ملک عالم را موانید است هر چه چیز را نیست و اگر صاحب طالع شمس  
 قبول کند یا جایگاه شمس بر تر از صاحب طالع بود بقلک این مولود یا  
 ملک کرد و اگر فصل شمس قبول کند موضع فصل بر تر باشد شمس  
 بقلک یا صاحب و عطا الساهر صاحب طالع را قبول کند شمس را قبول



یا قهر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط است و مولود در روز شنبه باشد  
 و است کند بر آنکه ملک کند و عالم بگیرد اما اگر مولود باشد یا اگر قهر صاحب طالع  
 قبول کند یا صاحب وسط است و قبول کند صاحب طالع یا قهر را قبول کند این  
 دلیل است بر ملک و پادشاهی هر آنکه مولود از اهل بیت محکمت باشد اگر طالع  
 باشد محکمت بخیر و لیکن کارش سخت جز آنکه شود و چون قبول دیر صفت کند  
 کردیم بخت و کار ملک کن نیز راه ملک جز آنکه بر سر ملک کند بخت و بخت  
 هیچ زیان ندارد و اگر اندر صفت کند و میرا بخت باشد و پادشاهی  
 عمر ملک بخیر از قبل آن شهرها در آن صفت کردیم و پادشاهی و مولود از  
 مولود ملک بود و ملک بخیر و آن از بخت قبول شمس و خورشید باشد پیش  
 از آن قبول و ملک است و اگر قبول از اتصال اولی بود با اول عمر ملک  
 بگیرد و اگر قبول بپایان عمر بود ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال پس بود با  
 عمر ملک بگیرد و این اتصال اتفاق بود و ما را و ام اندر آن برج بود و بداند  
 چنان نیزین نه بر صاحب طالع و چنانچه قبول جسم ملک بگیرد و اگر قهر  
 بر وسط است و مولود اندر شرف باشد و طالع از برج ملک باشد  
 و صاحب قهر اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر جادوگر باشد بمنزله ملک  
 بر سر و پادشاهی عالم بگیرد و لیکن در پادشاهی محکمت و قدر و دوزخ  
 خدای عز و جل فصل ۱۴ در معرفت احوال صاحب طالع و در معرفت احوال  
 خداوند جسم اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکه سلطان کار و در  
 وجهی که آنکه مولود یا سبیل طلب کند و از آن عمل فرودست از سلطان  
 می کند

جمع کند و از آنکه شمس از آن بود و نیز تمام سیار چنانچه در آن قبول بود  
 کار و قوت حال و زیاده قدر و منزلت و نام و صورت بود و بر کون  
 کار و طالع را بر میگوید حال و دوام و لیکن بر مولود برادر کردن بود خاصه  
 خداوند طالع را نظر از آن یافت بود و اگر آنکه ملک بخش بود مولود از  
 مادر و سر و نیز بر سر و اگر آنچنین صاحب راجع بود از پدر بر سر و آن  
 ضرر و نیست و هیچ بود حال آنکه ماه صاحب اندر طالع میخس بود و اگر قهر  
 و جسم اندر طالع میخس بود یک بنیاد بهار سلطان اندر آمدن خاصه  
 صاحب سلطان بود و اگر طالع حوت بود سخت یک باشد و اگر صاحب  
 طالع اندر طالع باشد زیان کند و اگر طالع حمل باشد و صاحب هم اندر  
 طالع سخت بر باشد و همیشه از قبول و شهرت بار نخواهد و این با  
 تا فاضل بنیاد - صاحب و هم چون در خانه دوم باشد مولود یا سبیل  
 معاش و یک یک باشد و نیز باشد و سلطان روز مزه او را میخس  
 یار کند و اگر اندرین خانه میگوید طالع باشد و صاحب طالع ناظر بود  
 نظیر و نیز در آن هر دو هر یک و معاش لطیفه و بر و معاش  
 از آن روز فرزند از اید و محبت از آن و اگر از آن بود و زیاده مال  
 از کار و معاش و در آن مودت و از زوجه ستوده باشد و از مردمان  
 و کار ایشان و فرزند مال و معاش محبت است و آنکه و کار و برادران  
 با ایشان و در آن رست و در آن دوست دارد چون صاحب و هم  
 در سر باشد و اندر او معاش بود و برادران و کار از آن و







۴۷۷ طرح و هم در ترس و اندوه و غم و در هیچ کس کردن نالی از حرام و حلال باشد  
 نیز و نقل سبیل یا مولود که بر سر است اسفل چون مرده شود و کار و حرام و حلال  
 مانند و مکرر کند خاصه حصه و سهمی یا نقل را از زمین میان سه یا چهار باشد  
 ط صاحب سهم در آن هم بود مولود یا سبیل از غیر سبیل سلطان کند یا منقعه  
 یا حضرت و معاش از آن زمین باشد اگر حدیث بود و اگر دستگاه و اگر صاحب  
 نام منقل باشد یا یک در فرزند و نیز بود که رو به یک در یک است شود  
 و کار خدیش را در سخن دارد و بار است نیزه بجز است اشته از بهر کار خدیش  
 و لیکن بر سر خیر بود و از کار کار و از رست بر سر است سبیل بود و نیز  
 کند و از در سلطان و بهتر آن منقل است اشته و در کار است آن اشته  
 و صاحب سهم در سهم مولود یا سبیل یا سهم و یا مکرر بود  
 بود و در است صاحب بود و از کار و نیزه حال بود و منقل صاحب طالع بود  
 مولود اندر کار خدیش نیز که اگر شود نام و باشد او سبیل را چرا کند شود  
 و سخن روا و حکم در فرزند و کار کار کند اندران سهم مولود و در سلطان  
 و به نیز که بهتر آن و نیز که آن مولود و سهم و سهم کرده و فرزند است  
 کار سلطان کند و کار سلطان کند و کار اندر او دان بود و بار است  
 بود و صاحب کار بود و با نظر و فرزند است بهتر آن و نیز که آن و نیز که  
 سلطان مقرب بود و با شکوه و قبول حال و دست کار و نقل کار بود و  
 دلیل زندگانی بود و اگر سبیل و سبیل از اوج سبع و سبیل است در سهم  
 و سبیل است سبیل را چند حد است با ناله اند که هر کار که در حد آن حد است

۴۷۸ است کرده باشد و در حد است مستقبل است اگر کار کند و نیز که اندر  
 و سبیل است اندر کار است حد و در کار است حد و در کار است حد  
 اندر کار و سهم بود مولود یا سبیل یا مکرر حال و نیز که معاش و با سعادت بود  
 و مظهر و فرزند بود بهر چه دل نهد و امید آید و با سلطان و با کس  
 در محبت دوست باشد و از زمین منقعه و سهم و سهم و سهم و سهم  
 بود خلیف و جز در است کرد و بعد و سهم و سهم است سهم و سهم و سهم  
 با سهم خاصه صاحب طالع بود و سهم بود و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 باشد مولود یا سبیل از کار کار هم بود و کس باشد و ناله و سلطان  
 و در میان نیز که در حد و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 او را سهم بود و سهم کار سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 کار که سهم این کار حق است نافع برید و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 کار و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 از زمین و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 بهر چه سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 اندر کار است حد و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 از در سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 طالع را این چهار سهم کن یا این چهار سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم  
 از زمین از چهار سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم و سهم







۴۸۱ بر سر از نظر خودست و مقارنه نیز از نظر زیر امر مقارنه است لکن بنابر این  
 محسوس باشد و نظر آخر حس باشد و معهود باشد چون چنین کرد و نه در میان صاحب  
 است در هر چه از قدر اقل یا بجز آنست و این قول ظاهر برهان است  
**اجتناب بخت کردن در بخت و ملک و سلطان** یعنی آن یا به طالع و صاحب طالع  
 و قدر در هیچ مستقیم طلوع کند و بعد از آن بخت طالع و از جمیع ذرات آن توهم  
 نیز بخت بود و صاحب سهم یا قویکن یا مقالی یا بقرآن صاحب طالع کن و مقبول  
 بخت که نظر کن بود و او را در آن خوش بخت کن و بعد از آن توهم و از  
 توهم بخت آنکه بعد از آن است یا بعد از دوم بدقیقه طالع کن یا بدقیقه طالع  
 حد کن از بخت طالع و محسوس صاحب طالع و قدر آخر برج ثابت کن خاسته  
 اندر آب و صرب و از شروع و مقابل و مقارنه غلبه من بخت حد کن تا نظر آن  
 صاحب طالع و صاحب سهم و شش قدر باشد و هر دو بخش را در بخت را قسط  
 کن و شش از هر عمل باید یا بسلطان است و بدست خیر و شر باشد صاحب طالع  
 تا فکرت یا بدست و با قدرت و هر چه خواهد بود از آنکه کردن و اگر شش در الوتر  
 یا بدست باشد در روزگار شش به شش و در ۲۱ در ۱۱ **وقت کوکب و جود هر از**  
 نعل در در سهم دلیل کند بر آنکه کار ثابت کرد و کار شش کردن بر این در چون بر این  
 بنا خوش و در کشیدن و اگر هیچ عمل بود هیچ بود از سلطان در خطر رسد و اگر شش  
 بنا شود از خوف دشمن از سلطان بهم بود و چهار شود یا هلاک شود و اگر هیچ  
 سلطان بود دست و چهار شش شش شود و اگر این هیچ میزان بود در نعل  
 معهود و مقبول بود و این که از اهل بیت فکرت ملک یا شاه نکرد و اگر

۴۸۲ و اگر از اهل ملک نبود و دست و شش و نیز که باید شش و سهم دلیل کند  
 و خالص شش شود و آب و شش زیادت کرد و در جاد و قدر و شش است یا به  
 و با بر لکان و ملک و محبت است و با بر لکان و اهل زهد و توهم  
 باشد و اگر شش است ندارد هیچ خبر شود و آنچه بود ششیدن و اندک گفته  
**سخن در سهم دلیل کند** بر آنکه کار و بر آن شود و خصوصیت داد و در این سهم  
 بود و بر تن و در هر اثر رسد و لب بر بود و صغیر بر و در شش شود و بر  
 صغیر اندر این جالب همچون صفت است و اگر شش کند از در شش شش  
 سهم بخت و سهم بخت و با بر لکان شش خبر بود و از شش سهم بود و با در  
 جفت است شش و در شش را از سهم سهم بود و با بر لکان شش شش بود  
 و اگر شش است بر شش و مقبول و این سهم به شش شش به شش به شش  
 قال و یا فتن عمل و سلطان و اگر شش به شش شش معهود و مقبول  
 خداوند خیل و سهم معلوم شود و اگر از اهل شش شش شش شش یا به از  
 سهم سلا ران و امر اخلاص اندر تجارت با آن **شش سهم دلیل کند**  
 بر آنکه سلطان بود و سلطان شش شش شود اگر این سهم در بود و این  
 از شش شش شش به شش به شش رسیدن سهم به شش شش شش شش  
 و با سلطان شش شش شش شش و از چهار سهم بود از صغیر و شش شش  
 به این روزگار و در کار شش شش بود شش شش شش را شش و کار شش  
 کرد و در شش شش شش شش و اگر شش است در در مقبول بود با شش  
 بر شش شش عمل شش شش شش و روانی شش شش شش شش شش شش



و از سلطان میگوید چنانکه در این بود از علی معزول کرد و کارش را  
 و چهارم و پنجم و اندوه را که در این است و دلیل کند بر زیادتی مالی و لیکن  
 چهره نیز باید کردن از جبار غوغا چه زهره بدین جبار دلیل نموده است و بعد از آنکه  
 منفعت بدید کند و به آنکه بر سر طالع است زمان بر سر کردن که کند و  
 حد باید کردن از زمان تا آنکه فرشته سپید نیاید و در کمرها دست ندارد و معزول  
 دلیل کند بر سر در منفعت از طبقات زهره و بنیادهای حال و کار  
 و در این باز کارها خاصه خط و پیرایه و مانند این و در کمرها دست ندارد  
 از جهت طبقات زهره و در سید و فانی و این طبع دارد امید باشد و لیکن  
 بر نیاید و اجابت و فانی شود و در این دلیل کند بر آنکه از باز کارها  
 سود و منفعت برید این زهره خط و پیرایه بدین جا نگاه سعادت و منفعت  
 اندر باز کارها و بر سر دلیل و از معزول شدن بسیار چیز کند و طریقی در این  
 عقل بر و بر این شود و در کمرها معزول بود و در کمرها دست ندارد و بکفر کند  
 بر چه بود و به بسیار بود و لیکن چهره تر باشد و اگر این بر چه قرار کند  
 و سر بر سر بود و خط و پیرایه از وجه سلطان بدست آید یا صاحب بر سر  
 معزول یا محل بزرگ باید از معزول بخت و علم و عدل و بزرگی و امارت  
 در این دلیل کند بر آنکه نفس از حال حال بر سر کرد و بر سر بر افتد از حال  
 گشتن خاصه هر چه در این بود و در این زمان بدید بر این شود و از جانب  
 که بگوید و گفت که اگر هر یک از این دو کار که در این نارسیده ختم و مانده رسد  
 و از این اهل سلطان از این رسد شش چهره نیز باید کردن از اهل سلطان و این

او در این کارها صاحب باید کرد و در این کارها رسد ماه اندر این جا نگاه خیر و خیر  
 و خیر است و اگر ششها دست دارد و لیکن بود چارها را و اجابت کردن و بنیادهای  
 از سلطان و سلطان و در این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 نور بود و این کس از اهل بیت ملک باشد و در این است و در این کارها رسد ششها  
 و اگر هر یک از این دو کار که در این نارسیده ختم و مانده رسد شش  
 حجت است و در این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 کند و ولایت باید و نظر بر سر سلطان و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 باید و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن کند و در این کارها رسد ششها  
 است و اگر ششها دست دارد و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 دلیل کند بر ششها دست دارد و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 مردمان خند باید کردن خاصه از آن کسان و معبودان و نامراد بر ششها دست دارد  
 و این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 از کارها رسد ششها دست دارد و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 باید کرد و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 حجت است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 از این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 و گفت و این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 و اگر این از این است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن  
 حجت است و در این کارها رسد ششها دست دارد و لیکن











[illegible]



بود و همچنین اگر صاحب خانه بیانی نظر باشد یا در مراعات هم قوتش که لا یرفانه بود  
 و اگر نظر شود یا نوبت جاری بود و اگر صاحب بیم سعور بود و یا سعور بیم  
 اندوم و بدان طعم حاضر باشد مردم که در موقوفه باشند و اگر بجا نگاه خوب  
 باشد مردمان خوب باشند و اگر مخوس بود مردمان سقط و بد خو بودند و اگر خاش  
 چهارم سعور بود و محسن که بنگر بود و اگر مخوس بود محسن که سخت تبه بود و اگر  
 خانه نخل باشد یا نگاه بخت و ویران باشد و اگر خانه مشتر بود یا نگاه لطیف  
 دهم باشد یا بوستان و اگر مرغ بود صلاح خانه یا سطح و اگر خانه شمس بود محسن  
 دهم در دشت بود و اگر خانه زهره بود کل زار و مظهر خانه و غار زار بود و اگر  
 عطارد بود محسن و دشت خانه بود یا مرغ خانه و اگر تهر بود بر لب عرض بود و چشم  
 خانه و دلیل کند بر سر آبخانه و اگر جریح و دو جریح بود شراب سرد و لون بود  
 و اگر ثابت یک لون بود و اگر نقیب بود هر نوع باشد و هر خانه را چشم برین  
 صفت حکم کن زحل شراب ترش و کهنه و سیاه است کمتر شراب خوش  
 و شیرین همچون باقی که آب صفت کن و خانه نهم کن باشد و هر سه طعم است  
 و هفت آنها باشد و پیش تر ایند و در جسم صاحب طعم بود و بتوش و باشد یا نه  
 و اگر سعور در آبخانه بود بتوش و بود و اگر خوش بود و شمس کرد و اگر نه از ایند و خانه  
 یا زهره چشم حنین و مظهر بن و در از زهره خانه بود پس بنگر نظر سعور  
 و خوش و در زهره صاحب خانه یا نگاه بجا و از این دوازده جریح بجا بجا پیاده  
 از نظر و اقبال و بجا نگاه سعور و خوش حکم کن هر خانه سعور بود یا ضا  
 سعور بود حکم کن بر آنچه در سونب است بگو هر انبرج بر خیر و نیکو

و هر انبرج

و هر انبرج از در خانه بود یا صاحب در خوش بود تبه شود و هر چه است کند  
 بدان جریح و بنگر سعدان بنگرام ارباب اندر راند چون تو بچشمی ندر آن چشم  
 بنشین و هر کدام ارباب و خوش باشند بدان نوازش شمس چنانکه ربع اول  
 مشرق در ربع دوم جنوب در ربع سوم مغرب اربع چهارم شمالی ان دیوار در هر ربع  
 است ربع اول است و اگر بوی خف از آنها است ربع دوم است و اگر  
 بر رقبه است مغرب بود و اندر دیوار بوی قطب شمالی است و نبات  
 است اربع چهارم است **صلح چشم در مونس صاحب یازدهم در دوازدهم**  
 بنگر خداوند طالع و صاحب جریح یا زهره اگر میان این ان اقبال بود  
 خاصه مقبول بود مولود یا سیل خداوند سعادت دوست بود و بخت  
 و غیر درین مبارک بتن خوشی و گمان و درستان و اگر طالع ان صاحب  
 طالع را بود از این بود جوینده محبت بود دوست و دوست و اگر صاحب  
 یا زهره را بود اقبال مردمان را غلبه بخت و سعادت و دوست مولود یا سیل  
 و نیکو کردن با و اندر دل مردمان دوست بود دوست از شمس یا زهره  
 و هر که را بوی زهره از دست و هر که از دست ان دیوار و بنگر بیا بود و از  
 شمس و خانه و در بجا که بر دخیل شود از تن خوشی و مردمان شود و دوست  
 و بجا نگر دیکه بود و دوست ارمق بود و باطل که گمراه و کم چشم بود و  
 در از تجارست و سیرا منفعت بود چون صاحب طالع یا زهره چشم در طالع  
 مولود مبارک و سعادت و برکت بود و غیر در زهره بگوید چاه و بکر  
 نیکو بود و با امانت بود و محسن چشم حق درست بود و خوش را و افا

مستحق نعم و نیکو است و هر که در دوازدهم

طالع



بود و بدو رخ کم گزاید و از تجارت روزی چند بود خاصه قبول بود صاحب طالع بر سر  
 مشترک و با مشترک نظر اند دوستان و فرزندان خیر بود و دل در پناه ایشان شد  
 و دوستان بزرگوارت در سر پخترا آیند - چون صاحب یازدهم اندر دوم بود  
 و میل کند بر آنکه مولود را خواسته جمع شود مگر بدست ریخ خویش و اعیان  
 محبت با دوستان کن کنه و تازه کردن و محبت و جزای غایبان و رفقا  
 یافتن و با صاحب کارستان زبان و زبان و وسیع و سرایت منفعت از دوستان  
 خیرای مال و مرد و دوستان با سر و دیگر در کردن عاقبت کار میکن  
 مولود و سایل عیسه مغول باشند اندر دیگر و دشمن مزبانی و دشمن  
 بود و اگر صاحب یازدهم اندر سیم خانه نیکو حال باشد مولود و سایل  
 خداوند مال باشد خاصه صاحب طالع ناظر بود و مال کس و معاش  
 نیکو بود و فرایغ روزی بود و مالش پخته از حلال جمع شود و کس او  
 از کار بر بود و از آن کار شرم دارد - صاحب یازدهم در سیم  
 و میل کند بر خود به عالی برادران و دوستان و سر در برادران پارسا  
 شوند و یا کسی نیاید و او را شرافت بود مولود و سایل از برادران  
 و دوستان روزی بود و سبب ایشان زندگانی نیکو بود و دوزخ  
 علم و زهد و بقوت علم تاویل سخن گوید - صاحب یازدهم در  
 چهارم بود مولود و سایل را از پدر میراث رسد و خداوند مال  
 و ضیاع و زمین بود و کارش بحد و شرف خزان بود و نیکو عمل غلات  
 و سایر انجام هر کار در مسافرت با زن و فرزند و چار و برادران

و مادر و پدر نالان شوند و غم پس ایشان - اگر صاحب یازدهم  
 در پنجم بود و میل کند بر سر و دست نخت پیوسته نیکو حال فرزندان  
 و همه وین و نظر نیکو از مردمان و دوستان و مررت و دهن و صیانت  
 و لطف و کم غم و اندیشه بودن مولود و سایل و با سخاوت و دل دای  
 و با خرد و با بر بود خاصه صاحب طالع ناظر صاحب پنجم بود فرزند بود  
 بزرگوار و بر و بر مبارک و در زمانه چند اند که خداوند او به پیغمبر  
 چون صاحب یازدهم در ششم بود مولود و سایل به نخت بود و دوست  
 اند که خداوند از روزگار بود و بار روزگار رسد و امید ایشان بر  
 نیاید و از تجارت دور نشود و لهه اش نیکو شود و ریخ بر دل  
 و فرزندان و بنده کار اسرار گشتن بر سر کرد و جفا و ضایع است بیدار  
 و انصاف و ضایع است بید فرستادن چه اندر زمانه و بازید و سر رسد  
 و کشته باز نیاید و انصاف و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف و کشف  
 معبود بود و صاحب طالع ناظر و مقبول امید از ستوران دارد  
 بر آید - چون صاحب یازدهم در سبع بود مولود و سایل را  
 از زنان روزی باشد و از ایشان ساد و پیمنده خاصه اگر مونس  
 بود و دیگر مگر بود باز پس خصوصیتها اند و از این زنان ساد و  
 و زن بودش و زن و کس و نیکو و چند و فرزند بودش و اندر  
 و یکس و بر زن عاشق شود و فرزند آید از و کس و بر سایل اندر  
 نفع بود و دوستان زنای بود سایل عاشق شده باشد و از عیون























و مقبول باشند بیکدیگر میل به سمت بود و هر قدر صلیح و لغات و لکن اندک  
 به ترس و بیم بود بطلان کثرت به بیکدیگر تقرب و صاحب برج قمر و طالع اگر  
 بیکدیگر میل انقالب بود صاحب طالع معهود باشد از خود پس اینست  
 از ان بیم و ترس و نیز از بلی رسد اگر صاحب طالع سعد باشد و خوش  
 بقدر نظر بود و صاحب طالع از ترس و مقابله نکرد بیکدیگر صاحب برج قمر  
 قمر در شرف قمر باشد یا سکه در پس زمین نذر و نظر خیر پس  
 بقدر این بیم و ترس مقدار رسیده و یا میل است را بیس باید و اگر بی  
 خور باشد و در قمر نیز خیر پس کمال رسد و از ان صبر را بیس  
 نیاید تا بوقت ترک مکرر سعد قمر از نگاه قمر بقدر نظر باشد  
 یا کمتر ترک باشد نگاه استر و طارادفع کند و امن و سلامت باشد  
 و بیرون آید از بیم و ترس و پس فصل ۳ در معرفت کلمات **ضمیمه**  
 اندک که سوال کنند و ضمیمه خویش را بخون خاص توانم کرد یا جدا کردن خون  
 مطلوب اندم خوانند و میل را طالب دیگر استن اندرین باب جزو ده است  
 بیکدیگر تا این طالب سلطان است یا جز سلطان اگر طالب سلطان بود طالع  
 سایل را باشد و در طالع استراحت طالع بیم است و برج صاحب میزان  
 سب است و خون ریزه شده و هارم و غایت کارزار است اگر  
 و در طالع صاحب طالع نافر باشد یا بیکدیگر میل ان نذر انگیزند  
 جمع کنند یا رد اندر بیکدیگر پس این طالب سیر مطلوب خلق و به و اگر  
 طالب بیکدیگر سلطان طالع سایل را بود و در طالع بیم را و بیکدیگر صاحب

طالع و صاحب سایل اگر هر دو بیکدیگر نافر باشد یا بیکدیگر میل ان نذر انگیزند  
 یا جمع کنند طالع بیم سیر مطلوب خلق و به و اگر نافر باشد و در نظر  
 و اگر نظر ترس و مقابله و مقارنه باشد و در نافر بود صاحب طالع و صاحب  
 است خون مطلوب بیکدیگر شود و اگر انقالب از مروت باشد و مقبول بود و اگر  
 استراحت ده کند خورشید بیکدیگر شود طالع سیر مطلوب را باشد و نیز بیکدیگر  
 طالع یا رابع اگر این در برج منقلب باشد و رقیق در شرف و بر قاص  
 و اگر هر دو ثابت باشند قادر شوند و اگر هر دو جنبین باشند میانه حال بود  
 و قادر شوند بر قاص و لیکن به است نذر شوند و نیز باشد که کشته به چهار  
 تن باشند و یک تن را بکشند و بیکدیگر را بیس باشد و همچنین اگر قمر در برج منقلب  
 باشد و در انداختن است در برج منقلب بود و همین قادر شوند و اگر ماه صاحب  
 خویش نکرده و در انداختن طالع سیر طالع نکرده و صاحب چهارم نکرده خون کشته  
 ریزه شود مکرر قمر متصل شود پیچود یا سعدان خایه السیر بود و این  
 دلیل دست بستن باشد و در کشته در طالع و اگر از سعد باز کرد  
 و خنجر پیچود از پس صلیح کشته شود مکرر انقالب عبودت باشد به بند  
 و زنده ان است و اگر ان خنجر در برج ثابت است و در این زمان زنده ان  
 ببرد و اگر در برج منقلب بود زنده و بیرون آید و اگر قمر در برج منقلب بود  
 دلیل کشته بیرون آمدن از زندان با سایل بود و اگر نظر ان بیست  
 و مقابله بود بیکدیگر نذر ان سب جریک و اگر مقارنه زنده بود  
 را کنند یا بیکدیگر نذر که نکرده و اگر نذر صلیح اندر طالع بود و خنجر



کینه دارنده و دام دارنده بود و اگر سرخ بود جز کشته از زو کشته و اگر سر سبز  
 غصم رجم دل دشمن فرود آورنده بود و اگر شمس بود غصم را قاهر بود و است  
 و اگر زهره باشد بدست خشنود و اگر عطارد باشد غصم بکشتن نرسیده  
 بود و بپایند تا ویران رسیده شود و چه فرماید با این حال از لیب بود که افشا  
 بود و هر که اندرین باب سخن گویند و تدبیر کنند و مردمان او کرده  
 کردند و اگر قمر باشد زود کشته شود یا زود را کشته شد با ناله و سواد و غم  
 و اگر خدایوند طالع مخوس بود یا در هر طالع یا حرق غصم را پیش از هر  
 افست رسد و اگر خدایوند غصم اندرین میان نه خدایوند طالع بخرد و سایل را  
 چو کشته و اگر اندر طالع سعد بود غصم را و یا کشته باشد یا تدبیر کنند  
 و اگر قمر متصل باشد چو بیرون از دایان کشته شود غصم دیگر خدایوند  
 غصم کینه نداشتند سلطان بود و اگر اندر طالع غصم بود و قمر سعد بر سر  
 بود آن دایان کشته سخت استوار بودند بکار غصم است لیکن بر سلطان  
 نیکو می کنند و اگر خدایوند طالع بکشد طالع قدرت ادیان را بود و اگر  
 نیکو و در طالع و قمر بر سر است خانه قمرش ناظر بود سلطان اعظم بود  
 بیرون آورد با رضای خدایان بدو که همه غذاها را دلیل مرغ است  
 با این در جوب و رضی دلیل بیرون اندان و بیرون رفتن و بیرون رفتن و بیرون رفتن  
 دلیل است بیرون رفتن در وقت یا رفتن و یا رفتن و بیرون رفتن  
 است و زهره دلیل خوشنود و عطارد دلیل بیعت و قمر ناله از احوال  
 ولایت کینه فصل در معرفت حال غصم در وقت یا رفتن و بیرون رفتن

صلح و در وقت حال غصم

سایل از زندانی باشد در وقت او که باشد نگاه کردن حال او همچون است  
 سفر بود و اگر ماه بوقت مستعد اندر برج ثابت بود و بکشد و بکشد و بکشد  
 اندر وقت بود و میراند اندر رنبد و اگر ماه در زایل الوند بود و بکشد و بکشد  
 اندر وقت بود و میراند اندر رنبد و اگر ماه در زایل الوند بود و بکشد و بکشد  
 متصل به جسم در برج منقلب باشد یا اندر زایل و تد چون سبب و نه زود  
 باید و بیرون آید و اگر ماه باز کرد و از کمر کرد اندر وقت بود و بکشد و بکشد  
 بکشد و زایل باشد از زندان بیرون آید در وقت یا بدو اگر ماه در برج  
 زو بسدین باشد و بکشد و بکشد و در برج و جسدین باشد از زندان  
 بکشد و زندانش بیرون آید و دیگر و اگر ماه در سرطان بود هر چند و برج منقلب  
 است و میراند بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 یا رفتن و رفت و اگر اندر برج قمر بود و میراند و در برج عطارد ازین  
 فرود است و اگر بوقت سواد طالع برج ثابت باشد و او تا اوقاف  
 دلیل کند و میراند بکشد و بکشد و او تا در زایل باشد و او تا اوقاف  
 در وقت یا رفتن و اگر خدایوند آن و تد اندر وقت باشد و میراند و اگر جسم  
 نیز خدایوند از جسم و شمس اندر زایل باشد در سبت و در وقت و در وقت  
 بود و رضی در خانه رابع بود خاصه اندر برج ثابت باشد و در وقت  
 نیاید و اگر خدایوند از جسم اندر زایل بود و خدایوند از جسم اندر زایل  
 رنبد آن و بکشد و میراند و بیرون آید یا یار آن خاصه اندر آن  
 وقت ماه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد



اگر خداوند طالع محرق شود اندر وقت یا مستقل بجا میسر میسر و اگر  
 خداوند طالع اندر برج چهارم یا دهم یا دیگر و غیره باشد خاصه با صاحب روزه  
 ناظر باشد دلیل بند و غل مرغی است و خداوند دارد جسم اگر خداوند دارد جسم  
 یا مرغی اندر وقت باشد دلیل کند زنده اندر بند و غل باشد اگر خداوند طالع  
 دهه بدین دو دلیل یا یکی مستقل شود دلیل بند و غل باشد اگر خداوند طالع  
 بگویند مستقل شود بمردت زنده اند یا محبوس با حیات اگر بخت اندر باشد  
 و اگر بگویند مستقل شود دلیل بند و غل باشد و اگر خداوند طالع بگویند مستقل  
 شود بمردت زنده اند یا محبوس با حیات اگر بخت اندر باشد و اگر بگویند خداوند  
 طالع مستقل شود یا باده بنظر مودت اعیان برون آمدن از زندان  
 سب زنده چون بگویند خداوند طالع میسر و زیاده کنیز است و حیات  
 طالع را چه باشد اگر خداوند خانه باشد یا شرف یا حد این اعیان کند  
 از معارف محبوس باشد و اگر بگویند غلب باشد در محبوس است از این  
 اعیان و اگر این انتقال صاحب طالع را صاحب طالع است بود و این  
 در بر است سلطان بود و اگر این انتقال صاحب طالع بود و حیات  
 بر است خصم بود اما اندرین باب خداوند طالع اندر شرف بود و اگر  
 چیز نباشد و اگر اندر سبوط بود سخت زیان دارد و اگر بعد از  
 چهارم بود محبوس میسر است اندر بود و اگر اندر طالع باشد شرف است  
 بود و اگر بعد از شرف طالع بود خصم میسر دل باشد و اگر بعد از  
 اندر شرف و جسم میسر و در جسم از سلطان بود و اگر در دوم باشد شرف  
 شود

شود و اگر بگویند غلب باشد بر تمام است و اگر در سبوط آمدن حکم کن  
 و چون قهر صاحب طالع مستقل شود دلیل کند بر سوار است و این اصل زنده  
 در آن سال خاصه و صاحب طالع در وقت بود یا برج ثابت و نگاه دلیل  
 بر در از روزگار در در آن محبوس باشد و بدترین او تا دسابع و رابع است  
 خاصه طالع برج ثابت بود و اگر صاحب طالع مقبول بود و قهر معبود دلیل  
 کند بر زنده در اوست و خلاص بود و نیست اطلاق محبوس که کند **فصل**  
**در معرفت طالع و از ششم سلطان محبوس باشد اگر این محبوس را از زندان**  
**فصل** سلطان باشد بگویند صاحب طالع و صاحب طالع است میان این اعیان  
 قبول بود و صاحب طالع معبود خاصه از صاحب طالع است دلیل کند بر حیات  
 یا منت زنده شود در سلطان و اگر صاحب طالع محرق باشد از صاحب طالع است  
 بود و در دلیل کند بر هلاکت و اگر بر است سلطان و اگر دلیل طالع راجع بود  
 از جابجایی دیگر بگرداندش و اگر صاحب طالع منفرد باشد از صاحب طالع  
 محبوس از دست سلطان و از صاحب طالع دیگر نزد و اگر صاحب طالع راجع  
 رابع منفرد باشد از صاحب طالع شرف میسر پس دلیل بود و اگر میان دلیل  
 بود و دلیل سلطان انتقال بتدریج و مقابل بود و از روزه و برج ثابت بود  
 کار سخت و اگر بود و اگر در سبوط و بر باشد **فصل** **در معرفت طالع محبوس**  
**فصل** اگر این محبوس از همه خصم باشد بگویند صاحب طالع و صاحب طالع  
 اگر میان این اعیان انتقال مودت بود و قبول بود دلیل کند بر شرف  
 خصم در دست یافتن محبوس و اگر انتقال از تدریج و مقابل بود کار سخت



۵۱۱  
 و سفت کرد و همچین صفت کن از سلطان مکرم کردن و اگر محبوس سال پیش باشد  
 ویرا تحویل سال ببردن از روز نظر سعد و خوش محکم چنانکه اندر باب مذکور  
 پیش ازین مکرم کردم و نیز از فقر و اقبال و انفراف او شهرها و تفرقه  
**در وقت حرب و در وقت صلح و در وقت محبوس** گفته بودم حدیث عرب  
 و عرب در ضمن مرغ است و در وقت صلح و در وقت محبوس طالع یا فقر یا بروج یا صلح  
 یا فقر یا اقبال بود و دلیل کند بر عذاب مرغ و اگر اقبال از ترس و مقابله  
 بود مرغ و مقبوس سخت باشد خاصه و اندر او تاب باشد و اگر اقبال از مرگ  
 سهل تر باشد و عذاب کمتر و اگر اقبال قبول بودیم گفته شد و یکس  
 الم نرسد و امید سال تر باشد و اگر دلیل طالع خوش مرغ باشد از محل مقبوس  
 دلیل شیر و گشتن باشد و اگر گشت مرویل را از مرغ و یا از عذاب یا فقر  
 از بروج اسد و قوس باشد و دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بجا مرغ طالع  
 باشد و در خانه خویش بود دلیل کند بر عذاب و حرب زدن و نهان گشت  
 و گشت بر پشت و گشت زدن و او بیست و چهار گشت از روز و اگر سعد بر طالع  
 یا مرغ ناظر بود اندر و تاج را بگند باشد از قوت و ضعف اندر  
 فقر یا عذاب طالع یا اگر کوب بقهر یا عذاب طالع ناظر باشد یا ترس و مقابله  
 یا مقابله مرغ باشد یا سهم اقبال یا عذاب و اندر و عذاب بود  
 قابل دین و دلیل آن دان بروج جزا بود یا سبک گشت در دلیل کند بر انچه  
 بر سر دار ببرد و اگر اقبال از مودت بود پس از آنکه راه کرده باشد  
 باز بر سر بندش سهم اعدا بگیرد از فقر و اقبال از درجاست خانه ششم

افراد

۵۱۲  
 افراد از بروج ششم طالع کن هرگاه بر سر سهم اعدا اب انجا بود و اگر فقر  
 یا عذاب طالع بدین سهم یا عذاب متصل باشد از ترس و مقابله و مقابله  
 دلیل کند بر عذاب سهم **اقتال** بگیرد از فقر یا مرغ و درجاست خانه ششم  
 افراد از خانه ششم طالع کن هرگاه بر سر سهم انجا بود و اگر عذاب طالع یا فقر  
 بدین سهم یا عذاب متصل شود دلیل کند بر گشتن و بر دار کردن و اگر  
 اقبال نبود مرغ چیز باشد در وقت یا بد و مقبوس کند که بد بگردد  
 او را از سر برون کرده باشد چنانکه محبوس را بگردد و اگر دلیل فقر  
 برون باشد راجع باشد یا در مرغ خویش متصل کند بروج خویش بخوبی کند  
 بد و انچه خویش باز آید و از سعد و خوش اگر طالع در صفت کن **در وقت محبوس**  
**طالع یا محبوس** اگر عذاب طالع یا فقر یا عذاب یا سهم المرض یا عذاب  
 متصل باشد و دلیل کند بر جراحت و اقبال از ترس و مقابله و مقابله  
 باشد و اگر از مودت باشد و دلیل کند بر جراحت یا سهم پس از آنکه برون  
 آید و همچین و اگر دلیل در مودت بود یا در و یا یا محبوس اندر ششم یا  
 عذاب ششم یا ناقص بود و دلیل کند بر جراحت محبوس **در وقت محبوس**  
**محبوس** اگر فقر یا عذاب طالع متصل بود یا عذاب ششم از ترس و مقابله  
 و مقابله و دلیل کند بر جراحت بعد از برون آمدن اندر سهم و اگر اقبال  
 از نظر مودت باشد و دلیل کند بر جراحت و اگر دلیل عذاب ششم متصل  
 یا بگو کوب خوش و اگر کوب در و یا هم باشد محبوس برون سینه بدو  
 و اگر دلیل محبوس بود یا محبوس یا در مودت یا در ششم از خانه خویش







اسب باشد و در کمر قمر باشد یا زهره و نیز مثل غافل و غافل بود و در کمر طار بود و در کمر  
 در از کمر کس بود و در کمر مرغ باشد اسب بود و اگر زهره باشد کوه کند بود فصل نام  
 در وقت این سخن **اسب سوار** اگر در آن اسب برسد تر از اسب خشن  
 حکم ام اسب پیش آید و این را سابق خوانند بجز آنکه از دست اسب در کمر  
 بود آن اسب را در کمر او شده باشد و از همه اسب بیاید و اگر کمر کس  
 باشد از کمر طالع بگذرد کدام کوه است بر کوه انکوب یا بر کوه صفت  
 سبقت مران اسب را بود و اگر بوط اسب بود یا حاد و غیره چنانکه کس  
 کفیم و اگر دلیل سابق از کمر خانه خویش باشد یا شرف یا حد یا مشکله یا در  
 خویش باشد یا شرف یا حد یا مشکله یا در خویش باشد آن اسب سابق در آن  
 بود و موافق بود و نیز اصل باشد و اگر جزو کس کفیم باشد بهر دو در کمر  
 بهبوط باشد یا و بال یا منفرس بر خود زشت باشد و اگر صاحب است بکس  
 دیگر از کمر طالع اسب بود سبقت مران اسب بود را بود و بر کوه انکوب  
 بود یا بر صاحب است و اگر صاحب است از کمر سابق بود و حفت مر سبک  
 بود و اگر صاحب است و چهارم بود از فرین را سبقت بود و اگر صاحب  
 است در وسط آن را یعنی را چه رسد از آن در و از اسب بجهت اسب یا از  
 حقه سخن ناظر باشد از کمر آن در کس بگذرد آنکه بر آن مرغ منسوب  
 است و صاحب است از کمر است و اگر نظر از ترس و مقابله یا قضا  
 بود و آن شخص صاحب کس بود میرد در وقت و به تران بود و خداوند  
 سرج قمر خویش باشد و از کمر آن اسب از کوه انکوب که در آن

از دلیل در از اقبال بگذرد و از موافق چنانکه کفیم فصل و در کمر صاحب  
 کوه کند و در کمر طالع و اگر کمر او در کمر کس در کمر طالع بود و کس آن  
 به کمر آن باشد و دشمن مال تباه کننده باشد و از کمر طالع یا مکر و در کمر  
 کسند و باید در آن در را بدست نگیرد یا دشمن را بدست از کمر دشمن  
 حاد و کس کس را باشد و اگر صاحب طالع ناظر باشد و بهر دو فاسد از کمر  
 او را کند رسد و بهر وقت کوه باشد و چه افعال مانند بکاه و ستور  
 باشد و فرخ و ترس پیش آید **اسب** اگر صاحب است از کمر او در کمر  
 حاد و کس کس را بود و اگر کس در کمر او از آن باشد و از کمر کس  
 در از کمر اسب انال یا بد و از کمر ستور و بهر دو مال اسب کس و مال کس  
 کس و اگر صاحب است از کمر او در کمر کس کس را باشد و دشمن بنود کس  
 حاد و کس کس را در کس کس خاصه صاحب سیم صاحب طالع یا کس کس  
 دارد و بقاء و اندوه و از کس کس یا از کمر سفر یا از قبل اقرار از کس  
 بکار کس و نقصان ستور و بهر دو در کس و کس از کس و کس و کس  
 بهر دو آن اسب باشد و بهر دو از کس کس رسد و میان بهر دو آن  
 سبب دشمنان کس و کس کس و در کس کس و در کس کس و در کس کس  
 در چهارم بود و مکر و کس کس بهر دو و منافع کس و نقصان کس  
 و از کس کس بهر دو کس کس و کس کس و کس کس و کس کس  
 و از کس کس بهر دو از قبل ستور و بهر دو و کس کس رسد و بهر دو  
 از کس کس و کس کس و کس کس و کس کس و کس کس و کس کس











و در کار مضامین شود و در هر از مضامین برادر دشمن شوند و قطار و در این مضامین  
 یک خط کنند و در سر آنها دست بنهند و در دفع و جسم از کار در این مضامین  
**تغیر در این مضامین** و دلیل کند بر صدر کردن از طبقات قهر و دشمنان و یکسان شود  
 برادر یک نماند و صفت کنند و تمام در صورت و بازگشتن دشمنان بیکه  
 و صفت کردن و فرزندان ته بر خط و در سبب شدن چیزهای دیگر بر صفت  
 و ته برادر بر سر آنها دست بنهند و غم بپوشانند و از دشمنان معرفت  
 یا به **در این مضامین** و دلیل کند بر قدرت حال دشمنان و فرزند از خط و در  
 نمایان از **دشمن** و **دلیل** کند بر از مردمان و من و من و دستور است  
 خریدن و معیوب را برید **در این مضامین** و صفت و از آن وقت و در این مضامین  
**الامداد** چون صاحب نیاید راجع شود و دلیل کند بر ستر و برادر که سزا بهم بود  
 رسد چه چای برود یا کرد و هر دو دلیل دهد بر غنای دشمنان  
 و از ترس و بلای ایشان این مضامین بود از فرس و بر سر صفت باید کردن چشم  
 رسد و نه است بود در مضامین او را بهم بود و صفت باید کردن از برادرها  
**امتنان صاحب** است **الامداد** چون صاحب نیاید حرق شود و دلیل کند  
 بر تباهنی ستر و برود و از دشمنان گزند و جسم رسد و از کار ایشان  
 بر مزین باید کردن و از نقل سلطان غم در صورت بهم بود با مردان و خانواده  
 بود از دشمنان و در وقت **دشمن** و دلیل کند بر تباهنی ستر و برود  
 و دشمنان و چشم گزند بود و از رفت و فرس رسد و از نقل و عمل ایشان  
 باید کرد و چون از مضامین و در نظر که گوییم در او تاد بود و تیران و چون

ثانی الاوتاد بود صیانه بود و چون زایل الاوتاد بود ضعیف بود و کم گزند باشد  
 فصل آخر در وصف کیفیت اوقات و کیفیت کارها معنی گوید به گونه اوقات هر چه  
 از حرکات پس هر حرکتی که هرگز اندر حرکت بود یا آنها را میانه و آنرا نیز میان  
 این است در اوقات است و هر حرکت را مبتدا است تا سیر شود و هر چه  
 موافق بود او را یانه آن نیز هم و قمر است و هر غیر از سیر و میل کند و هم  
 حرکت در اوقات است و در گونه تبدیل و احوال و تغییر حرکات حالت تا حرکت همه  
 دلیل کند بر غیر و سیر و اما تغییر حرکات و تبدیل و احوال باز گشتن کوکب  
 از مشرق مغرب و از جنوب مشرق و از شمال جنوب و از جنوب شمال و  
 نیز دلیل احوال گویند و تغییر حرکات از رجعت باسقاط است و از رجعت  
 به رجعت و از غافل سیر نیز باید سیر و از زاید سیر تا نقل سیر و از صفا  
 به باطل و از باطل به صفا و در احوال این است که کوکب از اقطاب جدا شود  
 تا تکریر و تفریق از پیش و پس بر غایت از اقطاب یا تفریق از اقطاب  
 جدا شدن اقطاب از این تا مقصد است و درجه و از صفا رجعت و در  
 تا تکریر و تفریق از این در مقدمه کتاب یاد کرده ایم و اینجا کوکب  
 به این و سیر اقطاب بود و نیز مشرق بودن کوکب از دو جهت است  
 بودن این چنان است که هر کوکب که اندر ربع طالع بود مشرق بود  
 و هر چه اندر ربع وسط است بود جنوب بود و آنچه در ربع ثانی بود جنوب  
 و هر چه در ربع چهارم بود شمال بود و اما حالت اندر مصر که به جایگاه  
 دور از اقطاب آن زمانه است و معاد است و آن از نقطه ایست

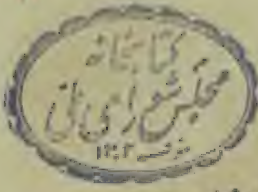






۵۴۵  
 طالع یا موضع دلیل و آمدن و گزین جسم کل حاجت است یا طالع یا موضع  
 باشد دلالت کند بر تمام حاجت **فصل** اگر دلالت اوقات از دلای  
 طالع بود یعنی از دلیل اگر قریب باشد تا سورت بعد از اهل صغیر  
 به حد سالها و اگر راجع و محقق در هر موطا و محسوس و بعد بعد سال  
 ماهها و اگر راجع و محقق باشد در موطا و محسوس و بعد بعد سال  
 باشد و بعد بعد سالها و صغیر و روزگار و اگر جمع شوند هر چه باشد  
 سالها و صغیر و سورت دهد و بسیار باشد اوقات دلالت کند  
 از رسیدن دلیل به تمام حاجت یا سهم صاحب حاجت یا رسیدن به  
 حاجت بقدر درجات چنانکه در اول آن رخ دهد یا در دوم و هر چه  
 نیز دلالت قریب است از آمدن احوال کار و حکم اطلاق کن **فصل**  
 و بیشتر حکم اوقات دلایل را بدین معنی بیرون آوردند و این نیز باشد  
 زمین قولهاست چنانکه در سوال کنند از وقت عمر خویش پس نه طالع  
 بر دست است و بیشتر حال مدینه طالع و حال نفس و قمر جسم و احوال و وقت  
 او با جمیع یا استقبال و پیش از سوال باشد و بیشتر این دلیل و گزین  
 قریب است از دلیل باشد بر وقت پس برون دلیل را چون اطلاق  
 بر آید در هر درجه مطلق سال رود چون برسد بمقارنه یا تریس  
 یا مقارنه کنن بمقدور و به وقت و اگر بعد از آن است پس یا تریس  
 یا مقارنه شعاع از مقارنه و طالع شود لیکن کیفیت رسیدن  
 طالع و گزین نفس و سورت و حکم کن اگر نیز مقبول بود و باید مبیلا و اگر

در وقت



در وقت شرف بود به حد سالها و گزین و اگر در مایل بود سالها و هر چه  
 در وقت در طالع بود سالها و صغیر و سورت دهد و اگر در وقت در طالع  
 و قمر نیز در هر درجه در طالع بود و کیفیت تا در قمر چون پیوسته شد  
 خداوند طالع با عزاق بگیرد در هر درجه را و میان نفس و طالع که بود  
 پس اگر خداوند طالع در سورت ثابت بود هر چه سالی بود و اگر در سورت  
 بود هر درجه را هر چه در سورت منقلب بود هر درجه روز باشد و اگر  
 سورت باشد هر درجه سورت پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع  
 و بعد بعد و در طالع و آنچه میان قمر و نفس و یا طالع باشد و بعد  
 کیفیت بود و دلالت اوقات بیشتر از این معنی بعد کتاب یا در دوم  
 و اندر هر یک و در هر فصل اوقات در هر فصلی در هر فصلی بود و اکنون  
 انجاری دیگر باید یا در دوم تا روشن تر باشد و بفهم کردن را سورت  
 تا خطی نیفتد از جهت و گزین بیشتر بخوان اندر بیرون و در طالع اوقات  
 الحال عاقل اند و سخنشان بیشتر خط آمده قدمت بهد الحاکم

بعد از عک الوهاب فی يوم الخميس سنة ۱۱۲۲  
 فی محرمه اصغیران ست غریب  
 به سیرت فی سبیل استقامت



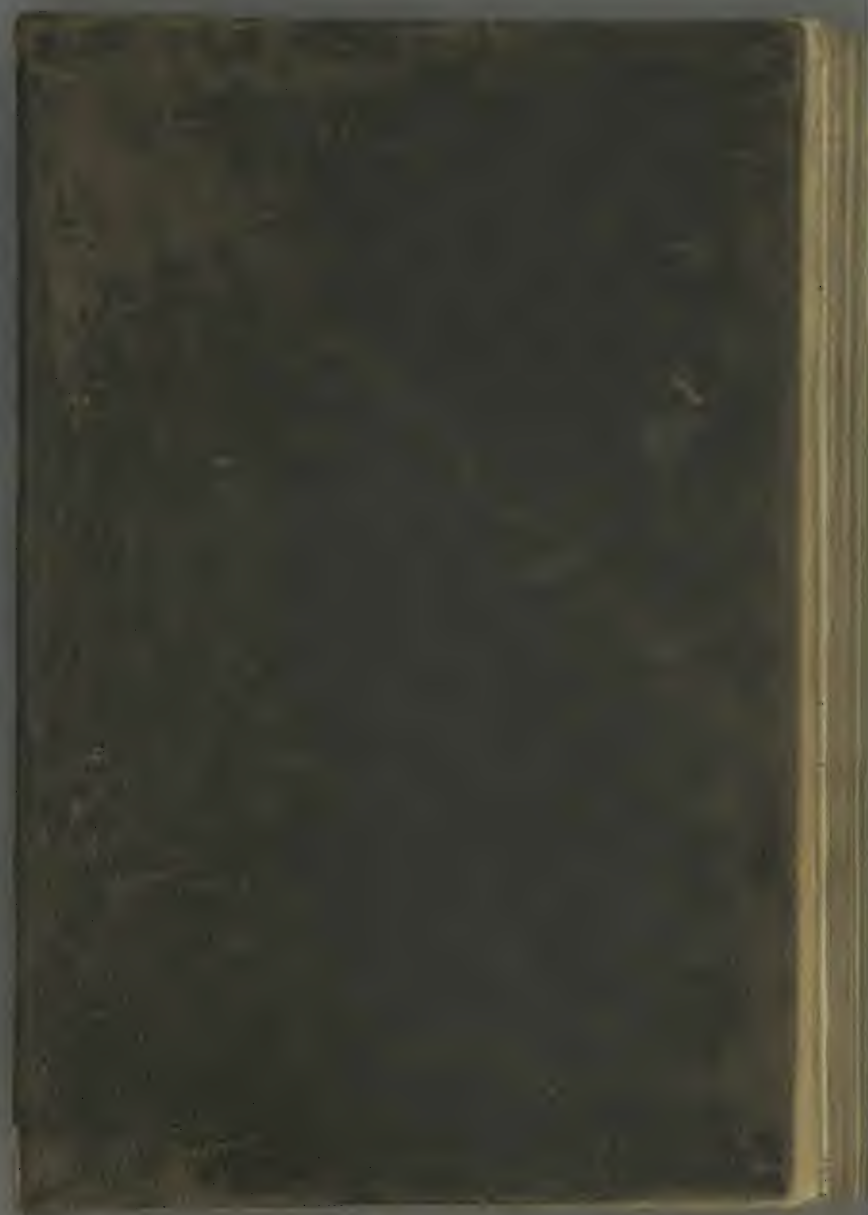
۱۱۲۲



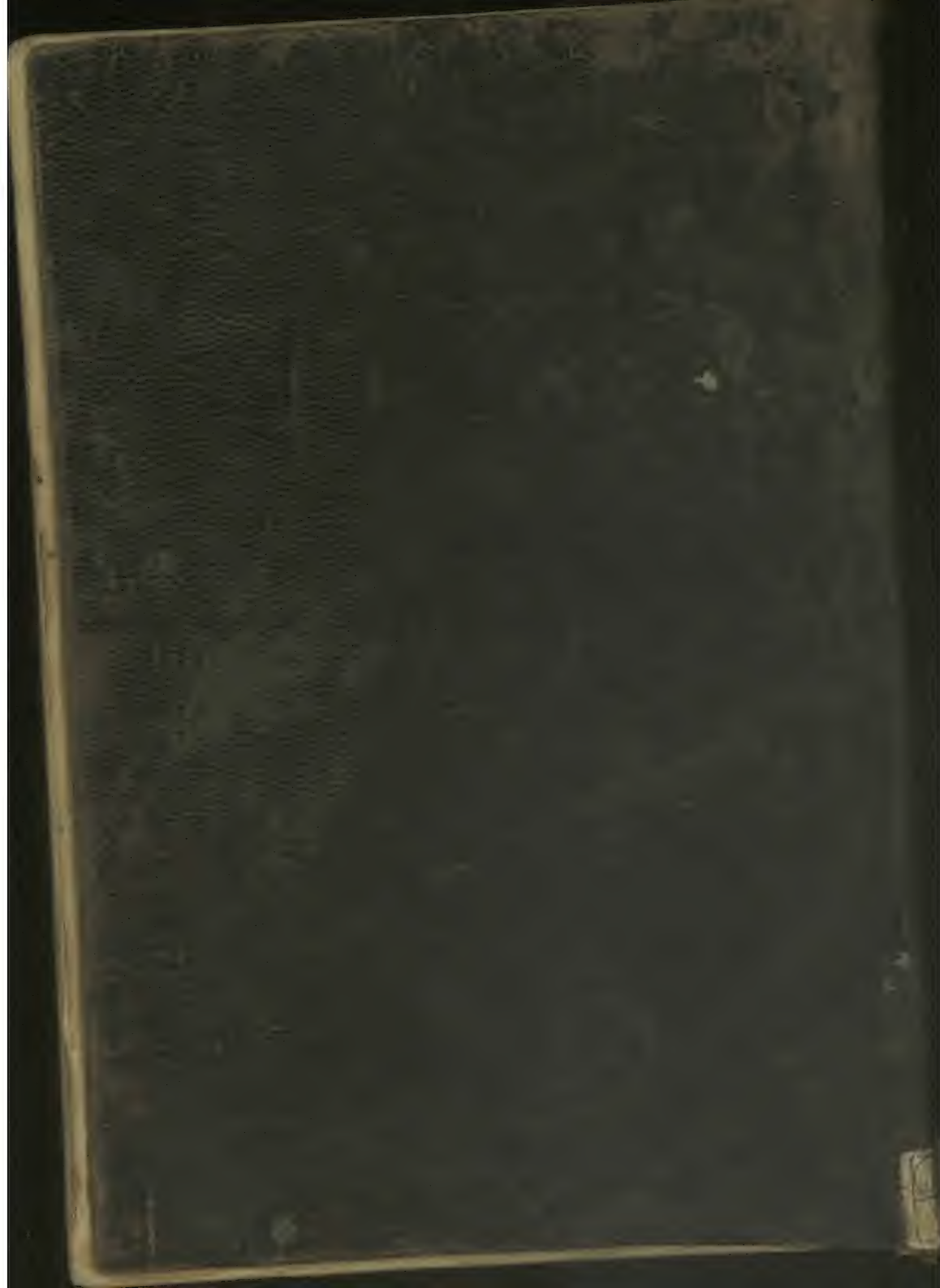
Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short note, located at the bottom of the page.

[illegible]











5150







































[illegible][illegible]







[illegible]

11.

[illegible]















[illegible][illegible]































دعوت

بناظر اقبال و لیکن قبول اقبال قوتیتر و باهتر و در کمال و در کمال اندر تلیک و دیگر  
باشند یا اندر این پس یا اندر هر چه باشد متفق المطالع یا اندر هر چه متفق القوه باشند  
یا اندر هر چه در هر یک را باشند مگر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این هر دو  
مگر یکدیگر و بعد از قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و استیسا و تلیک و از قبول است  
قوت است و است میانه است و است که است از قبول قوتیتر مقرر  
باشد از شش نیز از هر دو ویرا قبول کنند از هر دو هر دو مقرر از انساب است مگر  
در قبول است قبول مکرر است و اما چون اقبال از هر چه باشد باقی است  
از این برج مراغه باشد از قبول طبیعت باشد و قبول برج و خط و چون کور  
قبول کنند از سبب این نیز قبول قوتیتر و قبول وسطان باشد و در کمال کمال  
قبول کنند از خانه یا در شرف یا در حد یا از شرف یا از هر دو این مراغه و او یک  
جمع شود و قبول تمام و قوتیتر باشد و قبول دین انساب از یک خط باشد چون حد یا از  
یا از شرف یا از حد یکدیگر را قبول کنند از جهت طبیعت چون فرج و مانند آن  
حد است انساب نیز بعد از ان باشد تلیک یا به استیسا یا به تلیک یا به تلیک  
و میان از در شرف یا از حد یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک  
و بعد از تلیک شود یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک  
در میان دین باشد تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک  
حال نجاست سعادت اندر باشد و چه سعادت است و انساب کور است  
سعادت است و انساب یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک  
یا اندر هر دو تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک یا به تلیک























کوکب در برج باشد اندر برج منقلب کوکب بخت باشد اندر برج ملک  
و اگر آن اندر برج گران در طالع رود و مشتری کل برج ثابت اما قویترین اوقات طالع  
است پس وسط السه پس مفتح پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس دهم  
پس سیم پس ششم و دو خانه با نود و نود برترین در خانه است و آن ششم و دوازدهم  
است چون کوکب بخت در آن خانه اندر و بر افروخت است سخت ضعیف و تنه  
بیزاد آن خانه ششم و اندوه باشد و دلیل غم باشد و تا وقتی که هر اینک نگاه دار  
تا خطی نیفتد از درجه بیت الامداد تا درجه طالع اندر این میان را قوت است  
هر چند از وقت زایل گردد از درجه بیت الامداد تا درجه بیت البرا اندر این میان  
مستلزم قوت است هر چند از وقت دور باشد از درجه بیت البرا تا درجه نهم اندر این  
میان اوصاف را قوت است و از درجه نهم تا درجه مفتح اندر این میان هر وقت  
کوکب بخت بود در آن باشد که مشتری زهره را از درجه مفتح تا درجه ششم اندر این  
میان مرغ را قوت است و از درجه ششم تا درجه خیم اندر این میان زهره را  
قوت است و از درجه خیم تا درجه چهارم هر وقت کوکب را قوت است خاصه  
کوکب طالع را اندر برج بر و طالع که از درجه چهارم تا درجه سیم قوت را قوت است  
و مرغ را نیز اندر این میان قوت است و از درجه سیم تا درجه دوم مستلزم قوت  
است و از درجه دوم تا درجه طالع در راقوت است و اگر این ستاره  
بجز این جایگاه باشد ضعیف گردد اندر سعادت ضعیف تر باشد که در  
خانه یا اندر شرف خویش یا خود یا مستلزم و درجه خویش باشد قدر اندر طالع خویش  
و نیز از و شمس در دوازدهم تا در یازدهم باشد و اگر سعد باشد طالع اندر این

مجموعه

دیدید یا جزایه طالع در اندر مفتح زهره اندر یازدهم و شمس اندر سیم و ماه اندر  
نهم و مرغ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر خیم این جایگاه مرآت نرا  
جایگاه خیم است و در مفتح زحل و مرغ اندر و در قوت است مرکز است طالع را  
بهترین باشد که کوکب دلیل طالع را باشد و قوت زحل اندر ششم خاصه بخت کوکب  
خست بد باشد و در مشتری که چون کوکب طالع میگوید و برجه خویش یا خانه خویش  
اگر نفس باشد دلیل سعادت باشد و اگر بر خلاف این جایگاه باشد قوت  
پیدا کند و همچنان سعدان چون جایگاه خویش باشد سعادت آن ظاهر باشد  
و اگر بر خلاف جایگاه خویش باشد قوت پیدا کند چنانکه زحل با همه قوت گزشت  
و چون در صلب مستلزم طالع مولود بود اندر و در باشد و میگوید حال و میگوید جایگاه باشد  
و دلیل کند بر تر بیت مولود و بقاء و سبب و چون جایگاه بد باشد و بجای بد باشد  
این مولود تر بیت نیابد و چون دلیل نالی باشد و عاق رات و تنه حال باشد و بر  
جایگاه دلیل بر تنه هر حال و در بر از عاق رات و دیگر و هر پیش آید بسبب نالی و عاق  
و اگر زحل اندر دوم باشد قوت نالی بر آید و در زهره اندر یک کند و طالع  
میگوارد و مرغ بخت و در خیم و تنه هر حال از در سیم و آن و اگر مشتری بود  
دلیل شریعت باشد و میگوید حال و میگوید جایگاه باشد دلیل کند بر بقاء و شریعت  
و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تنه هر حال است و چون دلیل نالی باشد  
و میگوید حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر فایده نالی با سبب و چون بد حال  
و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تنه و آن و زیان بد آنکه سعدان و خن آن اندر میگوید حال  
و بد جایگاه و بر سبب نالی و بد جایگاه بسبب خویش میگویند تا دانسته باشد این سبب











حاضر زحل شمر باشد و چون شمس باشد مزاج کند و بعد با قزاقه قمر با زحل مزاج نماید  
 خاصه و شمس باشد اول ماه قمر با مزاج مزاج نماید خاصه و مزاج شمس قمر باشد و چون قمر  
 باشد مزاج دهد و باز با قزاقه قمر با مزاج دهد خاصه و شمس قمر باشد و چون شمس قمر  
 کمتر مزاج دهد و هر وقت مزاج دهد دلیل کند بهر صلاح و دیگرست و چون مزاج نماید  
 دلیل کند بهر طرف و در تمام صورت قمر است با مزاج شمس تا باول زیمان کند و تا به وقت  
 با قزاقه با شمس زیمان کار و بدتر در **چون در وقت** بعد از آن قمر دلیل کند بهر  
 و بر آمدن حاجات باشد تا قزاقه زیمان هر چه در آن نفس از جلیقه خورشید زایل  
 شود و جلیقه دیگر زید و قمر را قبول کند و قمر از زیمان جلیقه باشد و با قزاقه  
 بود آن حاجت بر آید و اگر قمر جلیقه دیگر باشد و مقبول باشد به با آن نفس جلیقه  
 کردم و ناظر باشد بدان جلیقه با باول عالی بود پس دلیل کند بهر حاجت حاجت  
 و هر چه چنان اگر دلیل قمر دیگر کتب دهد و دلیل کند با آن اقبال بهر قصد حاجت  
 و اگر کتب اندر آن وقت شمس باشد و اگر کتب دیگر دلیل کند بر آمدن حاجت  
 تا انظار دهد دلیل با زبانی کتب متصل شود به نظر صورت **شمال** مستور و بعد بیاید  
 و آید یا نه و طالع سر طالع بود و قمر از زیمان و مزاج و مزاج با قزاقه بود و اقبال قمر  
 با مزاج دلیل کند با آنکه جدید برسد جمع اندر آن روز چون مزاج با قزاقه بود و دلیل کند  
 بهر چه در آن زمان تا انظار دهد با قزاقه کتب رسد و مزاج متصل شود و برسد آن جهت  
 و لیکن باری که چون کار نیست اگر چه آید صاحب طالع و صاحب مزاج هر دو یک کتب  
 باشند و مستور باشند و کتب باشد از زیمان پس حاجت آن که چنان باشد و وقت  
 ابتدا و کار خواهد یعنی دلیل شمس اگر دلیل خانه از آنجا رسد باشد یا قمر سال یا کار

اندر جلیقه مقبول باشد و صاحب طالع نظر ببردش و نه صاحب خط و طالع اقبال  
 دلیل ملاست کند بر او بودن حاجت تا و تا شمس آید و دیگر کتب نظر شود و دلیل کند بهر  
 بر آمدن حاجت و چون کتب دلیل کند بهر مزاج حاجت از جهت اقبال با قزاقه  
 وقت تمام شود آن حاجت تا امید بناید بودن در آن حاجت تا و کتب دهد قمر کند و بد  
 اندر کتب بهر چه در هر کتب و دلیل و دلیل متصل شود و چون جلیقه حاجت رسد  
 با دلیل آن مقدار که شود تا انظار ملاست آن حاجت بر آید و اگر کتب مطلوب طالع  
 باشد صاحب دوم و یا صاحب سهم اسعاده دلیل بهر حاجت آید و اگر کتب کتب  
 کنند بهر حاجت و در دفع و دفع الیه هر یک اندر جلیقه کتب باشد معلوم بهر قمر  
 از طالع زمان شمس طالع تحویل یا طالع مولود چون دفع برسد بهر مزاج خورشید جمع باشد  
 آن در چه و دقیقه اندر کتب و متصل به دفع الیه باشد پس بهر زیمان کتب  
 حاجت و چون اقبال دفع یا دفع الیه تمام شود آن حاجت نیز هم به وقت تمام شود  
 و بر آید و اگر در صورت باشد هر روز در هر روز متصل شود و دلیل بر آید و دلیل کند  
 بهر کتب رفعت و منزلت و جاه و باید روز جزو تا بنایت خورشید برسد و چون سر  
 اسیر باشد دلیل کند بهر وقت و منزلت با بدین و در کتب و دلیل ملاست  
 کند بهر حاجت حاجت با اقبال یکدیگر پس وقت تمام برسد وقت باشد  
 اول آنکه قمر متصل کند میان این و این پس از آنکه دلیل یکدیگر متصل شود و اگر  
 دلیل بر آمدن نیز در وقت دوم انظار باشد هر دو دلیل یکدیگر متصل شوند  
 و اگر کتب انظار باشد به قمر یا دلیل یا کتب باشد یا دلیل اندر مزاج حاجت  
 بر کتب آن حاجت بر آید وقت سهم انظار بود و دلیل در یکدیگر مستور شود















































۸۹ از مثبت باشد و فعل بطور اسیر بود بارگاه است همه در بر اندازند و اگر فعل منفی باشد  
 و بطور اسیر بود و سلامتی باشد پس از بیم دفع و اگر درین حال فعل باطل  
 عقارن باشد تباخر است و عظیم تر باشد و اگر سعد آن بنظر ظاهر باشد  
 راست و فعل از جایی که از آن محسوس گشته و کسب تحت الارض باشد و غیر  
 متصل بود و دلیل گشته بر شدت و بلا و سوج و باد و صفت و عدد و تخیل آن اهل است  
 و بر اثر انکاف بود و عطر را نیز با و بر بود و اگر از آن که با قمر و یک باشد پس  
 بود و دلیل تباخر است هم هلاک باشد خاصه از نظر ترس یا مقابله و اگر نیزین باشد  
 باشد و قمر با شتر سینه و دلیل سلامتی بود و اگر زهر و نیز ناظر باشد  
 بهتر و بیشتر و اگر قمر فوق الارض بود و معبود باشد از سعدان دلیل  
 سلامتی بود و اگر باین همه زهر و تحت الشعاع باشد هم سلامتی بود  
 و فعل دلیل گرسنگی و تشنگی و قوه شدن است مرغ و دلیل کارزار و جنگ  
 و صاعقه و سوختن و دندان و از جایگاه بروج آید و از آنکه با باب  
 حکم کن و اگر قمر غنی متصل شود بر ترس و آن نفس رنج بود گشته از بیم راه  
 باز کرد و دیگر قمر در عدم گشته است از آن روی بود باز گشتن کوکب راجع  
 دلیل باز گشتن باشد اگر سعد بود سلامت بود و اگر کسب باشد قوت  
 بود سریع اسیر و دلیل ندرت رفتن گشته باشد و بطور اسیر و دلیل ندرت  
 بود و هر وقت دلیل با سختی است و دلیل هلاک و تباخر و چون  
 سعدان ناظر باشد بدان هلاک و بر خیزد یا ندرت قوت کوکب و اگر  
 سنج و انکاف تباخر و هلاکت سخت باشد اگر انقصال مودت باشد بهتر

لذا انقصال

از انقصال ترس و مقابله و اگر قمر در استلا بود و محسوس آن بود ناظر باشد و یک  
 نفس آن بود و دلیل گشته بر هلاکت و اگر نفس آن بهر قمر باطل ناظر باشد و این هر  
 تباخر و وجهین باشد یا از دو یک وجه بود اهل آن گشته گشته و اگر قبول گشته بکسر صورت  
 طالع و طبیعت سنج قمر و حد هر سر از ندرت جوهر و طالع باشد یا از گشته اگر سیم  
 السعاده است قط بود در دوران هم باشد و دلیل سیم و ترس و زنا و زنا و دلیل  
 یا صاحب طالع راجع باشد هم باشد گشته از بیم باز کرد و در عدم **فصل در طالع**  
**خداوند طالع** در روز و دهانه اول اگر خداوند طالع و طالع باشد چون مرد باشد  
 در سر خویش باشد یا خانه خویش و اگر ست رکن برستصل باشد مردم در  
 حاجت مند باشد و با طالع و در کوکب و متصل است بمرکز است باشد  
 ملک بپر حاجت مند باشد و اگر دهانه باشد طالع بر بر است مند باشد چنان  
 طالع و ترس از خانه مدد ترس از شکله و بعد ترس از مدد باشد هم ترس از قیام  
 و اگر کوکب در مینو بود مردم معهود و مدبر دست ملک بهم و در آنکه دلیل  
 طالع کوکب مدبر بود و اگر سنج باشد و سیم مردم بود بر آن قدر انقصال بود  
 یا نظر و چنان حکم کن از نظر کوکب طالع و اگر خداوند طالع و سرف خود بود چون  
 مدبر بود مشهور و معروف و اگر در شکله باشد معروف و درین شهر و دولت  
 با و حاجت خویش باشد و اگر در مدد بود در وایه و طالع خود بود معروف و اگر  
 در مدد باشد معروف باشد که جایگاه باشد سیم و اگر خداوند طالع در مینو  
 خویش باشد یا در وایه و اندر رفته بود چنان مردم سیم و معروف و اگر در  
 وایه است و اگر در ابل باشد قبول و بدخت بود و اگر کوکب در شکله باشد







۹۴  
ازین سرچ صاحب خانه مال یا صاحب سیم مال یا صاحب تریا سیم هم اموال معهود  
فرد و نه مال بیار برود و در مثل ازین روی باید طلب کردن و سعدان در آن جا  
دوران سرچ باشد یا بعد از سعدان صاحب طالع بوی معهود بود و اگر اقل  
نبود و در آن جا مقبول نشد و دلیل کند بر کثرت فقرت و بسیار رسوخ و عقب از  
یاران و از نه و ترس از غایب و از زاری بسیار صاحب طالع در سیم  
و دلیل کند بر غلبه و ترافیع و حاجت مند و چای سیم و ضربان و ببر اموال و در  
رو اهل جز محبت نمودن و سفر نزدیک و قبول بسیار و کثرت نمودن سیم معهود  
بود از سیر و در آن وضو بان ندرت مند بود و اگر مخفی بود به روزی و از  
ایستادن قسم رسد و اگر بیخ معهود بود از سیر و در آن وضو بان ندرت مند  
بود و اگر صاحب طالع بخیر سعدان بود مولود و عظیم و با شرم و عاقل بود و اگر ط  
عطا را یا بیشتر باشد خداوند علم و سخن و تاویل بود و اگر عطا روح یا چند  
یا صاحب طالع بخیر آن نظر دارد و سایل یا مولود به شرم و بی ضرر و به اب  
و چای ر بود و همچنان اگر درین مواضع یا مقبول بود صاحب طالع در تمام  
مولود از بهر ترسند و سنگ جنده و زنده گانه بر ضایع نگیند بود و اگر  
درین جا مقبول بود از بهر ترس و باها و میگویند و اگر یا مقبول بود از  
سلطان سخت باید و بیوسته عظیم بود به سبب دل به عفت و از ندرت  
و بیخانی از سیم ضرب و در آن اندک سخن هر که و از اهل بیت و سیرا که از سید  
و سیرا از قبل مال و معاش و کسب و کار و سیرا و ناسپند آمدن کار و اگر صاحب  
طالع یا ادب یا صاحب این خانه معهود بود یا مقبول اندر میگویند و







خدمت و بیکدیگر در هر یک از اینها که با قیاس مقبول بود معروف و مشهور شود  
 و در بعضی قدر و جاه و منزلت و حرمت و تقاضای حاجات از مردم با لطف و با بر و اگر کسی  
 مقبول بود بر مردم از او چیزی دستم رسد و اگر کسی را چندان خدمت بود و فواید  
 و جزایا و جزایا و در این میان هر صورت مردم بود و اگر هر صورت چهار یا پنج  
 هلاکت گشته است و از آن با نصیب بود و اگر کسی را مقبول بود و فواید و جزایا و  
 کار و شکر بود و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته چون در شکر گشته و اگر کسی  
 دستم بالاد و جزایا و جزایا باشد یا شکر و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 کل اینها را شکر و جزایا و جزایا و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 طبع باشد و دوستی از او بسیار و در نزد آن از آنکس باشد و نعم و لذت و شکر و فواید  
 و در نزد کار و جزایا و جزایا و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 بود و اگر کسی مقبول بود و در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و مردم از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 باشد و دل و عشق و این است و در و اگر کسی مقبول بود و در شکر گشته و اگر کسی  
 و در بارش مولود یا سبیل اگر کسی را در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

سر او و شکر و شکر و در نزد آن و در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 است ۳۰ و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 بسیار بود و اگر کسی مقبول بود و در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 هر یک از آن که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 باشد از نظام و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 حاصل شد و از جد و خدمت و جزایا و جزایا و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 با هر کس که با هر کس که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 حاصل شد و از جد و خدمت و جزایا و جزایا و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 سبب است هر چه در این بود و چون صاحب این خانه یا مراغه و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی  
 به نفع باشد و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 زمان و در آن و سلطان هم بود و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 صاحب این است و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 این تمام شکر و نعمت با در و در آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 این تمام شکر و نعمت با در و در آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 پس و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 پاک است و از آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 و موضوع حاجت را از هر چه در آنکه در شکر گشته و اگر کسی را شکر بود که در شکر گشته و اگر کسی  
 طبع و صاحب حاجت و بیرون حاجت گرفته بود و صاحب هم اساره را در شکر گشته و اگر کسی



[illegible]

وَمِنْهَا

[illegible]











چنان باید و مقبول بود اندر برج ثابت غلامی بود و با منفرد بود از کوکب  
 اگر اندر برج باشد و غلامی بود چون برج دیگر قبول کند و متصل  
 بکوکب و کوکب را اندر قمر یا در طالع شهرت باشد برج به نیت و بر روزگار  
 در از تران کار را و دیگر تازه بنیاد کردن و اگر قبول کند و هیچ کوکب انتقال  
 نکند پاک باشد از برج چون انتقال نبود و آنکه شهرت صاحب طالع  
 قمر تر باشد چنان کنی در از قمر و کسوم و هذکن از کوکب صاحب طالع کوکب  
 منفرد شود و قمر به آن کوکب متصل شود و با منفرد شود و صاحب طالع  
 به آن کوکب متصل شود و هیچ کند اول سراج کرم سبک تا کس اصدات را  
 ازین باها قیاس گیران **الاول اصدات** اگر خواست جز را ازین  
 جز چنان کن ماه از استقبل کند باشد و از مقدمه و سیران اصدات  
 ماجر انقضای سیر و ناقص شود و اندر سیرها ناقص یعنی سیر سراج الطلوع  
 کن و ماجر انقضای سیر سیر است کن و هذکن در طالع است را با کینه کن و از هذکن  
 چنین نیز ماجر انقضای سیر و دلیل آن جز است و صاحب طالع است دلیل مثبت است  
 و چنان باید ماه با عطا به باشد و سیر سیر است و عطا و تحت السراج نیز  
 بود چون این چنین کن که کلمه هر چه جز را ازین جزیده شود و با سیر یا قمر  
 اصدات جز فرود کنی و اگر عطا هر چه جز فرود کنی و سیر فرود کنی چنان باید  
 ماه اندر برج دوم باشد از برج فرود کنی یعنی از هفتم روز تا بجم استقبل  
 و در این سیر و در این سیر بود و اندر سیر و زاید یعنی سیر سراج الطلوع و چنان  
 باید هذکن و ماجر انقضای سیر و در این سیر است کن ازین چنان باید ماه عطا  
 باشد

باشد و عطا و ماجر انقضای سیر و سیر متصل بسعدان ماجر فرود کنی سیر فرود کنی  
 فرود کنی سیر اصدات **تر سیر** چنان باید طالع زاید باشد و پاک ازین چنان  
 با ماجر انقضای سیر و طالع ماجر انقضای سیر باشد و اندر سیر و با ماجر انقضای سیر  
 بود خاصه بود چهارم چنان که است و اگر نیز به ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 بهتر بود و صاحب طالع را ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 و اگر نیز به ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 بود چنان بود و چنان باید ماه با طالع ماجر انقضای سیر بود یا ماجر انقضای سیر یا ماجر انقضای سیر  
 یا ماجر انقضای سیر یا ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر است و ماجر انقضای سیر  
 و بهتر آن باشد که اصدات اندر سیر بسعدان باشد و ماه زاید باشد و ماجر انقضای سیر  
 با ماجر انقضای سیر تا کنی **اگر سیر** در این چنان باید ماه با عطا و ماجر انقضای سیر  
 بود و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 باید هر چه ماجر انقضای سیر باشد ماجر را با طالع را و اول اصل است تا ماجر انقضای سیر  
 و از ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و اول ماجر انقضای سیر تا ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 و ماه اندر فوق الارض باید و اندر تحت السراج و اندر استقبل و ماجر انقضای سیر  
 با نعل یا ذنب سخت به باشد اما ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 سیر است اصدات و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 و سیر باید و اندر سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر  
 سیر طالع سیر است و اگر ازین مقدمه اصدات را ماجر انقضای سیر و ماجر انقضای سیر















۱۱۳۰  
 اقبال بنو و دیگر بپایه نقل اندر مال چاه به یک کشت قلی اندر دیگر و اگر کشت  
 معصوب که اخرج است و اندر که اخرج است ازین سه بزرگوار است که بر فتن  
 مال و اگر زهره یا شتر در بیت المال باشد و دلیل یا فتن مال باشد و اگر کشت  
 مد بیت المال باشد و دلیل یا فتن مال باشد و اگر کشت مد بیت المال باشد که کند  
 بر او بهر صاحب مشغول و اگر قمر خاله السیر باشد یا علی یا مولود و چنانچه ازین مال  
 باشد که هست بهر فروزن و نه بهر طغان و اگر قمر متصل شود بعد از صد و نایند  
 ناظر باشد بطالع بر مال یا بهر و یکدیگر و بفضل و منزلت و رفعت و اگر ازین سه بزرگوار  
 نیاید از مال الا وقت روز و روز و جاده و منزلت نباشد شش و اگر کشت مد دلیل کند  
 بر یا فتن مال اگر اندر طالع باشد بهر خدایا بهر و اگر اندر دوم باشد اگر کشت  
 رخ یا بهر و اگر اندر سیم باشد از قبل اقربا و برادران و مطهر و برین و کسی که بد  
 و اگر اندر چهارم باشد از قبل بهر ان وجه ان یا بهر هجرت تا دور از خانه و اگر  
 از معصوب طالع نیز دلیل سیر است بهر چنانکه بگوید که ام جالیا هست سعادت  
 و کثرت مال از آنجا یا بهر و از رخ یا فتنه شود قلی بطریق و بطریق و بگوید که صاحب  
 طالع و قمر و سهرم سعاده و اگر سهرم سعاده بهر صاحب طالع یا بقمر متصل باشد  
 و معصوب باشد مال بسیار یا بهر و امید که بر اید و دولت و اقبال و  
 بزرگ یا بهر و اگر با این چه طالع خوش بود طغان بزرگ باشد و کونین و  
 و سهرم سعاده را شهادت بزرگ است اندر تر و کثرت و در و برین اگر کشت  
 یا بر رخ و ده نقل میباشن این حال و اصل سهرم سعاده است در ریاست و فایده  
 و بخت و دولت از در است و حالها بعد از این از در و این و کونین اگر کشت

متصل باشد

۱۱۳۱  
 متصل باشد بهر سهرم سعاده و ازین مال سقا باشد یا بهر از این در سهرم سعاده  
 و معصوب باشد بهر سهرم سعاده و اندر او تا باشد و قمر بهر ان سهرم متصل باشد و دلیل  
 کند بر قمر و برین و مع مال یا فتنه است و میر است سه بهر زهره و ازین مال که  
 عطارد و زهره ناظر باشد بهر سهرم سعاده و معصوب باشد و در بهر سهرم سعاده  
 معصوب بود و ازین مال از در سقا باشد بهر ان که این کس از سر و ان میان است  
 و مال عظیم است از در و زهره و ریاست از قبل کثرت و با از قبل تجارت  
 و اگر با این همه قمر عطارد و زهره و سهرم سعاده یا با یک ازین سه استخوان  
 متصل باشد و معصوب باشد آنچه که کند بهر زهره و ازین مال که در و در و  
 غسان از او تا بهر سهرم سعاده ناظر باشد بهر سهرم سعاده و معصوب باشد  
 از مال هر دو و دقیقه کند که غسان اندر او تا بهر سهرم سعاده باشد و سعاده  
 با این متصل باشد یا بهر سهرم سعاده از در بهر سهرم سعاده و معصوب باشد  
 از مال که بهر سهرم سعاده و سهرم سعاده و از در بهر سهرم سعاده و معصوب باشد  
 با سهرم سعاده و عطارد اندر بهر سهرم سعاده و معصوب بود و برین کس چنانچه در باشد  
 و اندر کار خویش نافذ بود و بگوید معصوب باشد اندر تجارت بهر سهرم سعاده  
 سعاده و نظر شش بقمر تر است لکاه بود و قمر معصوب بود و معصوب بود و معصوب  
 معصوب باشد یا ناظر از نظر نمودت چون این احوال اندک و فتنه و دلیل کند  
 بر ریاست و از جاده و منزلت و فایده و مال بسیار بر جوهر ازین حال که  
 قمر اندر ریاست و اگر قمر را شتر است باشد یا سهرم سعاده زین کند  
 بسود قمر اندر صاحب طالع قمر صاحب سهرم سعاده سقا باشد















[illegible]

سید

[illegible]

سید











۱۳۷  
 و مال در تمام اسمی باشد و از جانب سلطان باید و اگر دلیل شمس باشد یا فتن  
 مال از قبل پدر یا از سلطان بود و بختن مال از پدر و زن بود و اگر زن بود  
 باشد یا فتن مال از جانب زن بود و یا از ستم جزایان بپوشه باشد  
 و لیکن بپوشه هرگز رود چون مال فرزندان یا بر سر آکنده شود و اگر دلیل مال  
 بود فرزندان و زن مال از جانب و فتن و حکمت باشد فتن از زن باشد  
 و مال معشوقه و اگر قهر باشد از اتصال و انفراق از جایگاه و حکم کن  
 خداوند دوم اندر سیم باشد مولود را از قبل برادران کار به شود و  
 سیم و مالش اندک بود و مالها بود شمس از قبل فتن و زن و دختر شمس  
 و مقدار مال از دستش برود خاصه صاحب طالع را مظهر عداوت باشد  
 و اگر معهود بود و صاحب طالع مقبول بود از برادران و دخترها معهود  
 و دیگر باشد و اگر فتن این باشد تا هر مال از برادران و از ستم باشد و اگر  
 از دشمنان فتنی باشد از این خانه دوم خانه دشمنان برادر است  
 خداوند دوم اندر هر کدام سیم باشد یا فتن مال سیم از آن بود  
 باشد و در فتن مال سیم از جانب اخانه باشد خداوند دوم اندر  
 چهارم مولود را از پدر معهود بود و دیگر برادران مولود و چنان دان  
 چنانچه بود با دل شود و اگر اندر معهود باشد خداوند طالع مقبول  
 بود از صیاح و آب زمین روزی بود و اگر شمس باشد بقیع و سیم  
 زنان رسد و میران شود و از جاری مال و میر تر یا بدو پوشیده تر یا بد  
 خاصه چون اندر مولود بود و مال یا بد از در سیم مال از قبل مادر و پدر

۱۳۸  
 و در ستم اندر هر سیم باشد و بود صاحب طالع و فتن مال و فتن مال  
 فتن کند خداوند دوم اندر سیم سیم یا مولود مال فتن مال ستم  
 یا مال از سیم ستم یا بد از قبل فتن یا از قبل و یا بد و فتن  
 و ستم و فتن باشد اگر فتن بود از فرزندان و در ستم است و ستم  
 باشد و اگر در ستم طالع و صاحب سیم معهود بود و اگر معهود باشد  
 کند باشد و مالش سیم فرزندان سیم و و از مال پدر و زن ستم باشد  
 خاصه صاحب رابع معهود بود و از در ستم بپوشه باشد و اگر معهود  
 بود و فتن صاحب طالع بود و سیم ستم باشد یا فتن سیم از سیم  
 و سیم و امید فتن ستم باشد و اگر اندر سیم طالع بود و فتن صاحب  
 شود و امید ستم راست شود و اگر خداوند دوم اندر سیم باشد  
 مال در ستم شود از قبل صیوان یا از قبل چهار برادر ستم و سیم  
 زنان و فتن رسد و از امانت و ستم است و فتن ستم یا بد  
 و اگر اندر معهود بود و ستم صاحب طالع بود و این سیم بر صورت  
 اندر سیم از سیم و ستم بود و اگر سیم ستم چهار برادر بود از  
 ستم و چهار برادر بود خداوند دوم اندر ستم باشد و اگر  
 حال باشد از در ستم زنان و ستم زنان و ستم و اگر اندر معهود  
 و فتن صاحب طالع باشد مولود را مال فرزندان یا بد و ستم ستم  
 ستم و ستم از در ستم ستم و زنان و ستم زنان و اگر اندر ستم  
 باشد مال سیم و این سیم از سیم ستم که ستم صاحب دوم اندر



[illegible][illegible]















از میان برادران خصوصیت بود از جهت مال اگر کسی ترشح باشد و در وقت  
 از جهت مال میل بود و اگر چند نفر از چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر  
 چند از پنج بود از جهت مال پدر باشد هر کس از اندرین سه جایگاه  
 حکم و برتری آن است که حکم خاصه و مشترک از خانه چهارم بود و میل  
 باشد **قول ما** است و از جهت که کند بکر صاحب برج سیم و اگر کسی  
 در سیم باشد از جهت و به اگر ستاره خنوب اینجا بود و میل کند و برادر  
 اندک بودند اگر ستاره کان نفس از ترشح یا مقابله بران برج نکند و نیز  
 بود و اگر ستاره با سعد ناظر باشد و مقبول باشد مولود را کمال  
 برادران بسیار باشد و اگر ستاره باشد از جهت برج سیم باشد از ستاره  
 بد دور بود یا یک از این دو سعد بود و برادران بسیار بودند و اگر ستاره  
 تحت السحاب بود برادرانش اندک بودند و تباها تران بود و اگر  
 بود و اگر صاحب سیم میسر باشد از مقدار یا ترشح بگو اگر اقبال  
 و اگر کس او را قبول کند برادرانش بسیار اندک بود و اگر ستاره  
 طالع را چنین باشد بکر صاحب سیم یا چند بودند طالع از نظر صورت  
 اقبال کند آن برادران او را به دست میزد و اگر از نظر و اگر از نظر  
 عداوت بود میان ایشان دشمن بود و اگر از مقدار باشد بکر و اگر  
 نیست باشد و اگر هر چه در اندام **فصل ۲** در متعلق حال برادران از یکدیگر  
 مال اندک بود اگر سیم بر سر کسی برادر او را حال نیست بکر صاحب برج  
 سیم یا صاحب شصت برج سیم هر کدام از ایشان قویتر باشد و ب

۱۲۸  
 و میل برادران است اگر چند از سیم را یا دلیل برادران را از خانه  
 ششم یا چ یا صاحب ششم ناظر باشد یا متصل و میل کند برادرانش  
 چو در است و اگر چند از ششم را چنین در سیم یا چ برادرانش یا چ  
 و اگر اندر پنج یا از دهم باشد برادرانش یا چ باشد یا چهار  
 و اگر صاحب سیم و منخ هر دو اندر تحت السحاب باشد و اگر  
 بودند از آن بسیار تر شد و اگر هر دو باشند و میل کند برادرانش  
 تر از صاحب شصت سیم میسر باشد یا خود همه میسر باشد و چنین  
 اگر سیم از پدر راز چهارم جواب کن و اگر از فرزند پرسد از خیم  
 جواب کن بالا راز خانه **فصل ۳** در وقت که کند بکر و چنانچه  
**باب ۱۱** **در وقت** و اگر کسی بزرگتر چاید و خواهر چاید از ناچ  
 یا نه یا دوست یا برادر سیم بر طالع است اگر سعد بر اندر و طالع  
 باشد از در سیم و منفعت بر پدید آید تر از ناچ باشد و اگر  
 بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد را چ باشد آنچه بگوید بر  
 کند کند سیم جو فروش باشد و اگر خنوب اندر و طالع باشد  
 پس در وقت کوثر و منفعت بکر باشد و قصد چنان دارد و اگر این خنوب  
 و طالع است سیم است و در و یا مقبول بود ناچ باشد بد و منفعت  
 یا در وقت و منفعت باشد و بکر صاحب کدام برج است و کدام  
 است بر طالع و اگر هر دو کس و اگر سعد از طالع بود و میر از  
 باشد و غیر و منفعت باشد و از تو و عده یا بد و اگر خنوب باشد اندک



از مجموع غیر متفقین نباید مکرر باشند و از آنست که در مجموع  
و در تمام باید یا سخن شنوده و سخن نکران و از خود شنوده و این باب را  
بنا بر این رسد که کتاب یا در کدام و اینجا نیز در آن یا در کدام تا تمام باشد  
از این فصل فصل اول و از این کتاب که در این باب است  
و این که گوید بجز بقره صاحب طالع اگر اندر رفته باشد و از این باب  
باشد و بگویند با قطعه متصل باشد آن خبر شنیده آید حق باشد و اگر  
از رفته بگویند با قطعه متصل باشد غیر مقبول از آن خبر یا در کدام بود  
و لیکن باطل شود و تمام شود و یافت و این را باید و اگر بگویند با قطعه یا در  
متصل شود خاصه و منجز باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد  
در هر دو و اگر صاحب طالع یا قهر از رفته بگویند نفس متصل شود و قبول  
نبود خبر دروغ باشد و باطل و اگر صاحب طالع اندر رفته نبوده و بگویند  
متصل شود و اندر رفته باشد اگر آنکه بگویند بعد باشد و صاحب طالع  
قبول کند آن خبر حق باشد پیدا آید و اگر آن که بگویند نفس باشد و این  
طالع را قبول کنند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر رفته  
خاسته و بگویند با قطعه متصل باشد خبر دروغ باشد مگر که متصل  
باشد بگویند مقبول باشد آنکه خبر حق باشد و اگر صاحب طالع بگویند  
نفس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباها خبر دروغ و حق  
آن سبیل بعد از آن که امید باشد و اگر اتصال آن نفس را باشد  
و تباها خبر از دروغ بگویند نه از سبیل بگویند آن که بگویند بقره اتصال  
دارد

دارد اگر بگویند با آنکه از خیر است و احتراق و جهت آن خبر تمام شود و این  
که در منجز باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباها خبر دروغ و اتصال  
صاحب طالع دلیل کند بر درست خبر خاصه و در رفته باشد و اگر طالع بر  
ثابت بود یا محجبه و صاحب طالع بر نظر بود و قهر بر متصل باشد صاحب  
بر طالع یا بعد از رفته یا نظر باشد پس این دلیل کند بر تباها خبر  
در رفته خبر حق و راست و اگر صاحب طالع تحت الطع باشد آن  
خبر نهان باشد که از درگاه نشود و حکما حق گویند اگر صاحب طالع قهر  
اندر بر رفته متقلب باشد و معوج الطالع دلیل کند بر دروغ خبر و باطل  
تر صاحب طالع بر نظر باشد اگر اندر رفته ثابت باشد و مستقیم الطالع  
کند بر درست خبر و راست خاصه تر بعد از آن است امید باشد و اگر بر  
محجبه باشد و مستقیم الطالع خبر راست بود بقره از دروغ باشد حق  
و حق آن بعد از آن نظر باشد و عابد آنکه خانه سیر و نام صاحب این  
و بر رفته را و قهر و دلالت است اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را  
از این دلیل آن نیز حکم کن چنانکه کلام و ابو معشر گویند و دلیل اخبار  
و دلیل است قهر است و در رفته طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار را که  
از خبر بگویند با غراف این دلیل آن هر کدام دلیل قویتر باشد و خبر  
دلالت کند اگر متعرف باشد از گوشت راجع یا از گوشت از بر معوج الطالع  
باشد یا از بر معوج متقلب یا از سبیل و قهر نیز سهم برین صفت باشد  
و برین حال دلیل کند بر آنکه آن خبر دروغ است از هر کدام منجز باشد



۱۴۱  
 و اگر از خبر سر رسید بمزاج بدون و میلان متعل باشد بگویم راجع بگویم  
 معوج الطلوع یا زایل و حال قمری هم بدین حال باشد دلیل کند بران خبر چنانچه  
 در دفع باشد و اگر انحراف انکو کسب مستقیم یا از سر مستقیم الطلوع یا زایل  
 یا از وقت باشد خبری بوده باشد است و حق باشد و اگر خبر بوده و گذشته  
 از انحراف نکر و خبری نخواهد بود و از احوال و میلان **نکته اول از انحراف**  
**سهم اندر از انحراف خانه صاحب سهم اندر طالع مولود را یا سایل را برادران و نسب**  
 بسیار باشد و از این بسیار است در عینه و برادران و اقربا و نسب  
 که با او باشد و از انحراف و زاده بود بنزد کان و برادران شود و اگر از انحراف  
 بود با وقت نزدیک و در عین تقسیم باشد ظاهران و برادران اندک باشد و نسب  
 اقربا بسیار باشد و اگر جزا و تدریج تقسیم باشد خواهر و برادر و اقربا  
 اندک باشد و صاحب سهم انحراف طالع باشد برادران و دست دارد و نسب  
 و اگر باشد و هر امید بر سر و از ان امید است که را و فاش کند و اگر از ان  
 و فاشد الحال باشد مرکب برادران و اقربا باشد - صاحب سهم اندر دوم  
 از برادران رو نمیدانند و از این ناخوشیها بیند و غم رسد و دل  
 و بر حال او است که در این فصول است و ممکن حال برادران و نسب  
 باشد از خبر که این خانه عیلت الاعداء برادران است ۷ صاحب  
 اندر سهم بود مولود از برادران و اگر در روز تولد و مساجد و برادران  
 و برادران کند و معروف باشد با نذر طالع ستره و اگر نذر طالع  
 نکر و دوستیها اند میان ایشان و اگر بعد از دست نکر میان ایشان

افته ۸ صاحب سهم اندر چهارم با در ضیعت نکند و مولود را یا سایل را زنده  
 بخانه پدر ندهند و ان برادران بجا نگاه بدن نشینند و اگر صاحب طالع بر یک  
 مستحق باشد بر برادران ستم کند و قدر حال از این است که بدست و حق  
 خود کند و از خبر برادران نذر باید بکشد و اگر این ستره سهم بر صاحب  
 طالع مستحق این بر مولود افته و مولود از ان خبر نگیرد رفتن بود و از ان  
 و اندر و زاده بود بنزد کان و او برادران شود - صاحب سهم اندر پنجم باشد  
 دلیل کند بر خبری از فرزندان و در انضام برادران و این برادران و فرزندان  
 از سایل یا مولود باشد و سایل این نذر ای فرزندان دارد و مولود  
 یا سایل از برادران و نسبها و در افته و زنده کان و اگر نکر کند و با زبیر  
 با زبیر خاصه اگر سرچ در وجه بین باشد و دیگر کان و برادران و برادران  
 بهر اید و از دوستان و نسبها و از منند باشد و در عینه و از فرزندان  
 روز نکر و خداوند سهم اندر ششم برادران او را دشمن دارند  
 در و بیست او جویند و اندر ششم برادران چهارم یا سایل بر عید اید کار  
 کار بنده کان نکند یا کار حیوان و اگر نکر گویم سعد بد و ناظر بود برادران  
 از ان کار خبر بود و از انجمله مولود یا سایل از برادران و برادران  
 و اندک باشند و آنچه باشد دشمن او باشد و بیست این غم  
 خود بخانه اگر مغرور باشد اندر و یا فاشد انکار دلیل کند بر برادران  
 غم بر برادران سایل را و اگر ستم حال ایشان و صاحب سهم  
 اندر هفتم برادران سایل مر او را دشمن دارند یا اندر کار زنی



سبیل به اندیشه و خبر از شش زن سایل از راه بیرنگ و کار زن گشته و بر سر  
 دشمن کردند و با درخت و خصوصت دعادت اند از لب زن و چنانچه  
 یکدیگر کفایت شوند و هر کدام و نه که صاحب سیم اند و بود و خاصه صاحب  
 زنی را بعد از آنکه این فعل کند خاصه و بظن صاحب طالع بود اگر  
 و نه صاحب سیم بود و اندر درخت بود و برادران و کس که بفرستند  
 صاحب سیم اند و ششم دلیل کند بر کس که او را و ناخوب و ناخوش  
 که برادران و دشمنان ایشان را کس که حال بود یا فاسد نفس بود و خاصه  
 ششم و اگر شکوه حال بود و عدوان خاطر از بلای دشمن و معصیتها این بود  
 صاحب سیم اند و ششم باشد برادران بیشتر اند و ششم باشد و برادران  
 اندک بودند و آنچه باشد خداوند آن ادب و علم باشد و اهل صلاح و برتر  
 باشد خاصه که شتر و طالع را نظر باشد اندر تا وی و علم و سواد سخن  
 گویند و اگر صاحب سیم اند و ششم باشد دلیل کند بر شفعی حال ایشان  
 الا که ایشان در عجز و منازع او شوند و خصوصت او بدش و هر یک  
 و بگویند که صاحب سیم اند و ششم دلیل کند بر بارش و برادران  
 و میگویند که در برابر ایشان و باشد که بفرستند افتد یا خدمت کاران سلطان  
 دره فنون او باشد و صلاح و کارهای خیر و از ایشان بزرگ شود  
 و معروف شود صاحب سیم اند و در دهم دلیل کند بر بد و در دهم  
 اندر که سبیل و برتر که جویند و برادران و شش سایل که شوند و برادران  
 و کس که اندک بودند و بر ششم گشته و حال و متن رفت رسد شش زینت (الحکم)

صاحب

صاحب سیم اند و از ده خانه بنام سیم اند و در فصل ششم اند و اشارت است  
 در کس که در این چنان باید و طالع و هفتم پاک باشد از خان و مادر  
 پاک باید و متصل سعدی و آن سعد زاید و صادق باید و بود اندر شش  
 صاحب و قدر نیز زاید انوار و عدد باید و خداوند و دهم و ششم پاک  
 از خان و خداوند و دهم اند و ششم و یازدهم باید تا مبارک باشد  
 او به آنکه طالع ان جاری باشد و اندر در پانزدهم و ششم سیم بخوبی باشد  
 و ششم اندک بد آن منزل باشد و ششم هفتم ان زمین باشد و اند  
 و بر تخیل کند و ششم یازدهم سعدش باشد و ششم و ششم عاقبت  
 ان جاری دهم باشد هر که سعدش باشد و دلیل سعادت ان جاریست  
 و هر که ششم و دلیل تناسل ان جاریست و اندر زمین باب فیه اثر  
 اشارت است در باب خانه نهم یا و ششم یا اندر اطمینان است که  
 اندر اندر خانه سیم اطمینان در خانه سیم فعل اندر عیبت الا فوه و دلیل  
 کند بر تر و بر تخیل و حرکت و کس که شوند رفتن و عیبت و از راه رفتن  
 با خویش و برادر و خواهر و بخواهت باید از دهم همان و کس  
 و در زمان و خواجگان و بنام طالع خویش و نه ان و اگر سفر و تخیل کند  
 دیر ماند و اگر که رسید نینده کند و بی تمام شود مگر بن و آنچه بر شش  
 بود نیک بود و نیک آید و اگر شش و دهم است بنو از دهه خویش و نه ان  
 بنام شش آید یا غرض و بعضی فقر یا را مصیبت یا شش آید و بر اندک  
 (الحکم) شش در خانه سیم شش اندر عیبت الا فوه و دلیل کند بر خویش

خانه اندر اشارت است



و اینکه حال برادران و خویش و ندان در از اینان نیکو بپایند و اگر کسی  
 کند سخت نیکو بود خاصه از معنی مع امر حق و اندر بزرگوارها بود و تحقیق  
 هیچ کس نیست و از اینها که نیکو کند و نداشت باید از اهلان و بزرگان  
 و بزرگان را در هر حال که در علم امر حق و کتاب و خواها نیکو بسیار بپایند و اگر  
 سلیمان است بنود هیچ چیز بنود بجز اندیشه **الحکم** مع اندیشه مع اندیشه  
 الاخوة دلیل کند بر آنکه دل بر آنکه در سفر و تحویل را و سفر با رخ بود و کارهای  
 سخت و بزرگان شود و از آنرا اندیشه میان اقربا و کرمه اقربا را بسیار است و  
 کرمه را چه اندیشه با زن و همباز چه رخ بر آنکه در سفر قطع اندیشه  
 و نیز از لب اقربا زبان اندیشه و اگر سواد است بود و اگر باشد **الحکم** مع  
 شمس اندیشه ریت الاخوة دلیل کند بر آنکه در سجد و محبت با ملک و بسیار  
 و از آنرا و اگر محبت بر کرمه و در آنکه شمس و اگر تحویل کند نیکو بود و شمس و هر چه  
 محبزه و منفعت کند و سود و سفر و تحویل شمس را و از آنرا در سجد و محبت  
 بخانه رفتن و با کسی محبت کرد و کار خواند کند و اگر مقبول بود در سجد و محبت  
 سخت نیکو بود و غایب بر رفتن سجد و در حق و راست و دینان معون است  
 اقربا و اگر غیر مقبول بود زبان در از اقربا و از اهل سلطان **الحکم** مع  
 زهره اندیشه ریت الاخوة باشد دلیل کند بر آنکه در اقربا و محبت با زنان  
 در رسیدن حکم دل و از اینها در سفر و تحویل و رسیدن با اهلان و اگر در  
 از اقربا با دل و دلیل کند و خاصه بسیار و یا بزرگان را و اگر کسی  
 است در پند و رسیدن عطا و بیافاها و بیافاها شمس از زنان و بزرگان و اگر کسی

بنود و نام مقبول دل مقبول و غم شمس را و از آنرا **الحکم** مع اندیشه  
 عطا و اندیشه ریت الاخوة بود دلیل کند بر آنکه محبت است با صانع و محبت  
 دست آن خاصه با اهل حکم و اهل سلطان و مراد و از اینها که در هر حال  
 نام اندیشه و خواها نیکو بپایند و در دست آن و اقربا حق و محبت را و جویند و تقلم  
 و کت به خواندن و در دست کردن و اندیشه بسیار و بزرگان به اهلان  
 و علم و محبت امور و در سفر و تحویل اندیشه و اگر مقبول بود و منفعت و نیکو بپایند  
 و اگر سواد است بنود غم و زبان رسد شمس **الحکم** مع اندیشه مع اندیشه  
 الاخوة بود و در حق خویش دلیل کند بر سفر و در تحویل کردن و از اینها  
 با عامه مردم از بزرگان و اهل کتاب و از اقربا است در پند و با کسی  
 نیکو محبت کند و از آنرا خویش و در دست آن و هر باغ یا بد و منفعت و در سفر  
 به پند و یا به سجد و یا از آنرا رسد و اگر سواد است بنود غم و دل نیکو  
 باشد **الحکم** مع اندیشه ریت الاخوة باشد دلیل کند بر آنکه  
 اندیشه کرد و هر چه در سجد و خویش و هر چه در سجد و محبت  
 که شمس نیکو شود و هر چه در سجد و شمس نیکو شود و شمس نیکو شود و شمس  
 محبت اندیشه و هر چه در سجد و شمس نیکو شود و شمس نیکو شود و شمس  
 در محبت اندیشه با کسی نیکو بود و اندیشه و اندیشه و اندیشه و اندیشه  
 و خوب بنود و خواها و راست بسیار و در علم و علم و علم و علم  
**الحکم** مع اندیشه ریت الاخوة دلیل کند که حال اقربا و حال و حال  
 چه کرد و اگر با سواد و در سجد و در سجد و در سجد و در سجد و در سجد























باشد یا صاحب دلیل باشد اندر غلبه یا اندر مزاج است بنا بر این است  
 باشد دلیل خبری و دلیلی که باشد و همچنین حکم کن از صاحب راجع مقتضات  
 کار را بکنند یا تعالی و انحراف قدر که طالع ناظر باشد و بر اولیتر به اول است  
 چنانچه که مقتضای غلبه القمر و دلیل سایل است و متصل به القمر و دلیل مستولی  
 است و صاحب برج قدر و دلیل عاقبت است و قدر و دلیل ان چیز است و اجازت  
 که نموده اند است هر کدام بعد بود و دلیل و خا و غیره و منفعت از دین باشد و اگر  
 محض باشد بنا بر این و از دین باشد و اگر از صلاح و ف و اب راه پرسد  
 بگوید بفرموده و بر سر و در هر یک کدام از اینان قوت و دلیل ناظر و شهادت  
 میسر و دلیل باشد اگر بود باشد یا مقبول یا معهود و دلیل خبری و خبری  
 و اگر ساقط باشد یا محض و دلیل بنا بر این **صل حاصل شد در معرفت کفر**  
**یا فتنه شود و اگر سایل پرسد از دین یا از مال مدخول یا از چیز که مردمان**  
**کنند از تائیل و عقد و سحر و آنچه بدین مانده طالع بیند در است بخیر و سالی یا**  
**چگونه است از مال خود میسر است یا از مال کسی و اگر از مال بدی یا مال**  
**فرزند یا از مال سلطان از هر کدام پرسد از خانه دوم از جای میکند**  
**اگر از مال برادر بر سر سازد یا هم نکرد و اگر از مال پدر پرسد از خیمه نکرد و اگر**  
**از مال فرزند پرسد از ششم نکرد و هر چه بین قیاس میکرد از آن جای**  
**سوال سایل است بخیر یا بد آن برج و صاحب کس و دلیل است بر آن دین**  
**و اگر دلیل اندر او تا و طالع باشد یا اندر او تا و صاحب طالع مال مدخول**  
**و اندر خانه باشد اگر اندر طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع دین**

اندر خانه خویش باشد و دین سایل اگر اندر طالع باشد از طالع یا از صاحب طالع  
 اندر کارخانه باشد و اگر اندر مفتی باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه زن باشد  
 و اگر اندر پیراهن باشد و اگر اندر جامه باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه پدر  
 و بدان باشد یا اندر میان خانه و بیکصد صاحب طالع را یا قدر و دلیل و تعالی بگوید است  
 و میان است ان از تعالی قبول و مودت است و عداوت یا جز قبول از آنجا حکم کن بر  
 رنایا قن و یا قن با سائر یا هر دو سایل که اندر بهار و بکر یا و کرم و اگر تعالی  
 بنویسد اندر و سایل اندر بیکد از دین حکم کن **استن ان و دین فخر است**  
 بنویسد صاحب طالع و اگر اندر او تا باشد یا سدر اندر و تدر باشد پس و یا دین باشد  
 قول او را و مال اند دین یا قن از آنجا دلیل او را و قول مال اند و بیکصد مفتی  
 اگر اندر و سایل سایل دین باشد و اگر محض باشد یا دین بوده و دیگر که باشد  
 و اگر سوال سایل از سحر و تائیل باشد و اگر محض اندر مفتی باشد پس ان سحر باشد  
 و خوف باشد و اگر اندر مفتی است که کس نباشد صاحب مفتی و دلیل است بر آن دین  
 اما به و اگر طالع و صاحب دلیل سایل است و جامه و صاحب دلیل جابر دین است  
 و مفتی و صاحب دلیل مالی یا جوهر دین است خاصه و کس نباشد چنانکه بر سر کار  
 اما هر دین را و به افه و اصل ان کسیت از مفتی نکرد بخیر صاحب طالع و قدر صاحب  
 مفتی و اگر کس نباشد اندر مفتی یا اندر طالع باشد هر کدام را شهادت بستر باشد  
 و قوت بستر و دلیل دین است خاصه بر و دلیل دین انکوب است که بستر دین  
 خاصه از دین معلوم شود و دیگر وقت درست کن یک دلالت را و دین کن  
 و دلالت را کسیت باشد و اندر راجع شهادت دارد یا نظر دارد و دلیل است







باشد اندر راه گذر باشد با اندر شور و درشتن آن و اگر بر سر اندر طالع باشد اندر  
 جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر در جنب باشد اندر جایگاه منک و تاریک باشد  
 بکوتاه و در صاحب سمت جهت است اندر دوازده ضرب کن و از درجه طالع بکن  
 یکبار هر چه بر سر مکان و هر که بر سر سهم و این پنج باشد اندر سمت  
 انست افق مشرق باشد و اگر سمت خاک رسد جنوب باشد و اگر سمت  
 باد میرفت جنوب باشد و اگر سمت آب رسد شمال بود و چون دانست که  
 جهت رسید سهم آن ربع را چهار قسمت کن هر قسمت ربع و هر که را باید که  
 در مغرب و جنوب و شمال و آنکه بکوتاه و از آن ربع در سهم اندر در این  
 است اندر کدام ربع است و چند درجه است آن درجات را بر یک از موضع مذکور  
 ربع بکن بر هر ربعی که در ربع هر که بر سر مذکور از ربع و  
 باشد بکوتاه و در ربع است از هر ربعی که در ربع هر که بر سر مذکور از ربع و  
 نیز چهار قسمت کن آنکه بکوتاه و در ربع است از هر ربعی که در ربع هر که بر سر  
 هر جهت و نیم فرسخ از ربع بر هر ربعی که بر سر مذکور از ربع و  
 انداد آن ربع را نیز چهار قسمت کن با بکوتاه و از آن ربع در این پنج باشد  
 که در است که بکوتاه و در ربع است از هر ربعی که در ربع هر که بر سر  
 بکن و این هر ربع و این ربعی که در ربع هر که بر سر مذکور از ربع و  
 یا چند جهت میکن تا این جهت تمام شود و این پنج باشد  
 طالع محل مذکور سمت قطره ابد درجات دور اندر دوازده ضرب کردیم  
 مجموع را هر ربع در ربع بکنم پس رسید تقسیم و این پنج باشد

باشد

باشد که در حالت حال تر باشد حکم بر روی و اگر دلیل اندر ربع است باشد اندر  
 نیز زمین باشد و اگر اندر ربع و دو جهت باشد اندر دیوار باشد و اگر اندر  
 ربع منقبض باشد اندر رسان خانه باشد چون معلوم شد که یکدام ناحیه است  
 و یکدام جوار است آنجا بر پایه قسمت کن هر قسمت ربع و بکوتاه و در ربع  
 ربع جهت بکن در ربع است و یکدام ربع است و اگر اندر درجه اولی باشد  
 اندر قسمت اولی باشد از آن جاری و اگر اندر درجه دوم باشد اندر قسمت  
 دوم باشد و اگر اندر درجه سیم باشد اندر قسمت افر باشد و همچنین قیاس دیگر  
 از درجه ها بر آن درجه باشد از آن قسمت بر آن جایگاه باشد قول است اولی  
 چنین گوید باشد و حکم او او اعلی بکوتاه و در ربع و جهت سمت اندر اندر  
 طالع باشد اندر در خانه باشد و این یا اندر آن جاری باشد در ربع است  
 یا اندر مشرق آنجا بر پایه مکان و این است و همچنین اگر صاحب سمت  
 باشد نیز از حالت در جهت سمت را دالات دهد بکوتاه و در ربع و این جهت  
 از جهت سمت و هم از دلیل سخن گوید و این از طریق مواب در  
 و اگر دلیل اندر وسط باشد اندر میان خانه باشد یا اندر ناحیه جنوب  
 و اگر اندر مغرب باشد همچون تا هر چهار ربع و اگر دلیل قطره باشد  
 اندر چهارم طالع بود آن و این نیز زمین باشد و اگر در ربع باشد ربع فرسخ  
 باشد و اگر در ربع باشد اندر دیوار باشد و اگر در ربع باشد اندر جایگاه  
 تاریک و کند و چنان باشد و اگر در ربع باشد اندر جایگاه بزرگ و فرسخ  
 باشد و اگر در ربع باشد اندر ربع خانه باشد یا جایگاه زنان و اگر مرغ











فصل در وقت انکه نهان شده چید اولی هر شود یا اگر که متواتر نهان  
 باشد و هر اهر چه که در وقت بیرون آید یا ظاهر شود اگر که ازین  
 دو نیزین صاحب طالع متصل شود خاصه تر که اتصال از ترس و مقابله  
 باشد و یا که ازین نیزین بطالع آید و صاحب طالع ناظر باشد یا قهر باشد یا نگرانی  
 ازین وقت تا در این اتصال باشد اگر که هر شود و در صاحب طالع یا نگرانی  
 و نیزین باشد هر وقت که در وقت و طالع آید و چنانچه خورشید نظر کند ازین  
 وقت ظاهر شود **فصل ۱۲ در احوال و بدو و چگونگی احوال و بدو** بگویند  
 هر چه چهارم و اندر خداوند در و دلیل است بر هر چه در و احوال و دلیل است بر هر  
 و دلیل است بر هر چه در و از این دلیل که شتر بخیر دلیل است بر هر چه در  
 خداوند سر هم الایا و دلیل بر راست و خداوند بر راست و دلیل بر راست  
 و از باب شکست چهارم و دلیل بر راست و از باب شکست بر شش دلیل بر راست  
 هر کدام ازین دلیل که قویتر باشد دلیل بر این که کسی باشد سخن از در و بدو  
 اگر احوال بر اندر و دلیل بر شش و است باشد یا اندر احوال چهارم و دلیل بر شش  
 و از شکست و در باشد و صاحب این بر نیز با کینه باشد و دلیل بر شش  
 عالی بر و سلا مت و صلاح تن و جان و بدو آنکه مولود و حال را داده بود و از کوه  
 بزرگ و اگر جزین باشد بنام بود و اگر که در چهارم باشد یا از ترس یا از  
 مقابله و دیدار و دلیل بر دیدار شدن خانه پدر بزرگ و خداوند و اگر صاحب  
 چهارم اندر و دلیل بر شش یا از ترس یا از مقابله یا از ترس و دلیل بر شش  
 بر خلاف و حال پدر و چهارم و علت و نا امید و رسیدن کشت تا خاصه تر این

۹۸  
 هر چه اندر بر هر اهری باشد مولود از پدر بریتیم ماند و بدو است ثابت هر که در هر  
 بنا خواجه و بنا جری نه کرد و اگر که بعد بر این جا یکی اشتراق یا هموط یا دایره  
 یا نور افکند ان ستر را را بکند و اگر که خست از افکند چنانچه هر و ستر زیادت شود  
 شش و صاحب چهارم هر دو اندر و است باشد خاصه بر شش بگوید و حرف و صد  
 بوزن نظر باشد و اگر که ظاهر غصه باشد چنانچه رسد و مغلوبه پیش آید و اگر که شش صاحب  
 بر چهارم از طالع ساقط بود و حال بر شش اندر و در حال و است بجای کشت  
 رسد خاصه اگر که به حال بود یا ناظر غصه و اگر که ساقط بود و ناظر سعد بود و مقبول  
 بود و سیم باشد و اگر که صاحب طالع یا احوال یا صاحب این بر نظر دارد و اتصال  
 و مقبول و بدو یک و دیگر مولود یا پدر مستحق بود هر یک و دیگر ازین بود و بدو در  
 و غم خواره یک و دیگر بود و اگر که یک و دیگر معروف باشد یا با اتصال ترس و مقابله  
 باشد متنازع یک و دیگر و به هر دو سگال باشد خاصه اگر میان اینان قبلی نبود و اگر  
 قبول بود متنازع باشد و سخن غم خواره یک و دیگر باشد و اگر که خست ازین خانه  
 باشد پدر مولود را از مولود هر که شش و در بود و جاسم ستر و کاف و بدو  
 شود و هرگاه صاحب این بر از این بر ساقط چنانچه صاحب این و صاحب این  
 سیم با از سیم با هر که را از جاسم شش ساقط چنانچه است ان مولود را از  
 پدر باشد معروف و بدو روزه باشد هر آن که کبر و دلیل بر شش صاحب  
 ان بر سیم و دلیل با اندر و دلیل است دلیل و خداوند است اگر که اندر چهارم که کبر باشد  
 غریب و دلیل بر شش یا از ترس یا از مقابله یا از ترس و چون خداوند ان بر و دلیل  
 یا دلیل ان با از مولود خورشید ساقط باشد چنانکه یا در کرم این مولود را از پدر



۱۶۹  
 از راه بر سر کشته باشد اگر خداوند بپندارد اندر وقت باشد یا اندر شرف و میل کند پدر  
 سایل معروف باشد یا نه از راه آن هیچ حاصل اندر و بر سر کشته او اگر اندر بر هر یک  
 سقا باشد یا بهبوط یا مخیر باشد و میل کند پدر سایل قبول باشد یا نه  
 و اگر خداوند طالع اندر وقت بود یا اندر شرف نام سایل معروف تر از نام چای  
 باشد و اگر خداوند چهارم قوتیر بود نام پدر سایل قوتیر باشد و همین حکم کن  
 از نظر اتصال سعد و خسر فصل ۱۲ در اطلاق مدب چهارم در دوازده خانه  
 اگر خداوند چهارم اندر طالع باشد سایل بهترین اصل بیت باشد و هر چه بخواید  
 اگر پدر سایل زنده باشد اندک رفزندگی در یک چهارم دوازده باشد اگر  
 خداوند طالع پدر سایل پدر بر سر یا مقابل باشد میان فرزندان پدر و پسر و پسر و پسر  
 هر که ام ازین دوست و چای خن باشد و بر سر کشته باشد و اگر بقا کند باشد  
 هر که ام و موصی باشد آن ستمی به باشد اگر اتصال نوزده باشد اندر میان این  
 موافقت باشد اگر خداوند چهارم و خداوند طالع هر دو یک کوب باشد صورت  
 سایل مانند صورت پدر باشد و اگر خداوند طالع اندر چهارم خایه اسیر باشد  
 و بیکوئی باشد مولودان بیکوئی بزرگ باشد و از مردمان بیکوئی و دست کار بود  
 و دوازده راز باشد و اگر از خانه بیرون می رود یا زهره یا ماه و سهم و یا اندر کوب  
 باشد و میل کند چای بیکوئی پدر آن بر دست و سایل بدان شود خداوند ضیاع  
 و آب و زمین باشد خاصه اگر نظر سعدان باشد و اگر از خانه بیرون باشد  
 یا انقباض یا بطن را یا سرخ و بر آن شود و بزرگانی مولود و در فتنه اید مولود را  
 از چای که مقلد اسیر است یا از آن چای که از اندر آن سیر زاده بود -

۱۷۰  
 چهارم اندر دوم مولود سایل از پدر و از سر کشته باشد و از زالی او پدر یا پدر  
 با او بیکوئی کار باشد و بر سر آن و بیکوئی است آن بدو یا زکریا کار کشته را بیکوئی  
 بجز باشد خاصه از این خانه سعد باشد و بطن صاحب طالع بود از پدر سایل کشته  
 چند بیکوئی خداوند چهارم اندر دوم بود و میل کند بر خنچه حال معاش و عقل و خلق  
 و یا فتنه مال و موافقت و الفت میان اهل پدر و سایل باشد و حال اقربا  
 یا خویشتن و ندان بدست او افتد و بدین سبب خصوصت افتد میان این  
 و اگر خداوند چهارم خن باشد مال بیاه شود آنچه از پدر یافته باشد یا این  
 پدر یافته بود خداوند چهارم اندر سیم باشد مولود را اندر آن اهل بیت  
 علم و اهل خیر و ادب باشد خاصه اگر این خانه سعد باشد مولود سخن روا  
 و بیکوئی کوب و بیکوئی کار باشد اندر میان اقربا و اگر از خانه بیرون باشد یا  
 عین باشد پدر مولود را از اقربا سایل خسر رسد و اندک خورد و خورد  
 باشد و از چای خنیش بکشد و حال کشته شود و بر کای و ملک او از دست او بکشد  
 و یا ویران شود و یا از او شود مولود اندر این خانه و اگر مقبول باشد و میل کند  
 خنچه حال برادران و مرد و زن باشد اندر کوب معاش خویش و بکن میان در میان  
 برادران و خواهر بود و باشد نیز از چای بیکوئی خنیش بکشد خداوند چهارم  
 اندر چهارم مولود را از پدر سایل کار خنچه شود و بر دای معروف و مظهر شود  
 و بیکوئی بزرگان با او باشد خاصه اگر خداوند طالع مقبول بود بر دست او  
 و با دان شود و مزاج که میان او و میان پدر اهل خانه افتد و اگر خداوند چهارم  
 مولود باشد مولود پدر باشد و اگر سعدان باشد و یا خنچه سعدان باشد و بیکوئی



۱۷۱ بر سینه خود که پدر و ابا خان و دیگرین سعدی است این را می یابند یا درم اند  
 باشد اندران خان و دیگر حق باشد اندر دین اجماع باشد نامبارک باشد (افغانه ویران)  
 مسکو و دیگر سیم چهارم منقلب باشد و دیگر سیم باشد اندر دین سیم باشد استوار باشد  
 و دیگر سیم باشد استوار باشد استوار و کلمه باشد خاصه که کتب علم و دین و  
 باشد و دیگر سیم و دومین باشد خان را در دو بود و فغانه از سیم یکدیگر بود و دیگر  
 ابدان و دیگر دین و دین بود خداوند چهارم اندر سیم مولود را یا سیم یا پدر  
 بود و برده ان معروف بود و دستش بود و دستش باشد که ان بود خاصه اگر  
 یا شتر غلام او بود و پدر نامور بود و دستش باشد و دست و دین و دیگر باشد  
 و از مال و ملک پدر را بچند باشد و از دین میراث باشد و پدر مولود چند از بزرگان  
 فرزندان مولود را بچند مال پدر بفرزند ان فرزند برسد و دیگر ان ستاره مقبول  
 بود یا محض بود چنانکه فرزندان را خن و دیگر که باشد و خداوند چهارم  
 ششم بود و میل کند بر تاج هر چه پدر و تاج هر که او را و اگر بندگان فرزند  
 و یا معصوب بود و باشد و پدر را سزا داشته و از فرزندان خود و دیگر که  
 فرزندان گریزد و فرزندان از و از یکدیگر گریزد و فرزند از پدر میراث  
 نیابد مگر که این سیم شرف او بود که پدر را حال میگوید و دیگر مولود ناراز  
 و در بود و تاجت هر که را مولود را نامور بود صاحب چهارم اندر هفت باشد  
 مولود را پدر از عزت باشد و از بزرگان خاصه دین سیم که کتب علم و دین  
 و یا فرزند عدوت و خصومت کند و پدر پیش از دین میراث و از دین میراث  
 یا پدر یا سیم یا سیم را بفرزند دین باشد و پدر بر سیم یا مولود دین و عدوت

لکن

۱۷۲ لکن این معروف باشد و دیگر سیم اندر کار کج بود کج بیوسته اصل  
 عبت باشد مانند مادر و دیگر این ستاره محض باشد اندر باب کج و در  
 و فغانه و تاج هر چه سیم یا مادر یا مادر یا مادر یا مادر یا مادر یا مادر  
 باشد زنانه و مادر سیم یا زن سیم چنان کند صاحب چهارم اندر سیم  
 باشد مولود را از پدر سیم ملاک باشد و میان این ان الفت و دوست بود  
 در دین سیم مولود از یکدیگر و دلیل کند بر کوه سیم پدر و مادر و اندر مال  
 یا مولود و پدر اندیش باشد و دیگر صاحب چهارم اندر نام باشد و دلیل کند بر  
 حال و در پدر یا بزرگ است و فغانه یا نوب باشد و دیگر اندر دین یا نوب  
 اندر دین و سیم رسد اندر سزا یا از جایگاه خویش تحویل کنند و مولود از  
 غریب ماند و گوی که در دین از یکدیگر خبرند از دین و خبر بزرگند و یا پدر از فرزند  
 چنانکه میراث و دیگر اندر دین سیم مولود و مقبول بود پدر دین خود اندر دین  
 و اهل علم و اهل معرفت و پدر مولود را ناز دارد باشد صاحب چهارم  
 اندر دین سیم باشد مولود را پدر از زهره ان بود و اهل و نام برادر و معرفت  
 بود و بنزد خاص و عام و بنزد یک سلطان او را قدر و منزلت باشد و کار مولود  
 جود مشهور کرد و لکن پدر را و ام و خصوصت ثابته اندر کار سلطان  
 و باشد نیز مال پدر بدست سلطان افتد از همه فرزندان صاحب چهارم  
 اندر دین دین دلیل کند بر تاج هر چه پدر و مادر اندر دین سیم خداوند  
 چهارم را هیچ خبر نیست حال پدر با و با باشد و با ضعیف شود و اگر صاحب  
 یا از دین سیم مولود باشد خداوند داخل و ضعیف باشد و اگر ستم و داد و داد







برداشتن چون بعد از مستی باشد و این بیرون آید و رفتن زن چنانچه  
 ماه اندر برج مقدر باشد و مسعود و دور باید از وقت السحاح و زاید العزیز  
 باید و اندر برج زاید باشد اندر صدر سلطان و موت و بسند و نیز چاره و کسرت  
 خاطر و صاحب طالع و طالع نیز جسم بدین صفت باید تا هر کس در هر روز  
 برآید و برسد و مبارک آید و چون در وقت نشخ و صراحت آن باقی باشد و تا  
 سالها باید که بار باشد ماه را اندر هر چهار ماه است که و اندر وقت و ضرر و نوبت  
 خویش تا طالع کن و در عمل را مسعود کن و بی گناه و بطلان است و ماه مسعود متصل  
 و بطلان تا طالع کن و نیز چاره و مستر را اندر طالع یا اندر اوقات و طالع کن و ده  
 تمام برسد و بار بار باشد و اما آن در وقت صفا هم برسد و یک بر چاره  
 چنان احیا کن و طالع کن و رایا و دیگر دم **احیا رجا و حوض و حور کردن**  
 چنان باید که در اصل مشرق باشد و ماه اندر برج سیم یا پنجم یا نهم برج  
 انساب و مسعود و صاحب طالع و طالع را پاک کن و خداوند چهارم را بی گناه  
 مسعود کن و در اندر هر چهار ماهی آن در ویل آن از شکل برج آن باشد یا از  
 بر چهار خط تا یک آید و اگر ویل صاعد باشد اندر تفک و افع اندر کعبه راس  
 برآید و دیگر اندر حقیق باشد بسیار باید که در تحت خاک تاب برآید  
 و ماه زاید العزیز باشد و برآید و نه حق العزیز باشد و در هر روز  
 و در کن با حق آن مستوی تا اندر اوقات و چنانچه **احیا رجا و دان نشخ و در**  
 و کسرت و دان خانه یا با حق پیرایه اب راجه در از جانب مشرق باشد  
 خانه یا برکت و با حق باشد و میگوید باشد و بسور سلالی نیز تحت نیت باشد و چنان

دو روز

دو روز تحت تاج و با حق باشد و با این همه چنان کن و ماه اندر هر چهار ماهی  
 و طالع نیز چنان باشد و نظر بعد از زاید و صاحب باشد تحت مبارک و میگوید  
**نقل ۱۰ در بدون وقت کوکب و حور و چهار ماه اطلال زمل اندر نوبت**  
 الا با دلیل کند بر ویران شدن خانه و تدوین و بی گناه و مستقلات  
 و نیز سعادتی اندر دل خردن و در ویش بند استن و مسعود کردن از خلق  
 و نهانی کردن و کفایت مرگ انسانی اندر دل و فراغت و کسرتن و کار و زین  
 بفرار افکندن و با چنان خلاف کردن و از جانب سقط الریس سیر کردن  
 و هم بود و نیز بر دیوار اندر ماندن یا کسب و زین ان افکندن و اگر اندرین  
 برج شهرات دارد و مقبول مسعود باشد زیادت صنیع و مستقلات  
 باشد و با دان سراسر و خانه باشد و یک است از پیران و اجداد و با  
 قدر از عصر **مستر اندر چهارم** مستر اندر چهارم دلیل کند بر قوت کار و کسرت  
 عاقبت و میراث یافته شود یا زیادت صنیع و مستقلات در هر روز  
 و با دان خان و مان و سعادت از جانب سقط الریس و کار و زین آن چنان  
 و نیز مرصی کرد و در هر یک باید استوار دارد و میگوید بود از پیران و جدان  
 و اگر اندر مسعود و مقبول بود یا بهتر از نیت باشد اندر آن چ **سقط الریس**  
 یا اندر جاسر و آن کسری باقی باشد و اگر سعادت نبود کمتر ازین باشد  
**مخ اندر چهارم** مخ اندر چهارم دلیل کند بر کسرت و در اندر خان و مان  
 و کسرتن از زانو بود و هم دیگر از سقط الریس بود و باشد و خدایت  
 برآید از زانو و مان مشرف و در طبقه است مرغ بپند و مول و از جرات



















یک ماه باشد و اگر انحراف از سمت میس باشد سه ماه باشد یا شش ماه باشد  
انحراف از سمت ربع باشد چهار ماه باشد و اگر انحراف از قطب باشد سه ماه  
باشد یا شش ماه و اگر از مقابل باشد هفت ماه باشد و این همه در نصف کره  
بجز در میل و بر محل استثنای دارد و هر چه که در جنوب است از قطب تا  
از درجات چند بعد است هر درجه که در جنوب باشد و یا بجز در میل طالع یا صاحب طالع  
یا قمر یا صاحب سمت هر کدام که است در برابر که در فرزند بجز از مقدار  
خشم یا از دلیل فرزند بجز در نصف است از مقابل و مقابله و ربع و قطب  
و است پس چنانکه بر تو حکم کن فصل **بیم در نزد واد که فرزند بجز خشم**  
و صاحب سمت و قمر هر کدام از این که است در برابر که در فرزند است و اگر  
بر هر یک از این که باشد و اگر در ربع و جنوب باشد ماه بود و یک یا دو  
دلیل آن هر قمر نیز باشد و است در حکم هر در این قول دیگر بجز صاحب طالع  
و صاحب خشم اگر هر دو اندر ربع دیگر باشد نیز باشد و اگر اندر ربع جنوب  
باشد ماه باشد و اگر مختلف باشد یک اندر جنوب یک اندر جنوب بجز بقدر  
بعد از دلیل است در حکم از دیگر که در از ربع قدر و چنان که از تو کتب قابل  
تتمیز قمر نیز حکم کن بعضی از ادلیل چنین گردید بجز صاحب طالع و خشم و صاحب  
و نیزین و در هر دو از طالع و این و از خداوند آن هر چه است در این  
هر کدام از این که یا در هر دو قمر و است در حکم از فرزند و در میل است  
اگر اندر ربع دیگر بود نیز باشد و اگر اندر ربع جنوب باشد ماه بود و دیگر  
از در ربع خشم تا در ربع خشم و در ربع طالع بر این فرزند از طالع بجز هر که این

[illegible]



بچه از نزد صاحب که در آن است و اگر است از نزد والد طالع است یا نه و در  
چهارم بر آن ساعت نماید و اگر نه خداوند طالع باشد و نه خداوند چهارم بگویند  
کدام ستاره نزدیکتر است هر کدام باشد به آن خود مولود باشد یعنی در آن است  
**فصل در وقت نیک و بد** از این که بر سر چه باشد که از این فرزند هر وقت  
میخواهند صاحب خیمه مقارن شود یا قمر یا صاحب سحر هر کدام از این  
وقت باشد مقداره شود آنوقت نماید و هر وقت در سحر به هم الولد اتصال  
یا قرآن آن وقت باشد یا هر وقت در سحر به بیت الولد رسد وقت  
باشد یا هر وقت در نور شتر به شتر به بیت الولد رسد آن وقت  
باشد و اگر شتر میان سحر ولد و میان درجه بیت الولد باشد هر وقت  
در سحر به شتر متصل شود به درجه طالع هر چه در آن وقت بزیاید  
و هر وقت در دیوان عین اول طالع و اول و دلد بیکه بیکه درجه به درجه برسند  
وقت باشد یا اتصال صاحب طالع یا صاحب خیمه اندر طالع اندر خیمه باشد  
آنوقت باشد هر وقت صاحب خیمه تبدیل آن اتصال گردد و آنوقت باشد درین  
چندین شهادت و علامات که گفته هر کدام قریبتر و سه شهادت تا بتر حکم از دیگر  
علا این که در شرف گوید طالع چنین و در وجه است چنین آن فرزند باشد و در  
سکیم مادر است هر وقت در شرف صاحب خیمه متصل شود به صاحب طالع و در  
بر آنکه آن زن یا بار در آن وقت بار بزند و چنان که در دیوان چنین یعنی صاحب  
نیز در صاحب طالع اتصال کند یا بر خیزد و آن ساعت بزیاید **فصل در**  
چهارم فرزند و چگونگی از دوست و دشمن اگر سیاه بر سره میان مرد و میان

فرزند حال هر یک باشد از یک و به از دوست و دشمن بگویند صاحب طالع و در  
خیمه باشد و مقبول باشد و یا صاحب خیمه اندر طالع باشد و مقبول باشد و یا  
خیمه اندر طالع باشد و مقبول باشد و یا میان این دو دلیل اتصال باشد از  
یا از بر طبع متفق القوة و یا از متفق الطالع یا از متفق الطریقه یک بیکه نظر کنند  
از تکیه است پس یا تر مع و مقابل طبع دلیل کند بر موافقت و لغت  
و دوست و مصالحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب طالع یا به خیمه باشد  
و یا صاحب خیمه اندر طالع باشد غیر مقبول باشد و بخیر و یا میان این دو  
اتصال عدالت باشد و یا از یک بیکه قط باشد و یا با اتصال و در میان  
شود این همه دلیل کند بر عدالت و بی لغت و محال لغت میان پدر و میان  
فرزند و اگر اتصال موافق سحر و طالع و عدالت و دوست بزیاید و اگر  
شماره آنکه از عدالت کم کنند معنی بر این میان و در این و اگر کدام  
دلیل در مقبول باشد آنکس از کلیط استوار دارد و اگر با اتصال بی لغت عدالت  
خمس شود آنکه بنا بر این است شود و اگر سحر و طالع آنکه متوکل در میان  
در این میان این **فصل در آنکه حال رسول در رسالت** و در رسالت  
و اگر بر سره از رسول یا هر چه فرستد بگوید باشد یا رسول از چهار است و در  
باید بگویند و خیمه و صاحب خیمه این همه دلیل است بر رسول اگر چه  
خیمه از صاحب طالع منفرد شود و صاحب طالع متصل شود یا نه و صاحب  
دلیل کند بر آنکه این رسول را این فرستد بر سره و اگر رسول چشم دارد  
از این که بر سره یا صاحب خیمه از منفرد منفرد شود و صاحب طالع متصل شود



یا طالع ایست و دلیل کند که رسول جایید و اگر از سلطان چشم دارند از انفراف حسب  
 وسط السد و شمس نکر اما بعد آنکه قدر را صاحب چشم را بهر کدام دلیل قبول باشد  
 سخن رسول ایست پذیرفته باشد و هر کدام دلیل قبول بخود سخن رسول بخندانی  
 باشد و از آن چگونگی گذاردن رسالت از انصال و انفراف نکر و از ترسیع و  
 دلت پس و تلیک و سعد و نخس و از جایگاه یکصد به چون این را مایل بنگر  
 بره سخن بگفت به و دلیل رسول هر کدام کوکب در نظر مودت دارد و بی بگویند  
 و دوست نماید و عنایت کند و هر کدام کوکب در نظر عدوت دارد و بی اتفاق نماید  
 و دور کند و اگر نظر بعدیت دارد و غیر مودت و بیگانه باشد و اگر نظر خج  
 باشد شود و با و تا هر چه و اگر دلیل رسول اندر جهوط یا راجع باشد باشد  
 و بی یا سخن رسول خاین باشد و بهر خود و به حسب او اگر اندر شرف یا اندر  
 خط خویش باشد هر دو معرّف باشد و صفت و حیل رسول از دلیل و از آن مع  
 و دلیل اندر و برکت از آن حکم کن چنانکه اندر باب دزد و راه پا و گنیمت بیج اگر  
 پس در این رسول که تمام کند و اگر دلیل رسول اندر و تد باشد یا مقبول و مود  
 باشد کار تمام کند به بگویند و اگر نظر ترسیع یا مقابل باشد کار تمام کند  
 بجد و در شرف و اگر نظر مودت باشد بگویند و در آن و اگر دلیل رسول  
 باشد یا سخن ترسیع یا غیر مقبول آن کار تمام شود و اگر در آن نا امید باز کرد  
 خاصه در نظر ترسیع باشد بعد نا امید بماند و ترسیع باز آید و اگر نظر مودت  
 باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از راه باز آید و اگر  
 دلیل رسول پیش از آنکه اندر طالع مسئول آید یا بدلیل مسئول عنه

متصل

متصل شود بگویند و اگر انصال کند و اگر کوکب خشن باشد یا بی نگاه به باشد یا  
 رود یا محترق شود و دلیل رسول را طالع عارضی از خرد یا تا جایی که رسد و اگر  
 کوکب سعد باشد و مقبول عارضی پیش آید و اگر کوکب از دلیل رسول انفراف  
 شود بدلیل مسئول عنه انصال کند از آن رسول رسول و دیگر آید **فصل ۱۲ در حکم**  
**حسب چشم در دروازه خانه** اندر چشم اندر طالع مولود یا سیل را از قبل فرزند  
 و است و باشد و فرزند آن نیست بخت و پارس و یا بر سر و غریب کرد و باشد  
 باشد از عارضت کوکب چون حسب چشم را اندر طالع مرافقه باشد و طالع سرخ  
 باشد از فرزند آن هر دو ترسیع و چون طالع سرخ ماله باشد از فرزند آن  
 مالدین و در ترسیع خاصه به باشد و اندر طالع بود نیز دلیل کند مولود و چشم  
 و است و آن و پاک سیرت و میگوید بود و در دهنده و سر و بار بود و دوست دارد  
 بسیار باشد با امانت و وفا بود و فرزند آن دوست نرا بعد چشم بود  
 بود **دوم** حسب چشم اندر دوم مولود را فرزند ترسیع و از آن روز ترسیع  
 و از ترسیع در چشم و بهر را یک یا سه مینده باشد خاصه اندر و مقبول بود  
 باشد هر دو و نظر حسب طالع بود حاجت نیست باشد و از آن ترسیع بگویند مال یا نه  
 و اگر در فرزند آن سبطه ترسیع حسب چشم اندر ترسیع مولود از آن  
 فرزند آن زبان رسد و معرفت خاصه در حسب طالع راجع است و اگر در  
 دشمن کرد و بهر پدر یا مادر بود و که خدای مولود و سر او اندر و در  
 سعادت باز آفته این نگاه باشد و مقبول بود و اگر مقبول باشد یا شهادت  
 دارد و دلیل کند بر بخت فرزند آن و نیست و مراد این و موافقت افتد و

۱۹۰







د اول فرزند اول صلاح باشد و اگر بصاحب باشد و از جسم مقبول بود و بخت افتد  
و از زنان سیه را میند و افساد و حیوان از قبیل فرزند آن چنانچه پدر گوید فرزند  
من با من باشد و مادر گوید فرزند من با من باشد و او نیز همچین گوید  
این فرزند را بختش خوانند و نیز باشد و این فرزند و او در سر خود حکم  
نکرد و با احوال سلطان کرد و خاصه خداوند و مطا اسباب یا اسباب یا خدا  
دوم از طالع بدین سه دلیل ناظر و متصل باشد و این فرزند آن بخت  
یک نام باشد خداوند خشم اندر او دارد و جسم مولود کم فرزند بود  
و آنچه بودند همه در ورید کردند و گوشت عمر بودند و با معلول و بیست  
خورد و اگر بدین جایگاه نمی رسید دلیل کند و مولود را خود فرزند بود  
خاصه خداوند و از جسم اندر خشم بود و با متصل باشد یکدیگر از  
ترشح یا مقبل این دلیل باشد بر نیست فرزند آن یا دلیل کند  
فرزند آن مرده باشد و نیست اطمینان صاحب خشم اندر او را زده خانه  
مصلحت در اعیان است اصحاب و طلب فرزند کردن است چنانچه  
و ماه اندر طالع باشد اندر بر سر اندر مسئله اسباب چنان کن و حکم  
دلیل را در خشم را پاک کنی از خشمها و خداوند آن ایثار را اندر بخوا  
بر کنی و چنان کنی و عدد و تمام طاق بود و جفت کنی و اندر اول روز را  
و ماه اندر بر بخوا و زاید و بسیار فرزند کنی و بدترین بیست و نهم و باز  
یک باز گشته باشد و بدین متصل است و یا کن از این و در سعه اندر طالع باشد  
یا اندر وسط اسباب یا اندر خشم یا اندر از جسم و ماه یا است و کن از زاید

و مساعد نظر کن و از نفع آن روز عهد و نفع آن پاکیزه کن و چنان باید و خدا  
چشم اندر طالع باشد یا صاحب طالع مقفل باشد از مودت و موافقت  
و معود و مقبول باشد چون اینچنین کن امید باشد و فرزند بود **احیاء**  
**نقشه دشتن و شب** اگر طالع زمان اندر وقت مقط النطفه سبع نریاست  
مولود و شیر آید و اگر سبع ماهه باشد ماهه آید خاصه و خداوند طالع از زمان  
اندر ربع نریاست پس آید و اگر اندر ربع و سبع مونس باشد  
و فرزند آید اگر طالع سبع ماهه باشد و صاحبش اندر ربع نریاست اندر ربع نریاست  
و خداوند شش اندر ربع ماهه یا اندر ربع ماهه مولود و نفع آید اگر اندر ربع  
ذو جدین باشد بخلاف غیر مذکور خنث آید و اگر ماه زاید باشد اندر نور و کبر  
مایه تمام باشد و بهترین اوقات آن باشد از اول روز تا نصف النهار بود  
و از بعد نصف الليل تا بامداد و فرزند طلب کردن آن بهتر باشد و ماه اندر ربع  
باشد و بهترین آن باشد و ماه اندر ربع یا زوهم طالع زمان باشد و آن  
سبع نریاست و خداوند سبع نریاست و فرزند خنثی نظر بود چون چنین باشد و اگر  
اندر ششم ماه تمام باشد و بهترین آن باشد و صاحب اندر جزو یا سده  
باشد و خداوند کن و ماه اندر طریقه محرقه بنمود و چشم دست زهره و دلیل چاه  
اگر زهره خاسد بود چای خاسد بود و اگر ماه خاسد بود حکم تمام آید  
و فرزند ضعیف طبع و ضعیف اندام آید **احیاء فرزند مرده از شکم پیر**  
آن بهتر و ماه ناقص باشد و آب از و طالع یا بود و مغرب زهره و مخرج غیر  
ناظر بود از نظر مودت و خداوند طالع و ماه اندر ربع ماهه باید و مستطوع







طالع و صاحب را با هم تر و برتر از هر طالع و صاحب را معبود کن و معنی  
 دلیل و برکت و صاحب طالع دلیل ابتدا گفته است و ماه دلیل اکثر است  
 و صاحب دلیل اکثر هر کدام از این دلیل معبود و مقبول باشد و بگوید با یک  
 انگشت بر او هر کدام دلیل و نحو س و به با یک بود و نام مقبول بود و اگر باشد و اما  
 بدان چه با نرها عطا شود و بگوید حال کن که دلیل با نرها است **فصل در**  
**ادب و رعایت کوکب و جواهر و عظم نعل اندر رعایت اولاد باشد** دلیل کند  
 بر عظم و اندوه از معنی فرزند و رخ بر و از بر هر ارباب و عظم بر رک  
 افتد و کار بر روی شود و هر که است کند و امید باطل شود  
 و از لاهو و طب و لباس و رعایت ناهو به پیش آید و اگر مقبول بود از نرها  
 و در حقان و کت و در زان بگوید و در عینه **ششم** دلیل کند بر بگوید  
 حال است و بر فرزند ان و یا فرزند بر بگوید و در بگوید و بگوید  
 کار و خداوند علم و ادب و لاهو و عظم و در او برسد و از معنی طالع و اما  
 و قدرت و نفعت با بد و یا اکثر و بر رک و ارباب و کت با او محبت کند  
 از نیک مردان خداوند جاه و حرمت و سوار طالع فرزند ان و آمدن طالع  
 بر آید و امید فرزند نرینه باشد و اگر مقبول باشد معنی بر نرینه  
 باشد **مخ و عظم** معنی اندر عظم دلیل کند بر نرینه و اگر فرزند بود بود  
 به فرخ و و کت کند و می لغت پدر عظمی شود و چهار کت کند از معنی  
 و با و کتیش از نرینه و جدا و ناهو و کتیش عینه از کت فری بر نرینه بگوید  
 کرده باشد و حال بر کتیش معنی بود و از نرینه و کتیش و بر نرینه شدن فرزند اندر

صاحب طالع و صاحب را با هم تر و برتر از هر طالع و صاحب را معبود کن

زاهد ان و کتیش ان اندر سستی است و لعب و ریاضت و نفعت از اهل سنج و اگر  
 غیر مقبول باشد هم و زنا و بلا پیش آید **هفتم** دلیل کند بر نرینه  
 سلطان و بر نرینه از دوا و جواهر از ملک و لاهو ان بر نرینه و فرزند کتیش  
 کتیش آید و به خود کتیش با هر روی و مقبول شود و اگر کتیش با نرها کتیش  
 و در ضایع کند و کار فرزند ان کتیش بگوید و اگر کتیش با نرها کتیش  
 سلطان و چهار کتیش از فرزند ان **نهم و عظم** زهره در عظم دلیل کند بر نرینه  
 کتیش در عینه از فرزند ان و اگر کتیش با هر روی مقبول شود و نرینه بر نرینه  
 معنی و در دست و نرینه و کتیش خدا و کتیش و طاعت و لباس و رعایت  
 عظمی شود و کتیش با نرها کتیش آید و اگر فرزند کتیش با نرها کتیش  
 با نرینه و در نرینه و کتیش از هر روی طالع و جواهر رسد و اگر غیر مقبول باشد  
 کتیش فرزند نرینه **عشار و عظم** عطا و اندر عظم دلیل کند بر نرینه  
 رانجه باشد همه با دانش و علم و ادب باشد و از دوستان مساعدت کنند  
 و بی و کتیش کند به دست و از نرینه و کتیش و کتیش و کتیش  
 فرزند شود کتیش از نرینه با نرینه کتیش و از نرینه کتیش و ادب و نفعت  
 و اگر مقبول بنود از نرینه کتیش کتیش **فصل در عظم** قدر اندر عظم دلیل  
 بر نرینه کتیش را از فرزند نرینه کتیش و حال فرزند ان کتیش و اگر فرزند  
 غایب بود پدید و یا جهر شود و لاهو ارباب برسد و از دوست اجابت باید  
 و از نرینه و بر نرینه کتیش و اگر جهر فرزند نرینه کتیش و بر نرینه و ادب  
 صاحب باشد و اگر کتیش با نرها کتیش بنود معنی نرینه **دس و عظم** در نرینه















۷۰۵  
 حالات کند برورد با ریف و قدم یا ریف و وترین اندامها که صاحب  
 طالع با قمر یا زنب باشد دلیل کند بر ضعف روح اندر تن از نظر رقیب  
 فصل و در استحقاق **بهر** بهتر بود یا نه بگو صاحب طالع و قمر هر کدام در اندونه  
 بود یا طالع یا قمر دلیل است اگر دلیل از حقان پاکیزه باشد و صاحب  
 هشتم خاطر نبود و اندر تحت السطح نبود دلیل کند بر بهتر شدن زدن  
 چهارم اگر بعد از آن متصل شود دلیل کند بر بهتر شود و اگر آن بعد از  
 باشد چهارم در از کرد و لیکن بهتر شود و اگر تحت الارض باشد  
 بعین از دیم تا ششم و متصل باشد بگو که در اندرون طالع دلیل کند  
 بهتر شود مگر اگر کتب اندر احتراق باشد آنکه دلیل مملکت کند و اگر قمر  
 بغرق الارض باشد و بگو که متصل شود و اندر تحت الارض باشد و قمر  
 باشد دلیل مرکب باشد و اگر قمر صاحب طالع متصل باشد زاید از نور  
 و انعقد بود دلیل بهتر شدن باشد و سوا مرت و صلاح تن و اگر صاحب طالع  
 اندر تحت الارض باشد و قمر بگو که متصل شود و اندر رفته بود در سقا  
 خود مرد شدن دلیل مملکت باشد اگر صاحب طالع بخنداند هشتم متصل  
 شود و قمر فاسد بود میرد و اگر قمر یا کواکب دیگر نور صاحب طالع باشد  
 نام و همه این سفت بینک و تباها باشد و اگر مقبول بود چهارم در از  
 که از بهتر شود و اگر صاحب طالع صاحب نام متصل شود از نظر صورت  
 و صاحب طالع اندر و تده باشد هر دو قمر صاحب نام در جبهه طالع دلیل  
 مرکب باشد و اگر کواکب نور صاحب طالع صاحب نام در کند و صاحب طالع

سقا بود و صاحب نام اندر و تده بود و اگر صاحب نام اندر طالع باشد  
 و صاحب طالع با قمر خوش باشد بر و صاحب طالع اندر هشتم و قمر در از  
 بود و قمر خوش باشد دلیل مرکب است و اگر قمر مقبول نباشد و صاحب طالع  
 صاحب نام متصل باشد دلیل مرکب است قابل الله بر خوشی باشد دلیل مرکب  
 و چهارم باشد پس بدان که بهتر شده باشد صاحب نام اندر از تده است  
 اگر صاحب طالع اندر فوق الارض بود و صاحب نام متصل شود و اندر از  
 یا از خانه هشتم دلیل مرکب است و اگر صاحب نام صاحب طالع خاطر باشد  
 و کواکب میان اینان نور رو کنند و صاحب طالع سقا بود و صاحب نام  
 اندر و تده دلیل مرکب باشد و اگر صاحب طالع اندر احتراق رویده باشد  
 و میان در و میان شمس گزرد و از زده در جبهه بود مملکت شود و همچنین  
 اگر تحت قی باشد و غیر مقبول بود و اگر کواکب باشد و تده پیرنه جبهه شمس  
 یعنی مملکت و از احتراق پاک باشد و قمر پاکیزه باشد دلیل رخت باشد  
 اگر خانه چهارم سجع مقرب باشد چهارم پاکیزه باشد گاه که آن را اگر  
 سجع در جبهه بین باشد از آن چهارم دیگر اندر تده است ثابت باشد چهارم  
 ثابت باشد بهر یک حالی و اگر قمر از کواکب سرفه منفرف باشد چهارم  
 نوبت باشد و اگر از کواکب سرفه منفرف باشد چهارم در سرفه باشد و اگر  
 بگو که سرفه متصل شود و دلیل کند بر زود و بهتر شدن و اگر بگو که منفرف  
 متصل باشد دلیل کند بر در از آن چهارم اندر باب چهارم بهتر است  
 و صاحب طالع بعد از آن خاطر باشد و بی اطمینان باشد و تده تر باشد



و چون ناظر باشد و اندر رفته باشد دلیل در هر هلاک باشد و بهتر است  
 آن بود که نظر خفان از ترس و مقابله بود اگر صاحب طالع اندر رسد و در  
 و یا صاحب طالع اندر طالع باشد یا در آن که یا آنکه در هر یک از  
 بیج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع صاحب طالع متصل باشد یا صاحب  
 طالع صاحب طالع متصل باشد اگر صاحب طالع اندر دوم باشد یا اندر  
 ششم یا اندر هفتم یا نهم یا دهم دلیل کند که در صلاح و فساد است  
 و اگر قدر خفان را بر سر باشد یا نهم یا دهم دلیل مرکب باشد یا خفان  
 و یا بهر جهت شود و باز هر یک در هلاک شود اما اگر خداوند طالع  
 اندر خفان و یا در هفتم اندر باب چهارم در هر یک است بر چهارم  
 و نهم زیرا که این دو برج دلیل کند بر اول چهارم و نهم خفان و یا در  
 دلیل کند بر هفتم یا نهم و در این دو خانه باشد قدر خفان را  
 نهم و سیم اما بداند که صاحب دوم صاحب طالع را چنان خفان کند و صاحب  
 کند اگر خفان باشد خداوند هفتم اگر تدبیر بخندد او را و در هر دو  
 اند که همه مالی نفعه شود و اندر چهارم و هفتم اتصال قدر صاحب دوم یک  
 و دیگر اگر ششم اندر هفتم باشد و در هر یک اندر رفته باشد و قدر خفان را  
 بهتر است که دلیل هلاک باشد و همچنین اگر ششم اندر هفتم باشد و در هر  
 اندر رفته یا اندر ترس ششم دلیل هلاک بود اگر صاحب طالع است  
 یا بقدر ناظر بود و قدر خفان را یک بود از طالع و صاحب طالع نیز بعد بود  
 و طالع ناظر باشد و دلیل کند بر هر دو در هر یک از این دو است

دارد و چهار را اندر اول است خفان منزلت دهه باشد و بهتر است  
 صاحب طالع صاحب طالع خفان ناظر باشد و بهتر است صاحب طالع  
 سعدان ناظر باشد از جایگاه قدر و از خفان پاک باشد و بهتر است  
 صاحب طالع سعدان ناظر باشد از جایگاه قدر و از خفان پاک باشد و بهتر  
 است که اندر خفان اندر تحت الارض علامت بدست و اگر خفان باشد  
 کنند یا از هر چه تحت الارض باشد و آلات هلاک باشد اگر خفان اندر طالع  
 باشد صاحب طالع با خفان روزه باشد و قدر خفان را با طالع  
 دلیل هلاک و اگر دلیل قدر باشد بر هر یک با خفان روزه باشد خفان  
 ناظر باشد صاحب طالع دلیل مرکب باشد و اولی که بعضی میگویند اگر صاحب  
 طالع و صاحب طالع و بیج صاحب طالع و قدر اندر هر یک صاحب طالع از او  
 ساقط باشد و از خفان پاک باشد دلیل بهتر است و بیخود باشد و اگر خفان  
 باشد دلیل مرکب باشد و بیخود است که بداند اگر صاحب طالع از طالع یا  
 از او ساقط باشد و از خفان پاک باشد دلیل بهتر است و بیخود باشد  
 و اگر خفان پاک باشد دلیل مرکب باشد و بیخود است که بداند اگر صاحب طالع از  
 طالع یا از او ساقط باشد و از خفان پاک باشد دلیل بهتر است و بیخود باشد  
 اندر هر یک باشد و قدر ساقط بود و صاحب طالع دلیل هلاک باشد و اگر  
 سعدان قدر باشد اندر او ساقط و صاحب طالع ساقط بود و دلیل ساقط  
 باشد و اگر قدر و طالع از آن برج باشد و بیخود است که اندر آن  
 اندر آن برج باشد و اندر او ساقط و آن برج دلیل هلاک باشد و بیخود است







باشد که وقت هر چه از زیادت شود و اگر متصرف قمر سعد را اقبال کند چون  
 در هر چه برسد با اقبال ملت پاک شود و چنانچه بهتر شود اگر کس خجسته اقبال کند  
 زیادت شود و اگر برین صاحب طالع یا صاحب دس اقبال کند امید بهتر  
 شدن باشد و اگر کس از برین صاحب دس اقبال کند بعد از آن وقت  
 در هر چه برسد اندر آن وقت امید رخت و بهتر شدن باشد و اگر کس  
 چنانچه در دس باشد دلیل کند بر کشتن چنانچه از علت بعثت  
 او بداند که خانه و از دهم دلیل دارد است و بهتر شدن چنانچه صاحب طالع  
 یا صاحب دس یا قمر بگوید اقبال کند اگر کس کند خانه و از دهم باشد  
 اگر سعد باشد از آن چنانچه رخت باید و اگر در و خور و منفعت کند و اگر آن  
 کوکب نفس باشد و اندر دهم و از دهم هر دو باشد هم دلیل کند بر وفایت در  
 و اگر بر این باشد رخ میند اگر بر طالع و دلیل چنانچه هر دو اندر یک ربع  
 باشد دلیل بود سکه و دوام چنانچه رخت کسفتن چنانچه اگر بر ربع  
 باشد چنانچه در دس شود و اگر صاحب دس صاحب طالع متصل باشد و هر دو  
 فوق الارض باشد اندر ربع شرف صاحب طالع اندر وسط باشد و اگر  
 بود و صاحب دس را قبول کند آن چنانچه رخت باید و وقت بگذرد و اگر  
 جزین باشد چنانچه هلاک باشد **فصل اندر وقت و بهتر شدن و مرکب**  
 و وقت مرکب است و قمر یا صاحب طالع مقارن شود یا صاحب دس چنانچه  
 دلیل را محض کند بر ربع یا مقابل یا مقارن و وقت هلاک باشد و اگر کس  
 احتراق باشد هر وقت در هر چه احتراق برسد از وقت دلیل مرکب بگذرد

بابین دلیل طالع و قمر و بابین نفس طالع یا احتراق یا دلیل مرکب این دو حالت  
 جمع کن بعد از آن در هر چه روز یا سایل یا ماه باشد از ربع مختلف و چنانچه  
 با خانه سینه سیر ابطه قبل از اندر و اگر کس از دس و کوکب باشد هر وقت  
 صاحب دس بر صاحب طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بر صاحب دس الموت رسد اگر  
 مرکب باشد و اما وقت بهتر شدن است صاحب طالع قمر شود و سعد شود  
 یا چنانچه یا بر شرف یا بر رخت خویش رسد یا سایل بدل کند و مغرب باشد شرف  
 شود از حال رجعت مستقیم شود و صاحب دس از دس قط باشد دلیل چنانچه  
 و سلامت بود و با سعد آن در هر طالع رسد و در هر چه دلیل رسد چون  
 در هر چه برسد از وقت دلیل بهتر شدن باشد از چنانچه **فصل اندر وقت و نشان**  
**حال بحر انوار** چنانچه بگوید هر وقت چنانچه رسد چنانچه رخت چنانچه  
 و چنانچه زیادت شود و قمر یا صاحب دس رسد یا صاحب دس رخت و چنانچه رخت  
 رسد چنانچه بدید این بگوید که ملت یا وقت سایل و قمر کس است و در هر چه رخت  
 کن بگوید یا صاحب طالع و مرکب اگر چنانچه رسد چنانچه هلاک باشد و اگر  
 رسد و قمر رخت باشد بعد از آن صغیر اگر کس بچند آن روز و قمر  
 یا شرف و از چنانچه قمر اول در هر زیادت کن هر کس برسد طالع یا صاحب سعد  
 یا خیر حکم کن چنانچه طالع در هر قمر حده در هر زیادت کرده باشد یا چنانچه در هر  
 چنانچه کس رسد هر وقت قمر یا کوکب متصل شود یا چنانچه یا مقابل  
 رسد و مرکب باشد و چون بدو در هر چه و چنانچه رسد و بزرگتر رسد  
 از این دو در هر کس را قبول کند یا سعد کند پیش از آنکه قمر ربع و مقابل رسد

مولی حکا







بروز چای رسیده اند و با چای پخته شده با مرغ بود چون قهوه ترسج یا مقبله باشد و در آن  
الوند باشد بنظر باشد از آن چای رسیده است یا به و بهتر شود و اگر اندر آن  
چای قهوه قهوه نشور باشد یا ناقص القوه بنظر باشد و جز آن که گفته  
جز آنکه اندر آن چای رسیده باشد و اگر اندر آن چای رسیده باشد بنظر باشد یا  
ماه چون قهوه ترسج یا مقبله در یک سبزه اگر سودا طبع افکند و هفت یا ده اگر  
خس طبع افکند و مرکب باشد **فصل در معرفت آن که طبع چای ازین لطیف است**  
**لطیف** و اگر بنظر صاحب طبع اندر آن طالع یا قهوه از در سحر بود و مقبله  
چون طبع لطیف تر باشد و مصالحت در منفعت کند و اگر سودا کننده گوشت  
باشد شفا و سپهر از آن بزرگ باشد و بدان گوشت منسوب است و اگر در طبع  
از صاحب منفعت مقبول باشد آن لطیف چای را شفق و در آن باشد و اندر کار  
چای در صلیح او بجز آنکه باشد و اگر صاحب طالع حاجت هفتم را قبول کند چای  
مرطوب را دوست دارند و بود و میگویند بسیار کند و هر دو دلیل اگر از یکدیگر  
مقبول باشد میان چای و بزرگ الفت و مصالحت باشد و چای را در آن  
یکدیگر باشد و هر یک یکدیگر را نفع باشد و اگر صاحب منفعت سودا باشد و سحر  
باشد و مقبول باشد لطیف اندر کار مصالحت و قریب باشد و مبارک است  
با نیک نایب طالع چای را دوست شود هر چه بکند چه بطلع ارد و اگر مغز باشد  
لطیف سخت قوی است و در دفع کردن علت بسیار طالع کند و مصالحت او شود و از  
و خوشتر باشد یا غیر مقبول شود و دست غلط کار و بد خو و بد طبع باشد و چون چای  
صفت لطیف بد آن از سحر هفتم و از صاحبش دلیل یکدیگر صفت و در آن است

بزرگ

بزرگ چای که اندر آب فروخته و بگویند و اگر خواهر چای از حوله و چای را منفعت کند  
یا بنظر صاحب طالع اگر صاحب طبع اسرار قبول کند یا اندر وسط اسرار قبول  
بود چای را در آن سبزه باشد و هر چه بکند و منفعت کند و اگر غیر مقبول باشد و در او  
پیر منزه نباشد و کم منفعت کند و اگر صاحب طبع اسرار قبول طالع را قبول  
کند و در او چای را نفع باشد و اگر چای من نفع نباشد و اگر چای  
در او در یک طبع و چای من نفع باشد بنظر صاحب طبع اسرار طبع دارد و چای من نفع  
و ناظر گشت از مزاج گوشت ناظر و از طبع و جوهر هر سحر حکم کن ترسج را در آن  
و طبع را **فصل در معرفت طعم چای** و هر چه در آن قول **ابو نصر** چای  
گوید بنظر صاحب طالع و قهوه صاحب ششم اگر خند او در طالع یا قهوه چای که  
قویتر بود یا اندر او بود یا طالع ناظر و در دلیل است اگر دلیل صاحب ششم  
مقبول باشد یا اندر ششم باشد یا صاحب ششم اندر طالع باشد یا صاحب طالع  
ناظر باشد مولود یا سایل چای نیک باشد و بجا تر است یا به چای در دلیل آن  
مقبول باشد یکدیگر و اندر او تر باشد یا اندر سحر نایب است و دلیل کند  
پای در او و اگر از یکدیگر قط باشد و اگر گشت باشد و از این یکدیگر  
نقل کند یا در کند یا جمع کند مولود یا سایل تن در است باشد و پاکیزه و علت  
و مکرر و اگر صاحب طالع صاحب سادس مقبل بود و صاحب سادس ناظر  
باشد یا مقبل سادس در دلیل کند بر سایل سادس از این رو و در منزه است  
راحت یا تن در سادس در حال از علت بد است و از این اگر صاحب ششم ناظر  
خبر باشد یا مقبل او یا سایل یا صاحب ششم ناظر یا طبع بود دلیل کند



بنان بود و صاحب طالع اتصال بود ان بد بود خاصه و صاحب طالع طکر  
 خسر بود یا متصل این خاصه بنیصل یا صاحب ششم از بیج بکارت ملاک باشد  
 و هر چند برود سخت شود و هر که خداوند طالع و صاحب ششم خاصه بود و صاحب ششم  
 و ششم و بیل کند بر کجای بود و صاحب طالع و در و مندر وقت عیت تا در و در و  
 نظر زیارت شود و طبیعت طاعت را از طبیعت ان سرچ توان دانستن و صاحب  
 ششم اندر و باشد و کجاست و اوقات هرگز موجب نکود تا صاحب ششم مستحق صاحب  
 طالع و خود متصل او و یکا طالع کشته در میان او و صاحب خاصه بود و در صاحب  
 ششم را بر کجای صاحب و سهم دهد انکه سهم اندران بود و حال بر کجای  
 و کجاست و چهار سر زیارت شود و ملاک نیز و یک تر افکاه باشد و طالع کشته باشد  
 اندر میان خود صاحب طالع را صاحب ششم دهد و صاحب ششم در صاحب  
 بر صاحب طالع و حال قدر و وقت ایل نیز چنین دانند از صاحب ششم صاحب  
 طالع و تا سخن و سخن را نیز چنین دانند از صاحب طالع و صاحب طالع  
 نیک یا و در این باب را اما اگر هر چه بر صورت مردم باشد صاحب طالع  
 بلا دفع و کجاست از مردان پیش آید و انکه بود و چون صاحب این سرچ اندر  
 بر سر است بود و صاحب طالع بر سر شمس باشد و اگر این سرچ بر صورت  
 لایم بود و حاضره و مکره و کجاست از لایم پیش آید افکاه بود و صاحب این سرچ  
 اندر بر سر لایم بود و صاحب طالع بر سر شمس بود و اما چه در این سرچ در  
 و بنوعی از این بود و صاحب این سرچ بر سر بود و طبیعت طاعت ان سرچ بود  
 و صاحب طالع بر سر شمس بود و انکه در میان بیج و ششم فصل ۱۱ در معرفت ان که بر سر

فلان سر چهار دست اگر بر سر نفلان کس چهار دست یا نه از این مسئل است  
 ۲۱۸  
 منسوب باشد چون برادر یا پدر یا فرزند طالع نکود صاحب طالع یا غیر  
 هر کدام از این بی بی یا بیلی و قدر باشد یا طالع نظر باشد و در میان  
 انکه و بیلی اندر ششم باشد یا صاحب شمس یا بی بی بی بی یا متصل باشد  
 یا اندر مبط باشد یا اندر دبال یا اندر افراتق ان مسئل است بهر باشد  
 و اگر چنین باشد یا بر خود و اگر مسئل است منسوب باشد بی بی چون  
 برادر یا پدر یا فرزند بیکدیگر ان سرچ و مسئل است منسوب است ان  
 سرچ را طالع کن و خانه ششم از در میان چهار است که از در یک حکم باشد  
 بر تقریر کرد و فصل ۱۱ در معرفت انکه طالع علامت بر کدام اندام است  
 اگر بر سر علامت یا خال یا نشانی اندر تن من کدام اندام است  
 یا کدام موضع بیکجا صاحب طالع کدام سرچ است و اندران سرچ است  
 بیکجا کدام اندام است از سرچ نکود صبر ان اندام خال است یا کجاست  
 بیکجا اندر سرچ ششم انکه اندر در کجاست باشد یا نباشد سرچ ششم  
 کدام اندام منسوب است بر ان اندام علامت باشد اگر سرچ یا صاحب  
 طالع اندران سرچ صاحب بود اول بود علامت بر اول ان اندام باشد  
 و اگر بود دوم باشد علامت بر میان ان اندام باشد و اگر بود سیم  
 علامت بر اخر ان اندام باشد اگر صاحب سادس اندر فوق الا ان  
 باشد علامت است باشد اگر تحت الارض بود علامت بر دست  
 جب باشد چون بیکجا تر نکود بر سر معلوم شود و علامت است



یا حال یا جرح است فصل **در بیان جنده** در تمام شود یا نه اگر  
 پرسد و جنده طلب کند تا بخرم تمام شود یا نه بگوید صاحب طالع و قدر اگر اند  
 سدر بود یا صاحب سوس متصل باشد یا صاحب سوس اندر طالع باشد  
 و یا اگر که میان اینان نوز مثل کند یا رو کند یا جمع کند ان بیع یا طلب  
 تمام شود و اگر اتصال بودت بود باقی بود و اگر بعد است بود بر توارک  
 و رخ و عقب پس باید و بگوید به هم بنده ان و صاحب سوس و نظر یکدیگر و نظر اول  
 طالع دلیل گیر و از دیگر حکم کن چنانکه صفت کردم و از اتصال صاحب طالع  
 یا صاحب سوس و اگر بر یک از خود میت باشد و سوس و از ده و از ده  
 دلیل گیر و از دیگر حکم کن چنانکه از بنده ان گفتیم **در بیان جنده** بگوید  
 ششم و عطا را اگر صاحب سوس متصل باشد یا متصل باشد است بود یا است  
 سوس عطا در بود یا عطا را از دیگر سوس است بود و اغلب این حال دلیل  
 کند بر آنکه جنده دهند و باشد و اگر مرغ باشد یا مرغ را اندر است  
 بود این جنده ترک باشد یا از قبض تر گذرد و اگر مرگ است جنده  
 از زمین عواق باشد و اگر شش باشد جنده از اقلیم خراسان و عواق و ترک  
 باشد و اگر زهره باشد در میان باشد یا جنب و اگر قمر باشد بگوید مزاج  
 بگوید کوکب در از دیگر حکم کن اگر دلیل جنده اندر مرا غم خور باشد  
 جنده خانه را د باشد و اگر اندر سرج غریب باشد جنده غریب باشد  
 و اگر دلیل جنده معهود باشد یا اندر شرف این جنده مبارک بود و خوش  
 باشد اندر سبک که بدوست رسد و اگر اندر مملو بود یا خوش

این جنده مجهول باشد و سوم باشد و اگر دلیل اندر داند باشد و دلیل خداوند  
 از دیگر باشد خداوند جنده نیز است جنده باشد و اگر هر دو اندر داند باشد  
 جنده با فراجه برابر کند و اگر هر دو زایل باشد نیز است یکدیگر بکشد و اگر  
 جنده بر سرع یا نقابل دلیل نداند باشد این جنده یا خداوند خویش خصوص است  
 و همین اگر دلیل جنده اندر رفعت باشد و اگر دلیل جنده بلتر است متصل باشد  
 این جنده دستگیر یا بد بر مال خداوند خویش و اگر اندر سرج رفعت کوکب باشد  
 دلیل مال باشد سده را و اگر دلیل جنده صاحب رفعت یا صاحب رفعت بر دلیل  
 ناظر متصل باشد یا اندر سرج رفعت باشد یا صاحب رفعت اندر سوس  
 این همه دلیل کند بر آنکه جنده را مال باشد و با هر دین باشد هیچ کردن مال  
 دلیل جنده بنظر مخور باشد این جنده مکار و دزد باشد یا تر نیز بود و اگر تر است  
 معهود باشد امین و ناخج باشد و اگر مرغ مخورس باشد دزد و تر نیز باید  
 و منفعال باشد و اگر مال بسع و باشد یا همت کبر باشد و کار فرما بود و اگر  
 و اگر مخورس باشد کردن کش و بد و بد کردار باشد و اگر نیز هر معهود باشد  
 پیشتر و بگوید لیج و فرمان بردار باشد و اگر عطا را مخورس باشد دخیال باشد  
 و اگر مرغ ناظر باشد دزد و غارت و تر نیز باشد و اگر عطا را معهود باشد  
 معهود و دزدانند ادب و دانش و رفعت باشد و اگر فقیر مخورس باشد  
 تر نیز است و دزدانند خود را که معهود باشد سبک است و بیک کار باشد  
 فصل **در بیان جنده پرسد** **در بیان ادب** یا بیج یا بیجا بگوید طالع و صاحب  
 طالع و صاحب طالع و قدر این دلیل جنده است چون سایل باشد و طالع اس







شود نیز بیرون آمدن باشد و اگر صاحب طالع منفرس باشد از ترس یا مقابل بیگانه  
 یا اندر احتراق باشد این جنده پیش از آن که از دست این خداوند بیرون یابد بیکر  
 صاحب طالع یا از آتش منصرف شود و بعد از آنکه منصرف شود از ترس یا از  
 بیرون آید بخداوند دیگر رسد اگر از صاحب یا از ترس منصرف شود بیکر  
 متصل شود از دست خداوند دوم بیرون آید بخداوند سیم رسد و بیکر و غیره  
 طالع اندر آن سیم است بچند کوب اتصال کند بعد هر اتصال یک خداوند  
 بر اتصال مودت باشد این موافقت باشد و اگر اتصال در مخالفت باشد  
 آنجا عداوت و تباها برسد و هر کجا قبول و سعادت باشد آنجا خیر و نیکو  
 منفعت باشد و هر کجا قبول نبوده و منفرس باشد آنجا شر و مضرت باشد  
**صلی بعد از هر کس که بگوید من بندگانم را در هر روز و هر شب و هر وقت که خواهم**  
**بپرسم و بندگانم را در هر روز و هر شب و هر وقت که خواهم**  
 بپرسم و بندگانم را در هر روز و هر شب و هر وقت که خواهم  
 صاحب طالع در هر روز و هر شب و هر وقت که خواهم  
 حلال پس بدین سه روز است و صاحب طالع چنانکه دارد از خانه اگر فرستد صاحب  
 سراسر از صاحب طالع یا از طالع منصرف باشد و بعد از آنکه متصل یا اندر سیم  
 دوم باشد این جنده فروخته شود و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد از آنکه صاحب  
 دوم یا از سیم دوم منصرف شود از ترس یا از صاحب سیم متصل شود از دست  
 آن خداوند بیرون آید بخداوند سیم رسد و اگر بیکر یا کوب اتصال بخداوند  
 بنود اتصال بعد از طالع بود یا اندر دست بود و غایب السیر باشد از دست  
 این خداوند بیرون نشود آنجا بیکر قبول و نظر مودت و دلیل نیکو و سعادت  
 و موافقت

و موافقت باشد و هر دلیل غیر مقبول بود یا منفرس یا بنظر ترس و مقابل دلیل مودت  
 و تباها برسد این باشد **صلی** و در وقت حال جنده یا پرسم و مرا چند خداوند بود است  
 و چند دیگر است اگر چند پرسم و مرا چند خداوند بوده و چند دیگر رسد بیکر  
 خداوند طالع یا قدر اندر کدام سیم است و اندر آن سیم از چند کوب متصل است  
 بعد در هر کجا کوب خداوند بوده باشد و بیکر بچند کوب متصل باشد بعد اتصال  
 خداوند باشد یا بعد از آن خداوند نهم و خانه نهم دلیل خداوند آن کند است و در طالع  
 السیر خداوند شش آن خداوند است و در سیر است و یا از هر چه خداوند شش  
 آن خداوند بود و بعد از آن خواهم بود و اگر خداوند طالع یا قدر از خداوند  
 نهم از مقارنه منصرف بود و همان که خداوند کند است باشد و اگر از دست سیم  
 باشد منصرف شد خداوند بود اگر سیم دوم بدین بود شش خداوند باشد و بچند  
 حکم کن با اتصال صاحب یا از هر چه بخداوند آن که بخداوند بود و اگر سیر  
 خداوند باشد و چند بنده بوده است و چند بنده دیگر خواهم بود و نام رسد  
 رفته اند از آن جنده و آن خانه و سیر و سیر این بنده است و یا در  
 و قسم چهارم و خداوند از آن دلیل بنده کند بخداوند بیرون از سیم بیکر  
 اگر صاحب طالع از صاحب حقیقت منصرف باشد اطراف از مقارنه یا سیم  
 یا ترس یا مقابل یا تثلیث یا بخداوند بیکر رسد که من چند آن بنده باشد  
**صلی** و چند پرسم و است این خداوند چهارم باشد یا صاحب دیگر است  
 اگر بنده یا پرسم و این سیر و سیر دوم از سیر است یا صاحب دیگر  
 اینک مرا میفرماید یا خداوند دیگر بیکر صاحب طالع اگر اندر آن سیم است







به ظاهر یا فتن پس اندر میرسد و چون حکم آن صاحب طالع از اوقات مطلق  
 از سعدان و فتن اگر قمر متصل شود بگویند وقت اشد و هنوز با فتن تمام  
 نرسیده باشد خلاص را به شکر شکر است بهشت و اگر از درجه اعتدال گذشته  
 باشد پس سائر باشد و اگر آن که کتب محسوس است و سائر باشد زیرا که اعتدال  
 همه از سائر فتن کمتر کند و بهتر است و صاحب طالع و صاحب قمر قمر باشد  
 از وسط اسما تا به فتح و تحت الارض یا در ملک چون قمر به خط باشد از  
 قمر به خط یا مقابله و قمر اندر وقت باشد این مولود را رست و بلا است  
 و اگر نیز در اکثر نظر نمود است و دیگران در این دلیل و سیر و کثرت باشد  
 از مخرج که اکثر و تحت افق بود قمر زاید باشد و اگر قمر جمیع فتن است از تحت  
 الارض اندر خانه چهارم یا متصل باشد اندر آن جسم میرود و اگر صاحب برج  
 قمر بقدر نظر باشد و این باشد و اگر نظر نباشد و سوار باشد و اگر عطار  
 بقدر نه خلیج باشد و برج برین خط دلیل کند بر آنکه این مولود را رها است  
 و قمر در حجاب و موهن و سنجیده رسد و اگر رطل باشد یا قمر دلیل و سوار  
 ملامت و در بر باشد و اگر عطار و در خط و موهن یا قمر باشد یا نه به تلبیس و خط  
 باشد و دلیل مکه باشد اندر جسم و همچنین ملاقات صاحب طالع و طالع اندر مکه  
 باز داشتن و استوار کردن یا از وقت سوال حکم کن اما در سیر و کثرت که  
 اندر اندر سیر و کثرت یا استوار کردن قمر تا قمر اندر باشد یا اندر سیر  
 آنگون باشد از وقت اشد و دلیل کند بر زود سیر یا سیر و خط و اگر قمر  
 متصل باشد و زود اندر تحت افق باشد دلیل شده و بلا باشد و بعد از آن

بکشد

بکشد و اگر قمر عطار و متصل باشد و عطار مغرب باشد و دلیل کند بر رست  
 یا فتن از بند و زندان و اگر قمر اندر ناصیت جنوب باشد یا عطار و زهره  
 دلیل کند بر رست و اگر سیر یا فتن و اگر رطل و سیر بقدر نظر باشد از سیر و خط  
 خلاص باشد به سیر و بعد از آن سیر و خط یا به و اگر قمر سیر و خط باشد  
 نیز از وسط اسما یا هفتم یا چهارم و موهن بر خط باشد و موهن نیز اندر  
 ناصیت باشد این مولود را زود رست یا به زندان یا مرده و اگر قمر از  
 چهارم باشد یا وسط اسما اندر سیر صاعد و موهن و سیر بر خط باشد  
 از تلبیس یا ترس و دلیل خلاص باشد و اگر قمر یا سیر باشد از طبع آن  
 برج مکه و قمر اندر و سیر است و اگر قمر اندر خط یا میزان باشد دلیل کند  
 بر زود خلاص یا فتن از جهت سرعت سیر و زود اندان این دو برج اندر  
 صیر و غناک نباشد و یا رست که این بسیار بود و اگر اندر رست باشد و اگر  
 جهت مال باز در است باشد یا سیر است نند و افق را سیر یا به و اگر اندر رست  
 اگر سه روز خلاص نیاید اندر آن جسم میرود و سیر چهارم و سیر در حجاب  
 سیر این بود چون را سیر نیاید چون قمر از آن برج بیرون آید تحت و سیر  
 و تبه و افق باشد و اندر خانه سیر سیر باشد و سیر سیر بقدر نظر باشد  
 در خانه عطار و دلیل کند بر سیر و سیر اندر جسم از جهت سرعت و خط  
 حال و سیر و اگر قمر اندر سیر طالع باشد و سیر و اندر جسم از سیر و خط  
 رست قمر را دلیل و سیر و خط بود و اگر اندر سیر باشد و سیر و اندر  
 همه مرد و سیر و خط و سیر و خط باشد و اگر سیر بقدر نظر باشد







و از او نهاده در دلیل سحر است و از او سحر که کن چنانکه گفت کردیم و هر  
 سحر طالع یا سحر صاحب طالع مستحق باشد از دلیل سحر است و صاحب برج که  
 دلیل سحر است و اگر این دلیل که گفته دلیل کند هر چه خواهد بود و از او  
 بود و دلیل سحر است و اگر مذکور طالع نیز هر چه یا بیشتر باشد و یا معبود  
 یا اندر و در قور باشد سحر نباشد و اگر نباشد سحر در کار کرده باشد  
 و این که گفته اند در است باشد غیر دلیل از جهت سحر بوده باشد **فصل سحر**  
 و اگر سحر بهتر شود اگر چه این سحر را بهتر شود و یا نه بگوید اگر صاحب  
 طالع انصالی است که کند و مقبول بود یا سحر است یا سحران طالع  
 باشد بهتر شود و اگر مزین بود بهتر شود و نصف این کتاب که در دلیل سحر  
 که گفته منفرد است القمر باشد پس دلیل سحر نیز هم در سحر است که گفته  
 عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا زنب باشد سحر باشد و اگر سحر باشد  
 یا زهره بود و اگر از زهره منفرد باشد سحر نباشد و اگر از زهره منفرد  
 باشد بنفون و عقرب و قوس بود و صفت و جدت سحر از صاحب برج  
 است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج اگر که در قور  
 منفرد است سحر که در طالع یا بعد صاحب طالع یا بقدر سحر یا مقابل  
 یا مقارنه ناظر باشد از خیر است دلیل سحر در سحر است هر که در کرب  
 منفرد عنه القمر انجا بود سحر انجا نهاده باشد اگر برج این باشد یا  
 یا هر انجا باشد بدین موضع منسوب است باشد چنانکه اندر خانه چهارم یا در کرم  
 اندر صفت خانه و صفت ده یک سحر ان است و از دلیل دین یا در کرم  
 تمام

تمام فصل سحر و چهارم در طالع بود **صاحب ششم** در او از او خانه  
 مذکور ششم اندر طالع باشد مولود را خشم و اندر و در از قبل حیوان  
 و چهارم در صاحب ششم خاصه منویس یا غیر مقبول بود و علت داشت  
 و چهارم در صاحب ششم بود خاصه در این برج مخالف طالع صاحب برج ششم  
 بود و صاحب طالع بد حال بود یا اندر جاست ضعیف بر برج و مقابل و مقارنه  
 صاحب ششم بود و اگر بنویسند و چنانکه بود - صاحب ششم اندر و در مولود  
 طالع و علاج کار در دست کند و معیت در سحر از ان بود که او از کار  
 بود و ششم دارد و اگر این برج از خانه یا او از بود و صاحب طالع بد و  
 فاسد بود مولود بگوشت کردن بود یا فاسد رسد و اگر سحر سحر یا بطارد خاصه  
 اندر برج ثابت بودند و ناظر بودند بر سحر پس اگر برج - بود و صاحب  
 طالع بد فاسد بود و ماه و صاحب بر سحر فاسد بود یا صاحب دوم در او  
 زیر نور ان تاب بود یا ماه دلیل کند و مولود بچشم یا یک شود یا بچشم  
 افت رسد شش خاصه اگر صاحب طالع از نیزین ساقط بود و اگر که  
 مسئله چهار بود چهار بر چند بخور و چهار تر شود - صاحب سحر اندر  
 سیم بود مولود را از دست و گفت تا امید بود و بد افت رسد و اگر  
 و برادر و خواهر که مبتلا شود یا عیب یکن شود و سخته یا عیب  
 شود یا بنده که کرد از ان خشم خورد و از ستور و برده او را بهر که  
 نکرد نه صاحب سحر اندر چهارم بود مولود از بدیش بدیش  
 کار کند و کار بندگان ماند و مولود بر سحر و به کمال بود و سخته



کار بود و چه بک بود و اگر اندر رو نیکو حال بود از ستور و در بره روز منته بود  
 دلیل کند بر معبود چه مایه و پیر و دیر مانند علت از سبب در ده و صاحب  
 مایه اندر پنجم بود مولود کم فرزند بود و اگر بود اندک و اگر نه سوس و اگر نه  
 اینجا نک بود و سبب اندر بود و اگر اندر سبب خانه حفظ بود و اندر رو نیکو حال  
 و صاحب طالع مقبول بود مولود را بنده بود و بفرزند دارد و اگر نه کار نکند  
 از منته بود و صاحب ششم اندر ششم مولود تن در است بود از علت  
 با کینه بود که صاحب طالع بد معنی بود و از با پناه باشد و به با پناه که نکند  
 و صاحب ششم اندر هفتم بود مولود را از زندگان چه بود و اگر نه  
 از شش مکر صاحب طالع بد است نکند و اگر نه بدین هیچ بدست بهایم بود  
 از ستور و در بره بدین هیچ سبب است از سبب در پناه بود و اگر نه  
 بخور کار زندگان کنند و با زندگان بخور کار زندگان کنند و هر قدر که نکند  
 و اگر نه بدین هیچ بدست در سبب بود و بعد ناظر او بود دلیل کند و از اول  
 بهتر از بنده بود خاصه صاحب ششم را اندر و حفظ شود و خوب میزد  
 پس اگر نه ناظر بود مولود و کار زندگان در بعضی تر از آن بود و مولود و کار  
 زندگان بود خاصه صاحب طالع با او مقبول بود و ناظر سودا بود و کار  
 بد افتد رسد و اگر غیر مقبول بود معنی سبیل را چه از سبب زندگان  
 انداد بود یا از سبب بک و چه بود و با کینه که امیدی دارد پس چهار سبب  
 که گفته باشد و لکن بسیار کس صاحب کینه بر و در سبب از آن صاحب  
 پست ۲ صاحب ششم اندر ششم مولود تن در است بود و چه کار کرد و چون

و چون چه کار کرد و اگر نه در یک سر و دفا صده غذا و ند طالع بد معنی باشد  
 و چه اندک رسد و اگر نه ماه نیز ناظر بخش باشد به سبب و به نکند بود و سبب  
 رسد از زندگان و میولن و چه رسد و سبب میان فرد بود و صاحب ششم  
 اندر نهم بود و اندر و مسعود بود و بفر صاحب طالع بود مولود را بنده بود  
 از در فرزند باشد و با رسد و اهل علم بود و از رسد و با پیران  
 و امین بود و مولود را سبب سلامت بود و علت و چه رسد که بود و اگر  
 بود و در دینیت باید و اگر اندر و معنی باشد اندر سفر چه کار کرد و در شش  
 شود و حیوان و بنده اندر غریب هلاک شود و صاحب ششم اندر دهم  
 بود مولود را از طب و از دست کار رسد و اگر نه سبب بود و اگر نه  
 از سلطان چه بود و اگر نه صاحب او را بعد است نکند و صاحب ششم  
 طالع را یا صاحب طالع صاحب خانه را و سبب و هر کار که کند همه بنده شود و چه  
 بر لایه و چه کار رسد و اگر نه اندام بود و باشد ترک زندگان بدست سلطان  
 انداد و اگر نه غذا و ند طالع اندر چهارم بود و مقابله او بود از چهار سبب فرو  
 انداد باشد همچنین اگر نه ماه اندر یا ند سبب بود و معنی اندر ششم ماه  
 ند چه خواستش میخسب و دلیل کند بر سبب اندام ماه به کار نام هیچ  
 اندر که باشد و آن هیچ دلیل هر کدام اندام باشد سبب که ان اندام  
 در سبب کند و اگر نه اول سبب باشد اول ان اندام نکند و اگر نه سبب  
 سبب سبب ان اندام و اگر نه سبب سبب سبب سبب ان اندام و اگر نه سبب  
 اندر دهم مسعود باشد بفر صاحب طالع مولود غذا و ند زندگان و غذا و ند ان



و خاصه مع برادران  
۶۳۵

مجلسه اول

254























چنانکه از هر دو اگر در این زن باشد و نظر مقارنه و مقابل مناسب از دست  
 در میان باشد **فصل در آنکه از این دو سینه است** بجز طالع و صاحب طالع و  
 اگر در برج ثابت بود یا بجز از این سه دلیل یا اگر از برج ثابت طالع یا  
 طالع یا بقره یا متصل و صاحب و صاحبش یا قمر در برج ثابت دلیل کند  
 و دو سینه بود و اگر اینک که در برج متقلب و در برج متقلب بود و اگر  
 نبود یا بجز رتبه باشد یا بجز سینه و اگر قمر در برج و در برج  
 بود یا در متقلب و طالع و صاحبش در برج ثابت جز سینه سینه باشد  
 لیکن دو سینه که تمام نرسد باشد و اگر قمر یا مرغ بود در برج متقلب یا چون  
 دو سینه که وقت باشد معین و دوست و اگر فعل در طالع بود یا قمر در  
 او بعد بن یا ثابت آنس که با او بی معیت کرده بدیدر کرده باشد  
 و دو سینه که او نباشد و اگر مرغ در دو سینه و قمر از مرغ نباشد  
 یا زهره در عقرب یا در سنبله و در سینه نباشد و اگر سطر در سنبله  
 در سنبله زهره یا در دو سینه یا مرغ از زهره سطر و مایه و زهره  
 و زهره در سنبله است و دو سینه و پاکیزه باشد **فصل در آنکه این**  
**طالع حلال است یا حرام** اگر دلیل سایل متصل شود و بنحی یا مرغ  
 پیش از آنکه به دلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بنظر  
 یا مرغ متصل شود پیش از آنکه به دلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل  
 عنه بنحی یا مرغ متصل شود پیش از آنکه به دلیل سایل اتصال کند یا  
 طالع یا حرام باشد میان اینان یا بنحی یا که دیگر گفته باشند و اگر

اتصال هر دو دلیل یکدیگر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل سایل و مسئول عنه بنظر  
 یا مرغ اتصال کند دلیل کند یا اول حلال بود و یا حرام شود و هر وقت  
 هر که از حقیق در طالع باشد یا در سایل یا دلیل سایل و مسئول عنه بنظر  
 یا بطالع یا سایل دلیل کند بر هر سایل طالع و سایل حرام است آنس که بود  
 این سخن به دلیل در نظر باشد و طالع در سایل در وقت اگر سینه  
 زن یا از حرام دارد یا حلال بنحی نه بنحی و اگر مرغ یا فعل یا سطر در برج  
 ناظر یا در سایل و از حرام و زن نبود و اگر بعد از ناظر یا در سایل حلال  
 بود و پاکیزه **فصل در معرفت آنکه زن معشوق دارد یا نه** بجز صاحب  
 طالع و قمر آنکه از این دو دلیل یا مرغ در یک برج بود یکدیگر باشد یا که  
 دوست و معشوق دارد و اگر در یک برج و یک رجه نباشد سینه باشد  
 نزدیک و دور دوست دارد و اگر دلیل طالع از مرغ منفرد بود که  
 دوست بوده باشد و بی آنکه مانده و اگر از نظر تنبلیت دسترس دور تر بود  
 و از برج معشوق دارد دوست از آن جنبش بود و اگر قمر یا صاحب طالع مرغ  
 متصل و مرغ در سایل حقیق این زن که را طلب میکند و همواره میجو  
 و اگر صاحب طالع یا قمر به شش متصل بود همواره در پرت زکرت از فریاد میجو  
 ماند و دوست دارد و اگر معطوف متصل بود و خواه را دوست دارد و اگر مرغ  
 متصل بنحی همواره دارد یا بجز بغیر از سایل و اگر قمر یا صاحب طالع منفرد  
 بود از مرغ که دوست زن بوده و اگر کنون مانده و اگر مرغ سینه بنظر  
 از جهت بار سینه که مانده بود هم پس هر معرفت گوید با صفت کن قول



اگر صاحب طالع یا قهر دار در دهم یا در خشم یا در جزو را درین جا بکشد  
با نظر در دهم یا شش و هوا در دهم است و اگر باشد و اگر بمرغ یا طالع او شرف  
و فقر و فقر اگر بر طالع نکند و همچنین و اگر بطلع را نکند و طالع او شرف  
و اگر بمرغ موت بود و بنظر آن و اگر بنظر او و اگر بنظر او و اگر بنظر او  
هوا بود و اگر بطلع یا شش یا طالع او از جهت دیگر و طالع او و طالع او  
و اگر در جایگاه کند و او در هفتم یا دهم یا شش یا طالع او و اگر بطلع او  
که کم باشد است و وجه کوکب است و در هفتم یا شش یا طالع او و اگر بطلع او  
مواضع که کمتر یا دهم یا شش یا طالع او و اگر بطلع او و اگر بطلع او  
و اگر بطلع او باشد و معنوقه در شش یا دهم یا طالع او و اگر بطلع او  
عنه اگر در خشم باشد و در دهم یا شش یا طالع او یا صاحب طالع نظر دارد  
مستول عنه بر طالع او بود و اگر بطلع او بود و اگر بطلع او بود  
بر کس دیگر عاقل بود و اگر در میان او قبول بود آن کار بر او  
و حکم شود و اگر قبول بود بر نیاید و بجا شد و اگر اقبال از موت  
بود و استحقاق بود و اگر اقبال از عدالت نقد بر سره شوند و استحقاق  
تحقیق بخوند و اگر در هر چهار استحقاق الطالع یا شرف القوه یا شرف القوه  
باشد سهم چنین دلیل کند مانند اقبال فضل هفتم و موت حق و غیر آن  
قول معتقد بنگر به دلیل زن اگر در دهم بود زن که با او بود و دیگر  
او تخریص را رنده خان و خان و اگر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
یا بر او و همچنین در سهم اگر مقبول و مسعود بود و اگر غیر این بود با او

و اگر

و اگر دلیل زن مسعود بود زن بنگر به شرف طالع او و اگر شرف طالع او بود  
خامه و بقدر شرف طالع یا دهم یا شش یا طالع او و اگر شرف طالع او بود  
جلیل و صبح است و غیره و اگر بنظر او زن است و اگر بنظر او زن است  
بود پسند آن زن و غیره و اگر بنظر او زن است و اگر بنظر او زن است  
نابت به سعد آن ناظر زن یا بر او و انچه دستور و اگر در هر چهار استحقاق  
به سعد یا طالع او و اگر بنظر او شرف طالع او بود و اگر بنظر او شرف طالع او  
زن بنگر به رنده خان و خان و اگر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
لیکن خورشید دارد و اگر دلیل زن در سهم مستقیم الطالع یا کوکب  
خوش بود زن در از بالا بود و اگر در سهم معوج الطالع یا دلیل کوکب  
و طالع او زن میان بالا بود و اگر در سهم نابت است قامت و اگر  
نوعه من از است و اگر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
و اگر دلیل زن شرف زن جوان و اگر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
میان سال و اگر صاحب هفتم کوکب سعد بود و سعد بر سر سوخته زن شرف  
و مبارک و اگر در شرف صاحب طالع او بر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
و اگر صاحب هفتم در هر چهار استحقاق طالع او یا شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
صاحب هفتم شرف بود در سهم شرف و شرف به و ناظر یا زهره ناظر شرف  
و بر شرف و اگر صاحب زهره شرف شرف و شرف ناظر زن شرف بود و اگر شرف  
و زنا دوست و اگر شرف ناظر زن شرف بود و اگر شرف طالع او بود و اگر شرف طالع او بود  
در سهم شرف بود یا شرف شرف شرف شرف شرف شرف شرف شرف شرف شرف



برج و طالع صاحب از دهن متصل زن را که میخیزد بود غیر این که طالع را که  
 زن در زایل دهن یا در برج منقلب سفر گشت از دلیل مرد بودت و دلیل زن  
 مبتلا بود بر مرد جوان و جوانی که میسر نبود و اگر در برج و کفتم  
 طالع دهن بود یا دهن یا برج ثابت میکنم این زن برادرش برسد و اگر از  
 مرد بگریه همچنان حکم کن از زن که دلیل زن متصل بود بخدا و گشت  
 یا مبتلا بر هر چه با بستم اسعاده یا صاحب او یا بستم معبود بود این  
 زن تو اگر بود و اگر غیر این دوریش بود و حال مرد نیز بدین صفت بود  
**صلوات بر او که زن خشم رفته یا زخمه آید یا طلاق خواهد گرفت یا از خواهر جدا**  
 بخیر بشود و هر دو اگر شمس در اوقات باشد فوق الارض و هر دو مغرب بود  
 در اوج این زن بشود و باز کرد و خود در خفا طبع فرمان کرد و دلیل زن  
 شود و از در شفقت باشد و اگر شمس وقت الارض باشد و هر دو فوق  
 الارض باز اعدان بدست آورد و اگر هر دو راجع و مغرب بود بخدا و اگر  
 و اگر مشرق باشد از تحت السحاب بیرون آید باشد و راجع بود زن  
 باز کرد و لیکن بیایان شود از کرده خویش و اگر شمس همچنان فوق الارض  
 بود و هر دو ساقط چنان باشد که گشت و اگر قمر از ساقطی که گشت بود  
 خشم بر خفتن زن را باز گشتن بر سر زن و چنانست و اگر وقت رفتن زن  
 قمر ساقط بود و هر دو راجع یا مقیم البروج یا مغرب باشد این زن خود در خفا  
 نزد شوهر خفا آید یا بیایان تمام و اگر شمس وقت الارض باشد و هر دو فوق الارض  
 باز اعدان بدست آورد باشد و اگر هر دو راجع بود و مغرب زن بخدا و اگر

باز آید و بیایان شود و اگر مشرق باشد از تحت السحاب بیرون آید بود و راجع بود زن  
 باز کرد و اگر بیایان زن لیکن باز برود چنان بیایان و اگر وقت مستطیل زن و هر دو  
 ساقط باشد یا هر یک زن را طلاق دهد و از در شفقت است در چنانست  
 و اگر هر دو مستقیم باشد این زن بر شوهر قاهر باشد و از یکدیگر جدا کرد و هر دو  
 بیایان شود و خویشی را اقامت کند و اگر دلیل زن یا هر دو راجع باشد چنانست  
 بر شوهر زن و اگر دلیل زن نظر باشد بر وجه طالع این زن بیایان شود و اگر  
 ساقط بود چنان شوهر البته باز آید و اگر صاحب طالع نظر باشد بر وجه دلیل اعدان  
 باشد و اگر برج منقلب شد نزد بیایان بود و اگر برج در وجه بن بود چنانست  
 میان بیایان و بیایان و در اعدان بود و اگر برج ثابت باشد چنانست بیایان چنانست  
 و اگر بیایان بود ملا سخت را و دور رسد بود این باب حکما را در هر زن را خشم  
 رفته بود از خانه شوهر و هر زن را راه از شوهر جدا شود بود و دیگر مردی  
 عروس خواهد و زن بخدا خواهد و این چنانست آید یا نه و اگر چنانست که وقت  
 آید و از دلیل مرد نیز چنین قیاس کن از دلیل زن که گشت باشد استخفا  
 دلیل مرد است و هر دو دلیل زن هر دو شهوت انگیزند و معشوقه کرد و اگر  
 معطوف بر نیز همچنان اندرین باب لیکن بعثت و دین زن کافه گذرانند میان  
 دلیل زن به خلیط چنانست و هر دو بر یکدیگر خیر بود چنانست مصنف کتاب گوید  
 و اگر دلیل زن بر دلیل مرد نظر یا متصل باشد بنظر مرد است یا از برج متعلق  
 یا متعلق القوه و متعلق الطایفه زن بشوهر باز کرد و بخوشتن بر شوهر یا اگر  
 اتصال با نظر عداوت باشد یا نظر چنانست و قبول چنانست میان دلیل و دلیل











۲۵۷ بقول اندر برسد انوقت باشد و همچنين دليل كير از سهم مردان و صاحب سهم  
 سهم شريخ زن و صاحب سهم و هر وقت سهم دليل بر وجه سهم رسد يا صاحب سهم  
 از هر کدام دليل كير بترتبه آن شريخ و هر وجه مطلق در زن باشد يا صاحب سهم  
 يا نذر از سهم هر كدام دليل مرد سهم شريخ زن رسد يا صاحب سهم و دليل زن  
 سهم شريخ مردان يا صاحب سهم انوقت باشد بترتبه مطالع و اول سهم فصل ۱۲  
 كيرنده و كيرنده و ديرون از آن دليل كير چنانچه كه كيرنده است و بعضي كيرنده  
 و متفرقين هم اتفاق كرده اند بترتبه دليل كيرنده است و اگر مرد دليل  
 كيرنده صاحب سهم دليل كيرنده است و اول سهم فصل ۱۳ مطالع و صاحب  
 مطالع و قهر دليل كيرنده است و تره دليل را سوال از كيرنده است و هر  
 سوال از ديون سهم دليل كيرنده است اما قهر اول سهم مطالع و صاحب سهم دليل  
 سوال است يا جوينده كيرنده و ديون سهم كيرنده و مطالع و صاحب سهم و دليل كيرنده  
 است و اول سهم مطالع و صاحب سهم مطالع و سهم دليل جوينده است و كيرنده  
 دليل جوينده كيرنده است و مطالع و صاحب سهم جوينده است و هر سهم كيرنده  
 باشد و قهر جوينده كيرنده است و دليل را سوال است و بترتبه قهر و دليل  
 است و قهر و متفرقين كيرنده است و صاحب سهم و اول سهم فصل ۱۴ از ديون  
 باشد يا كيرنده مطالع هر كدام را سهم است بترتبه مطالع و صاحب سهم و دليل  
 و اول سهم و اين قول نيز هم يكي تر است و قهر كيرنده است و اول سهم فصل ۱۵  
 دليل كيرنده بطلب كيرنده كيرنده دليل جوينده باشد كيرنده سهم مردان صورت  
 و صفت و قهر است باشد و اگر كيرنده مطالع است و اول سهم فصل ۱۶ دليل كيرنده است

۲۵۸ سهم مردان صورت و قهر است و اول سهم فصل ۱۷ دليل كيرنده است و اول سهم فصل ۱۸  
 و كيرنده سهم مردان و اول سهم فصل ۱۹ دليل كيرنده بايد برسد صورت و قهر است  
 و صفت كيرنده كه كيرنده است و بترتبه كيرنده كيرنده است و اول سهم فصل ۲۰  
 حكم كيرنده و اول سهم فصل ۲۱ دليل كيرنده مال خداوندش برده است و اول سهم فصل ۲۲  
 و اول سهم فصل ۲۳ دليل كيرنده مال خداوندش برده است و اول سهم فصل ۲۴  
 بود از قهر دوم كيرنده دليل كيرنده منفرد باشد و اول سهم فصل ۲۵ مال كيرنده  
 از مال خداوند نيز نيز ديده باشد و اگر جز اين باشد نيز ديده باشد و اول سهم فصل ۲۶  
 سهم السعاده و صاحب سهم دليل با تقاضا و انفراد و اول سهم فصل ۲۷ و اگر دليل  
 مال اندر و صاحب سهم بود و اول سهم فصل ۲۸ مطالع يا اول سهم فصل ۲۹ و اول سهم فصل ۳۰  
 سهم قهر كيرنده و نيز ديده باشد و اول سهم فصل ۳۱ و اول سهم فصل ۳۲  
 يا صاحب سهم يا صاحب سهم قهر يا تقاضا مطالع و اول سهم فصل ۳۳ و اول سهم فصل ۳۴  
 يا نيز از نظر مرد است يا نيز از نظر عدل است يا نيز از نظر كيرنده و اول سهم فصل ۳۵  
 و اول سهم فصل ۳۶ مستقيم مستقيم مستقيم مستقيم مستقيم مستقيم مستقيم مستقيم  
 و اول سهم فصل ۳۷ و اول سهم فصل ۳۸ و اول سهم فصل ۳۹ و اول سهم فصل ۴۰  
 و اول سهم فصل ۴۱ و اول سهم فصل ۴۲ و اول سهم فصل ۴۳ و اول سهم فصل ۴۴  
 و اول سهم فصل ۴۵ و اول سهم فصل ۴۶ و اول سهم فصل ۴۷ و اول سهم فصل ۴۸  
 و اول سهم فصل ۴۹ و اول سهم فصل ۵۰ و اول سهم فصل ۵۱ و اول سهم فصل ۵۲  
 و اول سهم فصل ۵۳ و اول سهم فصل ۵۴ و اول سهم فصل ۵۵ و اول سهم فصل ۵۶  
 و اول سهم فصل ۵۷ و اول سهم فصل ۵۸ و اول سهم فصل ۵۹ و اول سهم فصل ۶۰  
 و اول سهم فصل ۶۱ و اول سهم فصل ۶۲ و اول سهم فصل ۶۳ و اول سهم فصل ۶۴  
 و اول سهم فصل ۶۵ و اول سهم فصل ۶۶ و اول سهم فصل ۶۷ و اول سهم فصل ۶۸  
 و اول سهم فصل ۶۹ و اول سهم فصل ۷۰ و اول سهم فصل ۷۱ و اول سهم فصل ۷۲  
 و اول سهم فصل ۷۳ و اول سهم فصل ۷۴ و اول سهم فصل ۷۵ و اول سهم فصل ۷۶  
 و اول سهم فصل ۷۷ و اول سهم فصل ۷۸ و اول سهم فصل ۷۹ و اول سهم فصل ۸۰  
 و اول سهم فصل ۸۱ و اول سهم فصل ۸۲ و اول سهم فصل ۸۳ و اول سهم فصل ۸۴  
 و اول سهم فصل ۸۵ و اول سهم فصل ۸۶ و اول سهم فصل ۸۷ و اول سهم فصل ۸۸  
 و اول سهم فصل ۸۹ و اول سهم فصل ۹۰ و اول سهم فصل ۹۱ و اول سهم فصل ۹۲  
 و اول سهم فصل ۹۳ و اول سهم فصل ۹۴ و اول سهم فصل ۹۵ و اول سهم فصل ۹۶  
 و اول سهم فصل ۹۷ و اول سهم فصل ۹۸ و اول سهم فصل ۹۹ و اول سهم فصل ۱۰۰







۴۱  
کریه در ناحیه مشرق باشد و بخبر ربع قابل به ربع است در ناحیه مشرق  
باشد بود همچون دیگر ربعها بر این قیاس کن و دیگر یک ربع دلیل کریه که در ربع  
و ربع مشرق باشد و در ربع مشرق باشد و دیگر که متصل در ربع مشرق است  
در یک ربع این باشد حکم از دلیل کریه کن و اگر دلیل را شهرها است ناحیه  
که بود یعنی کیفیت مخالف باشد و دیگر که متصل شود کیفیت متفق باشد  
حکم بر دیگر یک ربع باشد متفق باشد و در چنان باشد که کریه را در ربع است  
یا یک شهرها است باشد و دیگر که متصل باشد و در ربع شهرها است بوده  
باشد در جنوب یا مشرق یا شمال حکم بر آن که یک ربع باشد و اگر هر دو را  
شهرها است بر این ربع هر کدام فو تر حکم از دیگر ربع دلیل کریه که در ربع  
باشد و در ربع مشرق باشد و از ربع مشرق بود و در ربع شمال بود و کریه  
از ربع مشرق بیرون رفته باشد بجانب شمال و از ناحیه شمال چیت  
مغرب قرار گیرد و دیگر که در اقسام زمین قیاس حکم کن اما جدا کن حکم از  
فلسف زود کرده است و حکم ربع نیز زود کرده و حکم از ربع اول  
یا چهار شهرها است و از ربع یک ربع باشد و ربع منزل بود و ناحیه است  
یعنی مغرب و مشرق دلیل از ربع دلیل قرار گرفته است و آن ناحیه دیگر  
حکم یک ربع یافته شود و یا اگر کریه باشد و آن وقت یک ربع که یک ربع  
و در آن ناحیه است هم بر آن ناحیه که قرار گیرد و اگر دلیل کریه در  
است باشد و در ربع یک ربع در آن باشد و معدن سنگها و سباج باشد  
و اگر در مثلثات خاک باشد و در ربع اول قرار داده باشد و اگر در ربع

۴۲  
در ربع یک ربع با آنها و با آنها و با آنها باشد و اگر در مثلثات اول باشد و اگر  
عرض و دیگر ربعها باشد و اگر در ربع باشد و اگر در ربع باشد و اگر در ربع  
نیز در یک شهر و در ربع اول بود از شهر دور باشد فصل ۱۲ در ربع یک ربع  
کریه از قول نصف کره و دلیل کریه و دلیل سایل اگر هر دو در یک ربع باشد  
سایل یا کریه اندر یک شهر باشد هر دو اگر در آن بود و در یک محلت باشد  
و اگر سایل الا و اندر یک ربع باشد و اگر در ربع بود و در یک ناحیه و دیگر میان  
دلیل کریه و دلیل سایل چند در ربع است و در چهار ساعات کن از مطالع  
جمع هر ساعتی که در ربع باشد و اگر ربع منقلب بود و اگر ربع چندانی  
ماه راه باشد و اگر در ربع بود چند آن ساعات باشد هر ساعتی که در ربع  
و اگر دلیل کریه و سایل در ربع مخالف باشند این کریه از آنجا سایل  
سختی دور باشد و اگر دلیل سایل اندر ربع باشد و دلیل کریه اندر ربع  
مخلاف دلیل سایل بود این کریه به شهر دیگر باشد و اگر دلیل کریه یا  
مخلاف باشد یا اندر ربع یا اندر نیم یا بصاحب زمین و ربع متصل باشد زمین  
کریه خسته قصد سفر کرده باشد و دور رفته باشد و اگر دلیل این کریه ربع  
باشد یا دیگر که متصل یا بود و راجع بود این کریه جای شود و رفت و زود  
از کرد و در دلیل کریه مقیم خان یا مقیم اول بود متحرک باشد و بجای شود  
رفت چون جهات و زوایا کریه داشته باشد انگاه بهتر و دورتر  
باشد خصوصاً اگر اکسیر بیرون آورده باشد و از جهت عرض و کتب توان  
و این متن که حکم از ناحیه است تا در است اید و اگر دلیل کریه



در خانه خورشید باشد این کرکس نیز در خانه خورشید باشد تا بیخود اول اینجا بوده باشد و اگر  
در شرف بود در جایی باشد در اینجا معروف بوده باشد و معروف در اینجا بود  
و اگر در شرف بود بخانه برادران و خرفان بود و بگویم دلیل کرکس از کدام کرکس  
منصرف است از اینجا کرکس باشد اگر قمر از زحل منصرف باشد بکشتن  
از بیم و ترس و غیره باشد از بیم مردن و بیماری و در سرج زحل باشد و اگر منصرف  
باشد از ترس و ترس کرکس از بیم خیر و صلاح و بگویم باشد و اگر از سرج  
باشد سبب کرکس از بیم و ترس و ترس زو باشد که هم از باغ کرکس  
اطلا کمین و بگویم که کدام کرکس متصل است دلیل کرکس یا انکس کرکس باشد  
بگویم که کدام کرکس است و صاحب کدام سرج است و در کدام موضع از حقیقت  
کن که کرکس با آن موضع را انکس باشد اگر صاحب متصل باشد یا بخانه او  
کرکس بخانه بزرگان است و اگر بزرگ متصل باشد بخانه خواجهان و دهقانان  
یا بجای باشد و اینجا عمارت کنند و همین از باقی کرکس قیاس کن هر کجا  
دلیل کرکس باشد بگویم که آن سرج بجهت منسوب است کرکس یعنی با جهت  
جایگاه را میانه چهارم صفت کرکس قول و در بنام میگوید اگر قمر  
در طالع باشد یا در ربع مشرق این کرکس در نهایت مشرق باشد اگر در ربع  
بنوبه بود در نهایت جنوب و اگر در ربع شمال بود در نهایت شمال و اگر  
در ربع جنوب باشد همین و اگر طالع با قمر در وسط و میزان باشد کرکس  
در ربع باشد و اگر طالع سرج موع الطالع باشد راه میان کرکس باشد  
در فتنه فصل ۱۱ در حقیقت یا فتن و یا فتن و بگویم که کرکس است بگویم

صاحب طالع و قمر کرکس متصل شوند هر دو صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع  
بر کرکس طالع یا بر کرکس اتصال از مقدار یا سریع یا مقابل باشد و اگر دلیل کرکس  
در زوایا و طالع باشد و اگر در شرف یا بنده اگر از نظر صورت باشد یا دلیل کرکس  
ساطع باشد یا زایل یا غایب و اگر طالع یا در اجزای ساطع یا در ساطع  
اگر میان صاحب سرج و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کرکس  
کرکس اگر اتصال کنند صاحب طالع باشد این جوینده طفر یا در سرج کرکس  
صاحب و در بعضی و اگر اتصال کنند صاحب سرج باشد کرکس باز آید  
نموده میسر و اگر اتصال در اوقات باشد در سرج کرکس صاحب سرج صاحب  
طالع متصل شود از اوقات و این کرکس باز آید بخود و خورشید و این کرکس  
شهر بیرون آید و همین اگر شود صاحب طالع به صاحب طالع در جیب  
طالع یا در سرج است طالع کرکس یا اگر در سرج کرکس در سرج بیرون شده  
باشد و اگر صاحب سرج متصل شود سرج در دین کرکس کرکس کرکس  
و اگر صاحب طالع بجهت نظر دارد و یا زجهت کرکس طفر یا در اوقات  
پس از آن در زمان افتاده باشد و اگر صاحب سرج سرج و قمر سرج  
بجهت متصل بر کرکس طفر یا در خاصه در آن بخش در دین صاحب سرج  
بود و اگر مقبول باشد و قمر یا در سرج مدد دلیل کرکس طفر یا در سرج کرکس  
اگر متصل شود قمر کرکس در دین و سرج یا ششم دلیل کرکس تبارک  
و نا یافتن و اگر صاحب سرج در طالع بود بر کرکس طفر یا در سرج کرکس  
از شهر بیرون آید و اگر یک از سرجین یا هر دو صاحب سرج یا نظر

سرج از بر طالع



نفر باشند چنانچه برسد به شود و اگر هر دو در آن سرین را صاحب  
 ساج نظر باشند به انتقال بود که هر یک از آنها شود و همچنین در روز مطلق  
 دیگر که در آن روز خاصه هر نظر آن نبوت باشد که بعد از آن در وسط است  
 باطلع باشند یا در روز هم دلیل کند که هر یک از آنها باشد و اگر در آن ساج  
 در روز هم با صاحب سهم متصل شود دلیل کند بر هر یک از آنها که هر یک در آن  
 شدن صاحب این دو خانه همان فعل کند هر زحل و مریخ کند و بجا تر آنکه  
 باشد صاحب در روز هم وقت السحار باشد چون قمر خج متصل شود که  
 که در آن شود و اگر آن نفس اندر طالع باشد پس از آنکه از شهر بیرون  
 آید که در آن شود و اگر زایل بود اندر راه که در آن شود و اگر آن نفس  
 باشد که در آن شود و اگر در آن شود و اگر قمر به سعد متصل باشد که هر یک  
 با نسیاید مگر آن سعد با حراق رود و دلیل هلاک که هر یک باشد و اگر در آن  
 میان دلیل باشد و دلیل که هر یک فعل کند یا در آن شود که کسی با نسیاید  
 کند و اگر از صاحب طالع صاحب ساج بود جوینده که فرستد و اگر از  
 صاحب هفتج صاحب طالع بود که نشان از آنکه هر دو در آن سرین  
 و اگر قمر از آن سرین ساج باشد انتقال نموده به ساج دوم بنظر انتقال  
 دلیل کرد و اگر انتقال پذیرفته شود که ساج بود یا دلیل که هر یک از آنها  
 بخود در آن ساج باز کرد و اگر ساج السیر بود نیز در آن ساج بود و اگر ساج  
 باشد و نیز تر یافته شود و اگر مستقیم باشد با نسیاید سیر در آن سرین  
 و اگر آن نفس جوینده بر قمر سیر در آن وقت و باشد این که هر یک از آنها

نزدیک

نزدیک اهل دور بنزد هم به آن حواله باشد و یافته شود و اگر در آن سرین  
 باشد از اهل دور سیر این بر باشد به شهر نزدیک و اگر از صاحب ساج  
 باشد و اگر سیر بیرون باشد و اگر قمر صاحب ساج خورشید متصل باشد  
 که هر یک بخود اندیش باز آید و اگر صاحب ساج قمر از آن وقت باشد که  
 زایل باشد و در رفته باشد و اگر در آن شود بطریق س که در آن قمر  
 صاحب ساج خورشید متصل بود از آن وقت یا زایل شود و اگر به هر یک  
 و اگر جز این باشد طفرینا به و قول حکا که قمر از سعد سرف شود  
 و حقی متصل که هر یک باز آید و در آن وقت سرف شود و اگر معارف  
 باشد و اگر ساج این که هر یک باز آید بخود در آن حواله قمر از آن سرین  
 بود که هر یک به هر یک خج زود تر باشد و اگر تا قص النور و بعد و نیز  
 باشد و اگر در طالع سعد باشد و در آن ساج خج بود که هر یک را بسته  
 چا و رند و اگر در طالع خج بود و در ساج سعد بر هر یک که هر یک از آنها  
 و اگر در طالع سعد بر ساج طفرینا میل را بود و اگر قمر از سعد سرف  
 و حقی متصل باشد بر این که هر یک طفرینا به مگر خج در آن چهارم باشد  
 و سعد در وسط است و اگر قمر از ساج کوکب سرف شود و بعد سرف  
 و حقی متصل باشد بر این که هر یک طفرینا به مگر خج در آن چهارم باشد  
 و سعد در وسط است و اگر قمر از ساج کوکب سرف بنزد و بعد سرف  
 بر هر یک طفرینا به هر یک مگر در آن سعد ساج باشد و دلیل کند بر آن  
 اعدان که هر یک بخود در آن میکن خورشید را باز خود از آن شود و اگر از



۴۷  
 مخفی شود و در هیچ کجاست متصل نباشد که چنانچه شود و بر سر بلند یا دیگر  
 منعرف شود و چنانچه متصل باشد این که چنانچه شود و در باب و غیره رسد  
 نفس صفت بر متصل باشد در مقیم اول باشد که دیگر بگوید و به بند و بسته  
 ارد و اگر مستقیم باشد نه بسته به انداختن او و اگر در مقیم ثان باشد  
 در چینه راه که در شود و با نه چیده و دیگر باز که در شود و اگر صاحب  
 قهر بقهر متصل باشد و قهر به سعد متصل باشد که چنانچه از بند که هر دو  
 باز خورد و اگر قهر از ترس و مقابل نفس باز گردد و بعد از متصل شود حال  
 نیکو شود و در او با زبوان یا فتن اگر از غلبه دست پس سعد پان کمر و چینه  
 پیوند که چنانچه و گمانه توان یا فتن اگر در را بد و در سر بلند و اگر  
 قهر و در برج منقلب شد و دیگر که اتصال کند و در برج منقلب باشد که چنانچه  
 باز کرد و در کس که به صاحب طالع پیوند و صاحب طالع با صاحب  
 دوم یا صاحب یا صاحب نه غرضش این دلیل باز یا فتن بود و چنانچه  
 بوقت گشتن یا که فتن ماه هر کجا بود باشد چون ماه باز بدان ماه  
 رسد یا با فتن او و ان فتن پیوند و در کس که حفا یا باز از قول  
 دو در سوس که در اگر طالع یا بقهر سعد و چنانچه متصل شود بکثر از طالع قهر  
 اندر حال که فتن در محل یا جزایا رسد یا قهر یا حوت بود که چنانچه نزد  
 کس که شود یا خود باز آید و اگر طالع یا قهر چنانچه بهر چهار اندر باشد  
 بهر آن که چنانچه طفر بنیاد بهر چینه و طلب کند و اگر طالع یا قهر اندر  
 بود که چنانچه شود و بر سر فتن اگر طالع یا قهر اندر چینه اول جزایا

اگر

۴۸  
 اگر اندر و در روز طفر بنیاد بهر پس در آن دور شود و چنانچه از جای  
 و اگر اندر بن چینه اخرین باشد نفوذ یافته شود و اگر قهر یا طالع در سر  
 باشد طفر بنیاد بهر که چنانچه بهر و در آن کس که شود و در عبارت خانه اگر  
 طالع یا قهر در چینه اول رسد باشد این که چنانچه بهر و در سر کس باشد  
 در زبانه و در کس که شود و اگر در چینه اخرین باشد نفوذ کس که شود و اگر طالع  
 یا قهر اندر سبل باشد نفوذ کس که شود و سخت کس که شود و اگر طالع یا قهر  
 در مقرب بود نفوذ کس که شود یا حفا باز آید و اگر قهر یا طالع در قهر  
 اگر چرخ روز باشد شود و اگر نه ملک شود و نه اندکی رفت و اگر قهر  
 اندر چهره باشد از جای یا سر دیگر بگوید و در اندر و اگر طالع یا قهر  
 باشد اندر وجه اول طفر باشد و اگر جز این باشد طفر بنیاد بهر و اگر طالع  
 یا قهر اندر حوت باشد اگر در اول حوت بود طفر بنیاد بهر و اگر در اخرین  
 باشد طفر بنیاد بهر و الله اعلم بحقائق الامور **صلوات الله علیه و آله**  
**و کلام چنانچه بهر** بنکر قهر و صاحب طالع اگر که اندر مقتر باشد و چنانچه  
 اندر ششم که بنیاد بهر و پیش از آنکه بهر و طفر بنیاد بهر و اگر قهر یا صاحب  
 عبت قهر در سابع باشد و عطا در در سابع چنانچه باشد که بنیاد بهر و اگر  
 شمس یا صاحب و عطا اسما یا صاحب عبت قهر اندر سابع باشد و عطا در  
 یا سابع محوس باشد که بنیاد بهر و در کس که صاحب و عطا اسما یا قهر یا صاحب  
 طالع اندر مقتر بود و چنانچه در ششم چنانچه یا فتن اندر که چنانچه بهر و پیش از آنکه  
 بهر و طفر یا بهر و اگر قهر بهر سجد و در کس که سعد اندر از اوراق بود











۲۷۳ **جایگاه کشته** اگر بر سر نه بگذارد چنانچه است بجز که قبر را که از هر ربع است  
 در ربع طالع بود بجهت مشرق باشد و اگر از هر ربع وسط است بود مشرق  
 و جنوب بود و اگر در ربع مغرب بود باول تا صیت مغرب باشد و ایل مشرق و اگر  
 در ربع چهارم باشد شمال مشرق باشد و اگر در طالع بود در ربع خاک بکوه  
 مشرق و اگر در ربع وسط است بود از عقب جنوب بود و اگر در ربع سیم  
 در جنوب مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در مغرب شمال بود و اگر در ربع  
 بادری باشد و اگر طالع یا ربع طالع بود از هر مشرق باشد مغرب ایل  
 و اگر در وسط بود در جنوب و جنوب بود و در وسط سیم در عقب مغرب بود  
 و در چهارم در مغرب شمال بود و اگر در ربع ایل بود از هر ربع طالع از شمال  
 و مشرق بود و در ربع ایل از شمال از جنوب مغرب ایل بود و از هر ربع  
 سیم در شمال مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در عقب شمال بود و از  
 بیرون آوردن کشته و اگر بکوه و اگر در طالع بود باول خانه بود و در وسط است  
 بین خانه و در هفتم یا هشت خانه و در چهارم بنوا حی خانه و در هجدهم چون کشته  
 بود در بام و سطح خانه و از هر چهارم چون در حقیقت باشد و در زیر زمین بود  
 و از هر وسط است بحقیقت بر سر زمین بود و از هر چهارم صاعد بر سر یک  
 زمین بود از هر ربع متعقب با مردم بود یا بجای صاعد دیده بود و از هر ربع  
 اندر دیده بود یا بدرفت یا بر سر یا بر مردم از هر ربع ثابت بجای  
 حکم نهاده بود و اگر قدر و عمل باشد بستور گاه که سفند لادن و اگر کشته  
 بود یا بجای نیز سقف یا محراب را که قدر در نظر بود در کشت نازک و اگر کشته

بود در حوالی آنها و پوست نهاده و بنها در حوالی دهنه و گاه آن گاه و اگر در حوالی  
 بکوهها و کشتزارها و نود و سی خاک و جایگاه میسودان و نود و سیان و دیگر  
 کوهان و مطهران باشد و اگر در میل در سلطان بود جایگاه مشک و نود و سی  
 و سیست نهاده و بر سر حوض آب کیده و بر بهاب جوس نود و سی در حوالی  
 و اگر در استند بود در کشت و یا با نهاده و نود و سی کوه و نود و سی  
 و سیباج و در آن باشند یا جایگاه خلوک و کوه کوه و نود و سی و نود و سی  
 و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی  
 زنجان و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی  
 در نیران باشد بکشت مانند نود و سی بر سر کوه باشد و جایگاه در حوالی  
 و جایگاه صید با زار و را بگذر و جایگاه بنده و محراب با نهاده و اگر در عقب بود  
 بجایگاه کشته و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی  
 و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی و نود و سی  
 بصورت انگور باشد و اگر در قوس باشد بیوستن و جایگاه سیدور  
 کدر ایشان و محراب است و جایگاه ستوران و کوه و کوه که و معدن آتش  
 باشد و اگر در جرد باشد بکوه کوه و در گاه و بیوستن و در در خانه و در  
 و کوه سبز کوه و در حوالی کوه کوه و کوه کوه و کوه کوه و کوه کوه و کوه کوه  
 کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
 و کوه  
 در ریاضه و مسافت و جایگاه مرغ ایل و مرغان دیگر و جایگاه درخت انگور











مخفف کرد بکسر عطا در صاحب است و قمر و صاحب طالع هر کدام را در شهر است  
 بیشتر بوده باشد در پنج آن بر طرف خاصه بکسر تر و در دلیل است و اگر دلیل  
 معهود باشد از نظر فاعل چه بکسر تر باشد و اگر دلیل در شرف باشد  
 این کسر تر با آن است باشد و موقوف اصل بود و پیریزه و لغز و چابک  
 بود خاصه در دروند بود و اگر خانه خویش بود همچین بود و اگر دریم و اگر  
 در موقوف بود یا در موقوف به اصل باشد و اگر در موقوف و اگر در موقوف  
 میگویند و چنانچه بود و اگر در موقوف بود میانه باشد و اگر در موقوف باشد  
 به اصل و نا اهل بود و اگر در موقوف باشد در موقوف یا شرف باشد و اگر  
 پیریزه و لغز بوده باشد و قلاب و تیز پیریزه و جسم است پیریزه و اگر در  
 ثابت بود خاصه در دروند سخت پیریزه شده و قلم در زیر است باشد اما در کسر  
 منقلب زود زود کرده بود و قلاب باشد و جسم در جسم غریب پیریزه  
 بود و قلاب پیریزه بود و معین و لون و برج ثابت دلیل کند بر دست پیریزه  
 و سخت کجک و اگر دلیل مستقیم شود است پیریزه بود و اگر دلیل راجع باشد زود  
 کسر پیریزه و زود کسر فاعل و موقوف است و پیریزه بود و اگر دلیل شایسته و موقوف  
 منقل باشد و بنویسند کسر تر چپ و راست پیریزه بود و اگر منقل نباشد  
 راست کشنده بود و اگر منقل بود یا شال چپ کشنده بود و اگر منقل  
 بود باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاف بود باشد پیریزه باشد  
 و اگر در حقیق بود و در اندیشه و پست پیریزه بود و اگر شرف باشد و اگر  
 و یک و اگر موقوف باشد کسر آن باشد و پیریزه و اگر در آن تن و اگر در آن

و اگر

و اگر سر سرج السیر بود و زاید و معهود پیریزه و معهود روزه و پیریزه و اگر  
 طالع السیر باشد در پیریزه که خفا کسر آن باشد و اگر زاید باشد زود پیریزه  
 و پیریزه و پیریزه و اگر دلیل زعل باشد و پیریزه و اگر زاید پیریزه  
 سفید بود و اگر سر سرج باشد سر سرج و همچنین از طبع و لون سر سرج و خانه کجک  
 صفت کجک **صفت کجک** کجک تر فعل دلیل سیاحت و کسر تر زود و سر سرج  
 و کسر تر زود و سفید و زهره و سفید و نظار و کسر و قمر با تقال و انظر و کجک  
 موضع لون با و کسر کجک تا بحقیقت کجک پیریزه اید اما چنانکه طالع دلیل  
 سه است و دویم و دو از دهم دلیل کسر من و سیم و یازدهم دلیل کجک  
 و کجک و پیریزه و طالع السیر دلیل کجک و چهارم دلیل کجک و پنجم دلیل  
 چهل و ششم و هشتم دلیل کجک و نهم و هفتم دلیل کجک است هر کجک بعد از این  
 میگویند آن اندام است و هر کجک کجک پیریزه و چهارم آن اندام باشد  
 و چنانکه کسر دلیل کسر کجک است و چنانچه چپ از اندامها و طالع  
 دلیل کجک است اندامها است و کجک **صفت کجک** در تمام و صورت و صفت  
 کجک تر است و اگر دلیل زعل باشد و در موقوف خانه یا برج سیاه باشد و اگر زهره  
 منقلب کجک تر سیاه است و اگر کجک تر فعل عطا و کجک کجک  
 و اگر کجک تر عطا و موقوف باشد سر سرج است کجک و کجک و کجک  
 و جهت با چپ چپ باشد مطلق بود بعد از آن در حالت سابق باشد و اگر  
 دلیل زهره باشد سفید باشد و اگر مزاج زعل باشد لون سر سرج و کجک  
 و اگر کجک پیریزه باشد سیاه کجک باشد و اگر بعضی لون کجک باشد











نظر آدم باشد یا مانند در شیر و گاو یا است صید و صیلت و اگر قمر ناظر بود  
 حیوان باشد و اگر از رسل است جو را بود همچون باشد اگر رطل اندر برهنگ  
 است باشد جز بود از است دست انفرادی را بود و اگر مشرب  
 برین نظر بود از جو را بود و اگر مرغی ناظر باشد مس بود یا اهن یا مانند یک  
 و اگر شش ناظر بود ز باشد و مانند در و اگر زهره ناظر بود سرب یا ارتر  
 یا دریا باشد یا مانند دریا بود یا آگینه یا مانند دریا و اگر عطارد بود دم بود  
 یا جز باشد دریا کتب سحر و اگر طالع بود یا در طالع است از کتب بغير ان  
 بود در انبا قدیم و اگر قمر باشد بر لایه دون قیمت یا خورده بود یا مانند دریا  
 و اگر در برج اچ باشد یا مثل است در چیز باشد و اگر اب و است اب  
 گران بود و اگر مشرب ناظر بود از حیوانات اچ بود و اگر مرغ ناظر باشد  
 از است که تابه و سطح و است اب و است گران و اگر شش ناظر باشد جوهر  
 اچ یا حیوانی چیز بود و اگر زهره باشد حدف و مانند دریا و اگر عطارد باشد  
 استخوان جانور اچ یا است کشته یا نان و مانند دریا و اگر قمر ناظر  
 باشد جز اچ بود و اگر رطل یا ذنب بود جز رسته و قمر سیاه بود و اگر  
 رطل بود از پوست یا جوهر حیوان چیز است باشد و اگر مشرب ناظر در لایه  
 مال یا صاحب حدف مشرب باشد مال نقد یا جوهر فاخر بود یا چیز فاخر یا جوهر  
 بکار اید یا از خانه یا سر قف باشد و اگر مشرب در برج طبع بود این متاع گزیده  
 بود و اگر زهره بود ناظر بود از برج ذو جد و یا از چیز بود و از است  
 زمان بود چون پیرایه و جاده در پنجه باریک مستحب است و اگر مشرب

در اصل بود

در اصل بود یا در مثل است آنچه جز بود از جوهر رطل چون زرد سیم و اچ برین مانده  
 و اگر در رطل بود و مثل است در مثل ملکانه باشد یا جوهر رطل اصل در نبات بود  
 باشد و اگر مثل است با دریا و حیوان باشد و اگر در مثل است اچ بود چیز از است  
 بیرون آمده باشد از گوهر دریا از چیز و مانند دریا و در لایه و در میان  
 و اگر مشرب ناظر بود به شش یا عظیم بود و ملک را بود یا از است ملک  
 و اگر رطل ناظر باشد از حیوان باشد چون عاج یا رسل یا سب از این  
 شکر و اگر مرغ ناظر باشد است غر و باشد و اگر عطارد باشد کتب  
 و خط و نامه باشد یا مهر و اگر مشرب ناظر در لایه برین مانده و از نظر هر کوکبی  
 از مثل است قیاس گیر دلیل تا در است اید و اگر دلیل مال یا صاحب حدف  
 مرغ باشد آنچه از است اهل سلاح بود یا است انشک را بود و اگر  
 شش برین ناظر باشد از است ملک باشد و از سطح ملک و اگر  
 عطارد برین ناظر باشد از است انداختن و است دن حدف و کلید  
 مانند ان باشد و اگر زهره برین ناظر باشد از است شکر انجان یا از چیز  
 صبر نان تعلقی دارد و از زینت و مانند دریا و اگر در مثل است باشد  
 شش یا زهره یا عطارد یا مشرب برین ناظر باشد درم و دینار یا از رطل  
 یا اهن باشد و آنچه برین مانده در مثل است خاکه یا مس رطل کرده باشد  
 در مثل است با در لایه باشد از حیوان بیرون آمده و از برج اچ  
 چیز باشد از است اب و است و اگر رطل در مثل است با در حیوان  
 یا جوهر و است اهل کسری یا آگینه گران یا جانور پرنده چون باز باشد



۶۸۷ و بزرگترین را بزرگترین نامند و اگر دلیل شش باشد زرد بود یا جوهر یا میوه  
کمرانی یا است ملک و آنچه بدین نامند و اگر در مشک است باشد جوهر  
در مدسیم باشد یا قوت و مانند در مشک خاک جوهر زمین باشد  
چون بلور مانند در مشک یا در آن حیوان باشد و مشک ای جوهری  
**نوع** اگر دلیل مالی زهره باشد یا صاحب حد قدر از دیا و یا ابرو بدین  
باشد اندر مشک یا در مشک جوهری یا در زینه و سیمه بود و مشک  
خاک جام و نبات و جوهر زمین چون صوب و مانند آن در مشک ای  
مردارید و غیر در میان بود **عطر** اگر دلیل مالی عطر بود یا صاحب  
حد قدر دم و دنیا باشد اندر مشک است و خاک جام و جوهر و نبات  
و اندر مشک بادیه است حیوان و مور و پلاس باشد اندر مشک  
ای جانور ای جوهر ای باشد و بحد عطر و دلیل کتب و نام و جای  
برکت طاعت باشد و اگر عطر رسیده بود و اگر سفوف باشد یا راج  
ساده بود و هر گوشت را قیاس گیر از کدام جنس از کدام است و چیزها  
و صفت برین مذکور است و اندر کدام مشک است و از کدام کدام در  
فاطرات و از کدام سرچ اسم بدین قدر حدیث حکم کن تا درست است  
و اگر اندر صلی باشد آنچه باشد بهر بر خفته چون دستار و کلاه و پیرایه  
و اگر در ثوب باشد چیز اندر کردن یا در کعبه و عتبه و کعبه و اگر در  
باشد آنچه در دستها و کشف و کلاه برین و همین تا نامت و از آنجا  
و اگر دلیل مالی اندر جوهر عطر و ظاهر باشد درم و دنیا باشد یا کتب

و نام

۶۸۸ و نام و خط یا دست بر بختی است و تر و بزرگترین بدین نامند و اگر عطر  
ظاهر بود و دریم باشد یا پوست حیوان و اگر اندر سرکان باشد مردار  
یا حدف یا جوهر بود و اندر اسد و اگر بر شش ظاهر بود نر باشد یا سیم  
و اگر ظاهر خود آهن بود یا سلاج و اگر در سبزه بود و عطر و ظاهر دم  
و دنیا بود یا پیرایه زنانه و اگر ظاهر خود جامه باشد و اگر اندر میزن بود  
بزرگ ظاهر جز باشد چو درخت و کز درخت یا معجون کز درخت و اندر آن  
بود و در شش باشد مرغانه یا است استی و طرب و اگر بزرگ ظاهر  
نبود حیوان باشد یا جانور و اگر در عقب بود بحد ظاهر نر یا سیم باشد  
و اگر ظاهر خود مس باشد یا چیز پستان بود یا آب جامه و اگر در قوس بود  
و مستر ظاهر بر سر بر بود از دمنش جامه رنگین یا جوهر است باشد  
و اگر مستر بر سر ظاهر باشد جامه بود یا مانند در و اگر در جود بود  
در ضل بر سر ظاهر دارد جوهر زمین و شکل نبات بود و اگر ظاهر خود چیز باشد  
فردتر و کتر از نبات و اگر دلو باشد در ضل بر سر ظاهر حیوان پیرودن آید  
درین ظاهر خود مستر ظاهر بود و در سیم بود و اگر شش و عطر و بحد ظاهر باشد درم  
و دنیا باشد اندر پوست و دریم و اگر در پوست بود و مستر بر سر ظاهر مردار  
یا چیز یا چیز باشد حراز آب بیرون آمده باشد و اگر مستر بر سر ظاهر خود از هر  
چیز باشد و از هر جنس در دین است **فصل** در جانور و دلیل مالی است  
ظاهر باشد آنچه از گوهر میگوید و اگر مشرق باشد نو بود و اگر مغرب  
باشد لکن و اگر مستقیم باشد راست شکل و اگر راجع بود معجون یا مشک



۱۱۹  
و اگر در آن روز بود قوت و کم و با هم بود و اگر تها از جوهری بها و ضعیف باشد  
و اگر در آن روز باشد میانه و اگر معود باشد نافع و هیچ و نیکو بود و اگر بخیر باشد  
زشت و زیانکار و با عیب باشد و اگر در آن روز خیر باشد موافق و خیر باشد  
باشد و اگر جز در آن روز خیر باشد و اگر غیر از آن روز خیر باشد بر آن خیر  
و اگر حکم کن و ضرایح کوکب یکدیگر نگاه دارد و از نظر اتصال نگاه شود چنانکه از  
یاد کردیم حکم کن فصل ۳۳ در معرفت آنکه مال چند روز بوده است بگذرد دلیل مال مسروق  
که ام کوکب است و از مال مسروق قیاس گیر چنانکه در باب شریعت و کرم بلع به  
بر آن قیاس حکم کن از نظر اتصال و از مواضع نیک و بد و اعتدال در جهت قرار  
و ناقص و معذور و فصل ۳۴ در معرفت آنکه مال بگردد و در وجه حقیقت جمله آن  
بگردد دلیل مال مسروق اگر در آن روز نظر باشد بگذرد و اگر امانت و از دیده باشد  
در آن روز و اندر آن روز با یکدیگر نگاه دارد و در آن روز بگذرد و اگر در آن روز  
ناظر باشد و اگر را برده باشند یا مکاره یا شکستن کلید آن یا قتل یا سربرد  
یا بقیع برده باشند و اگر سر بر ناظر باشد بقصد زنده برده باشد و نه زنده  
این کس و لیکن چنانچه اندر آمده باشد اینکس بد آنچیز باز خورده باشد  
به بازرس و مذاق و همین اگر از هر ناظر باشد به دلیل مال سرور و دوستی  
و مزاج برده باشد و اگر ناظر باشد از ترس و عقاب و مقام و غیره  
تصد کرده باشد و این در آن روز باشد مردی بزرگ گشت باشد و اگر ناظر  
بود و زنجار شده و نه تصد زنده بود و لیکن مال بی بی و بیع و سرور  
و دوستی بر سر گرفته باشد و اگر معطل و ناظر باشد و بخیر و نیکو و نفع

و اگر

۱۲۰  
و اگر خدو بر سر گرفته بود و اگر معود بود و چنانکه است و سخن و زنده باشد و اگر  
قصر ناظر باشد بیک یا دو کرده باشد و اندر زنده و لا بهره اخیت است  
بیکو طالع اگر هیچ ناست بود از خانه بر سر گرفته باشد و اگر منعقب بود از محل  
و اگر بجز بود از روف یا جره بر سر گرفته باشد و اگر دلیل در ذمعه بود از  
جا نگاه بندد یا از نام خانه یا از جره بر سر گرفته باشد و اگر در خصیض یا موط باشد  
در زیر زمین یا مغاک بر سر گرفته باشد و اگر در وسط است باشد از جا نگاه  
بندد بر سر گرفته باشد که از صاعد و اوج و اگر تحت الارض بود از خانه یا از  
جای پنهانی بر سر گرفته باشد یا از راه نسیب باشد اندر آمده باشد یا از زیر خف  
سر کرده باشد فصل ۳۵ در معرفت آنکه مال بگردد و در وجه حقیقت  
بگردد صاحب طالع صاحب چهارم و صاحب برج قمر و صاحب سات و صاحب  
دوم هر کدام را سه همت بیشتر بود دلیل است اگر دلیل اندر طالع باشد یا نه  
صاحب طالع یا صاحب چهارم اندر چهارم بود و در آن روز صاحب طالع چنان  
ساعت در آن روز و طالع باشد مال مسروق چه در آن خانه است و در آن  
کالا یا باشد و اگر جز این باشد یا بیکر باشد یا جراتی دلیل اندر او تها  
بود کالا جسم در آن خانه بود و دلیل الا و تها و نیز در آن خانه بود و در آن روز  
جای بود و اگر صاحب سات یا خانه چهارم برج منعقب باشد بیکر یا نه  
باستان خانه یا مانند و مال بگردد یا نه باشد مال مسروق و اگر در هیچ یک  
بود و اندر دیدار نماید یا بر روف و اگر ناست باشد اندر زمین یا تها  
بود و بگردد صاحب سات و از در قیاس بیکر و اگر فوق الارض باشد مال







۲۹۳  
 سه دوات بیشتر بود دلیل در است و در خانه چهارم برنج انشای با باد  
 و با کج باشد بکوه بکدام جا بکاه است و بکدام نوزاد میل کند و دلیل بر کدام  
 موضع دلالت کند هر چه در آن نوزاد و در آن بهمه و منسوب است مال سرقه  
 انجی نامه باشد و صفت انجی بکاه از خانه چهارم کمر تا حال و حقیقت بدان فصل  
 است و تمام بر موهن خانه دند و نشان <sup>در</sup> قاعا بهر آنکه قدر در خانه دزد است و در آن  
 اندر در است و در آن قدر در طالع بود یا در ربع طالع در خانه سبزه شرق است  
 و در آن قدر در ربع جنوب بود در خانه بهمه جنوب است و در آن در ربع مغرب بود  
 در خانه بهمه مغرب بود و در آن در ربع چهارم بود در خانه بهمه شمال بود و در آن  
 قدر در ربع دوجبه بین بود در خانه دوجبه بود یا خانه دودر باشد یا بدو  
 باشد و در آن در ربع ثابت بود و در خانه کلان و حکم باشد یا در یک ثقت  
 کثه باشد و در آن در ربع متقلب بود در خانه بر میندیش سر بالا بود و در  
 خور بود و یکین هر از در خانه جزین نقش باشد و در آن قدر متصل بنصل باشد  
 از نظر عداوت بر در خانه سپاه باشد یا سنگی در نظر مودت بود  
 در خانه بسته باشد بر سن یا پوست حیوان و مانند آن و در آن مرغ ناظر  
 باشد از نظر عداوت موصی باشد یا آتش یا سنگی آهن بود و در آن  
 نظر مودت بود و در آن بسته بود و در آن سبزل و مرغ ناظر باشد در آن  
 باشد یا کجا بر سره باشد آهن بسیار و در آن قدر مرغی بود یا در موط  
 در خانه حلقه سنگی بود و در آن قدر نقش انور باشد یا می ق یا در موط  
 در خانه حلقه سنگی بود و در آن قدر نقش انور باشد یا می ق یا در موط در اطل

باشد

۲۹۴  
 باشد خانه در آن بنا شد یا در خانه اولی ده باشد و در آن بهمه شرق بود و در آن  
 نشست کاه بود یا برستان خرمی باشد و در آن بهمه غرب بود یا ناظر بود  
 کثت بود یا نشست کاه بزرگ و در آن زهره بود و در آن بود یا کل را در آن  
 عطارد بود و در آن کثر باشد یا سبزه تر خانه یا معلوم خانه چنانکه در خانه چهارم یا در آن  
 و صفت کن از نظر سبزه و در آن کثت حقیقت برنج دلالت کند از انجی قیاس کن و در آن  
 قدر بر سن بود و در خانه سربان باشد یا خرمی به بالا بر لینه و در آن بهمه  
 بود و در خانه معانی کثیف یا خرمی یا خرمی یا میوان یا جود یا دریم  
 رسته بود یا چاکه مار و در آن باشد و در آن قدر معهود بود در خانه بیکو باشد و در آن  
 سوزن بود یا به و شکست باشد و در آن در ربع مستقیم الطالع بود در خانه رست  
 بود و در آن سب قط در ربع معوج الطالع بود کثیر بود و در آن در رست بود  
 و در آن سب قط و دلیل بود در خانه خرم و بر کشته باشد و در آن شرق باشد  
 و بکوب سب شرق ناظر و متصل در خانه نو بود و در آن مرغ بود یا بکوب مرغ  
 متصل لکن بود و در آن زاید انور بود در خانه خرمی و بکوب بود و در آن نقش  
 انور شک بهما باشد و خرم و در آن قدر صاعد بود و خلک دوج یا فوق الارض  
 باشد در خانه بسته بود و در آن کثه بود یا در موط یا تحت الارض در خانه بسته  
 باشد و سوزن بود و در آن سبزه و در آن سبزه و در آن اتصال و در آن کثت  
 و از سبزه خاک و باد سبزه و در آن سبزه و در آن سبزه و در آن سبزه یا چرمی  
 است و از سبزه و طبع برنج و در آن کثت حقیقت کن و در آن سبزه خاک متصل  
 بنصل بود و در آن خاک باشد و از رسته و سبزه است از سبزه باشد و از سبزه



۲۹۸  
 ایضا با درستی تعالی رطل جو بین است و با تعالی مرغ از جوب و این مرغ است  
 از قشمت و مانند و پیاپی فصل ۳۷ در معرفت دور و نزدیک خانه در راه  
 راه آن اگر دویس سایل و دویس دزد اندر یک ربع باشند هر دو اندر یک  
 باشند و اندر ربع مخالف دورترین باشد اگر میان دویس دزد و دویس سایل  
 یک ربع بود یا کمتر در یک سوره یک سوره باشد و اگر در دور یک ربع باشند  
 در یک ربع و در یک خانه بودند در میان دویس و دویس بقرب نیست در ربع  
 بود و در یک ده یا در یک محله باشند و اگر بقرب نبود در ربع باشد و اگر یک  
 شهر بودند و یک ربع میان دویس از در حیات مطالع و دویس چند ربع باشد  
 هر در ربع یک ربع باشد یا یک فرسنگ یا یک ساعت یا یک روز یا یک ماه  
 یا یک سال راه بود یا اندازه دور و نزدیک و اندازه ربع ثابت و در تقابل  
 و اندازه دزد و سایل از این قیاس دیگر دور و نزدیک فصل ۳۸  
 در آنکه از راه پیاپی بر دویس دزد اگر در خانه فداوند مطالع او را حفر باشد سایل این  
 دزد و حفر دزد که لا را از دویس و حفریش باشد و اگر جزین باشد در خوب  
 و بیجا نه بود و جزین اگر هر دو مطالع ناظر باشند یا اندر مطالع باشند یا  
 صاحب مطالع این دزد از راه اهل بیت فداوند که لا باشد یا حفریش و سایل و در یک  
 بود و اگر که از سیرین مطالع باشد یا ناظر بود مطالع میان سایل و دزد فویش باشد  
 و لیکن معرفت باشد هر دو را با سایل و میان این امد و سایل بود و اگر که  
 ناظر نباشد یا سقط بودند از نظر مطالع این دزد خوب باشد و از راه اهل بیت  
 سایل نباشد و نه نیز میان این مخالفت نه معرفت اگر صاحب مطالع اندر سایل

۲۹۹  
 بود یا با دویس دزد متصل باشد یا صاحب ربع قدر شش هر دو ناظر باشد یا که  
 صاحب ربع خورشید متصل بود دویس کند و دزد از اهل بیت سایل بود یا با  
 مخالفت و معرفت بود و اگر صاحب مطالع در مطالع بود و صاحب سایل یا دویس  
 دزد متصل باشد این سایل دزد بود و دزد با سایل یک جا بود و اگر هر دو در  
 اندر ربع خورشید باشند و مطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر در منطقه  
 خورشید باشند و مطالع ناظر این دزد از اهل بیت سایل بود و لیکن بالین اندر  
 یک سوره باشد و اگر در ربع خورشید باشند و مطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل  
 بود و اگر در منطقه خورشید باشند و مطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر  
 در منطقه خورشید باشند و مطالع ناظر این دزد از اهل بیت سایل بود و لیکن بالین  
 اندر یک سوره باشد و اگر در ربع خورشید باشند و مطالع ناظر با اهل بیت معرفت  
 باشد و امد و سایل بود و اگر میان اینان قرابت باشد و اگر دویس دزد و  
 مطالع اندر مطالع باشد یا اندر دزد و دیگر این دزد با سایل یک جا باشد یا  
 یا سایل دزد بود و اگر دویس دزد با دویس سایل اندر یک ربع بود و فویش  
 خورشید باشد و مطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر که از سیرین و لیکن  
 دزد در خط فویش نباشد و مطالع ناظر بود با اهل بیت امد و سایل یا دویس  
 دزد خورشید بود یا هر چه باشد سایل دویس دزد در مطالع باشد یا صاحب  
 آنکه یک باشد و در خط دویس دزد است این سایل خدی دزد باشد یا دزد با سایل  
 یک جا باشد بود و اگر دویس دزد از راه اهل بیت فویش این دزد خوب  
 بود و اگر اندر دویس باشد یا اندر سایل باشد از جای خورشید دزد سنده بود







۲۹۹  
 و اگر ناله شود به درجات و قوت و فعل بکسر از دخی میگویند این مثل است و گفتیم  
 بسندیه با سله هر که شهادت حکم بر سر می آید اکنون از تذکیر و تالیفات  
 یا دکنیم تا آن باشد زهره چون دلیل دزد باشد بد آنکه دزد زن آنکه  
 مشرق باشد و اندر برج دیگر باشد یا سله باشد بود دزد مرد  
 باشد بسند زن یا چیز باشد یا تحت یا مانند این و اگر زن دزد  
 بود اگر در دشت باشد یا در سر راه و اگر در شهادت یا در زن  
 بود زهره و زهدات فکاهه است اگر در شهادت سر راه بود  
 ماد که مرد بود با طشت زن بود و تهر نیز چمن از زهره یا در گرم  
 همچین فصل اگر مغرب بود یا مشرق اندر برج سر راه مرد باشد  
 و اندر برج ماده و برج ماده مونث بود و اگر مغرب باشد ظهر بود یا کشته  
 بر بود مشرق چمن مشرق بود اندر برج دیگر مرد بود چون مغرب بود  
 و در برج دیگر بود مرد و در برج و برج مونث مرد بود بسند زن  
 یا خلقت زن و با طشت باطن زن یا عین یا تحت بود و همچنین است  
 دلاست مرغ و صفت کرد عطار و اگر مشرق و برج سر راه باشد یعنی  
 مرد و اگر مغرب بود یا برج مونث یا برج یا اتصال کوکب باشد بود اگر  
 مغرب باشد و برج ماده کبرک بود یا در عطار و اگر مشرق بود یا در  
 دیگر یا برج دیگر یا به اتصال کوکب دیگر سر باشد و اگر مغرب یا برج  
 مونث یا برج مونث یا اتصال کوکب مونث ماده بود و بهر چاره شهادت  
 خاتمه بود و بهر چاره شهادت طالع اگر برج دیگر بود و صاحب است  
 نیز

نیز زاده در برج دیگر بود مرد بود و اگر طالع مونث بود و صاحب است  
 مونث زن بود و اگر که مونث بود و یک دیگر مرد زن بود یا زن مرد  
 بود بسند زن یا زن بسند مردان و تحت و تحت سر راه و اگر  
 فصل ۳۰ از موقوفه آنکه دزد از او است یا چنه و تن است یا بجز به طالع  
 دزد و اگر بعد باشد یا در برج مقبول دلیل کند از او است و اگر مخفی بود  
 یا کوکب مخفی بود دزد دهنده بود و اگر دلیل دزد در خانه ششم بود از برج کوکب  
 دزد دهنده باشد و اگر دلیل دزد دهنده بود یا در او قادیان یا در است  
 اندام و بیگناه است بود و اگر در موی بود یا قط یا ناقص دلیل کند  
 منقیر و یا رنگ باشد یا معیوب و اگر صاحب شرف اتصال بود  
 تن درست بود و اگر صاحب موی متصل بود یا رنگ باشد یا معیوب  
 و اگر صاحب شرف اتصال بود و تن درست بود و اگر صاحب موی  
 متصل بود یا رنگ باشد و همچنین اگر کوکب متصل باشد و اندر شرف موی  
 بود دلیل باشد و همچنین حکم کن از ظرات شهادت و خوراک و مروت  
 و عادات فصل ۳۱ از موقوفه آنکه دزد از او است یا کوه یا لاله است و دلیل  
 کوکب علوی باشد و لاله یا لاله بود و اگر کوکب معیوب باشد یا لاله کوکب  
 در طالع معیوب یا لاله کوکب معیوب اندر برج مشرق یا اندر برج معیوب  
 از مرکز وسط است یا طالع یا مرکز چهارم سمت دزد یا لاله بود و اگر در  
 مستقیم العلوی بود هم در لاله بود و اگر در برج معیوب العلوی باشد یا در  
 مغرب یا جنوب یا سله یا معیوب یا لاله بود و اگر کوکب و طالع بود و اندر برج معیوب











فصل دوم در معرفت اشیاء مال مسروق شرع و از دست یا دیگر کرده است بگو میان در  
 طالع درجه و تدریج هم اگر در میان مذکور که خود آمد بود دلیل است حال مسروق که  
 داده است اصفت اگر مسوقت کرب است و بگو تا از درجه دلیل در نزد درجه  
 حج کوکب است که بود در کوکب دلیل انشلی است حال مسروق بود است  
 و اگر کوکب باشد اندرین میان پس هیچ کس نداده است و اگر باشد که کوکب  
 دلیل او باشد معلوم نمایند و اگر هیچ کوکب باشد جانب است که در کوکب باشد  
 یا در رابع مال مسروق است که نهاده بود بگو بر چه حال هم صحیح کوکب است  
 کوکب را طالع است اگر که صاحب سهم اسفاده اندر در کوکب باشد یا ناظر باشد  
 دلیل است که بدست در این است نهاده بود و اگر جز این بود از دست نهاده  
 بود و اگر دلیل در نزد کوکب و در خط یا با حال انال در دیده از دست  
 در نزدین شده باشد و اگر هیچ کوکب متصل نبود یا ناظر نبود مال در دست  
 باشد و اگر که از آن دو نیز دلیل کند بر مال یا صاحب سهم اسفاده در بر کوکب  
 صحیح ناظر باشد و بگویند تو بر بود دلیل مال باشد و اگر اندر دلیل مال  
 در دلیل هیچ باشد مال را از جای به جای دیگر نقل کرده و بگویند که نداده باشد  
 و اگر در اطر هیچ باشد از جای که بجا نقل کرده باشد از یکس که نداده باشد  
 اصفت امانت دار مال مسروق سهم اصفت دلیل و صفت و بر باشد تو در خط  
 هیچ دلیل است حال مسروق از آنجا نهاده بود و یا دیگر نقل کرده بود و چنین  
 اگر بر هیچ شمس باشد اگر دلیل مال متصل باشد صاحب ساج یا صاحب شمس  
 و یا بگویند اندرین مواضع بود یا خود دلیل مال اندرین مواضع که دلیل کند که

این مال از سید پیون سیرند اگر نقل در وقت چهارم بود یا در خط باشد مال را بیست  
 که داده اند و اگر که در خط نقل یا در وقت چهارم یا در وقت مال مسروق  
 از آن دست بنده مرد امین در حیل کرده باشد و اگر که کس شتر هیچ باشد  
 بنظر نقل در بنده از او شده باشد مال مسروق را کرده باشد و اگر که در  
 باشد بر چه دوم در هیچ خویش باشد و هیچ زهره باشد مال مسروق نیز در  
 در حیل داده بود و اگر در ربع سیم باشد از ربع خویش یا از وقت چهارم از آن  
 بزرگ داده باشد بنده بود و اگر که در وقت چهارم بود یا ناظر در حیل  
 مال یکس داده بود و اگر که یکس در دست ستوده بود و جهت مند بوده  
 و اگر روز چه بنیاد است و اگر در وجه دوم یا سیم باشد مال را بنده و یا  
 یا یکس که مانند بندگان یا خادمان داده بود **فصل ۳ در معرفت اشیاء مال**  
**چه اشود در خط را که در** اگر صاحب هیچ دلیل در نزد دلیل در خط باشد  
 اگر که در دیده پوشیده ماند و اگر که برین یکدیگر ناظر نباشد و نه قمر دلیل  
 دزد و نه صاحب هیچ دلیل در خط ناظر نباشد با این همه دلیل در خط  
 باشد از طالع این در در بر سیده باشد هر که از آن را نشود و اگر دلیل  
 بر هیچ حد بین صفت باشد یا در دوم دلیل صاحب دلیل هیچ دلیل در  
 نیزین ناظر باشد یا اندر وقت دهان را که را شود بعد از آنکه بر سیده  
 و اگر که صاحب هیچ دلیل در خط ناظر باشد و هر دو نیز بر ناظر خاصه  
 باین همه طالع ناظر باشد از آن را شود و اگر که بر سیده ازین نظر  
 در وقت بود باشد این در دست را شود و اگر که در خط باشد از آنکه



شود و اتصال قهر صاحب طالع باشد بگویند که اگر طالع و یا در وسط است و دلیل کند  
 اگر راستان در دست است که اگر بگویند مقبول بود و دلیل بود و طالع و مال نیز  
 و اگر بعد باشد و از خفای پاک و دلیل کند بر آنکه راستان کار در دست است  
 خجسته و در دست است بر این دلالت کند بر آنکه راستان در دست است و در دست  
 است و خفتن و بر او مال بر وجه اتصال قهر صاحب طالع از دست و دلیل کند  
 بر این که راستان کار در دست است و در دست است و دلیل کند بر آنکه راستان  
 باشد کار در دست است و در دست است و دلیل کند بر آنکه راستان  
 باشد یا نه **به چه** اگر دلیل از در طالع باشد یا دلیل در دست یا دلیل سبیل بگوید  
 ناظر بر در دست طالع و اگر اتصال از دست است یا مقابله باشد یا مقابله نیز  
 طالع یا به اندر شهر و لیکن بر سر در دست و اگر اتصال از صورت باشد یا به  
 و لیکن از بیرون شهر و اگر میان این اتصال و نظر نبود بگویند  
 به نقل نور و جمع نور و در اندر است و بدست مستور است و میان خفای آن  
 طالع یا به وجه هر که بگویند ناقل یا جامع یا در اندر و از طبع و در طبع  
 و اگر صاحب برج سابع یا دلیل در دست صاحب طالع متصل شود در دست  
 خفای و مال یا نه و اگر صاحب طالع بگویند متصل شود در وسط است  
 و یا در دست دلیل کند بر طالع یا خفتن بر در دست که بگویند متصل شود طالع ناظر  
 باشد و دلیل کند بر طالع یا خفتن در دست و اگر بگویند دلیل کند طالع ناظر باشد  
 و دلیل کند بر طالع یا خفتن در دست و اگر بگویند دلیل کند طالع ناظر امید یا خفتن  
 اگر صاحب سابع وقت اتصال بود و دلیل کند بر طالع یا خفتن بر در دست که بگویند

صاحب طالع بر سر طالع و دلیل کند بر طالع یا خفتن بر در دست که بگویند  
 صاحب سابع طالع ناظر بود صاحب طالع متصل شود در دست یا به مال یا نه و  
 از هر صاحب طالع و اگر صاحب طالع بر سر متصل باشد یا نه کند و در دست است و دلیل کند  
 و اگر صاحب سابع و صاحب طالع را بگوید که ناظر باشد مال سلطان است نه و  
 سبیل طالع یا به مال است و اگر دلیل در دست مستور باشد و اگر خفتن کند بود  
 و طالع بود سلطان در دست و اگر مال است و اگر مستور است و صاحب  
 و طالع بود و طالع یا به از دست سلطان و هر که بگویند مستور است از دست  
 و به چه هر که بگویند مستور است از دست که هر که مستور بود راحت است و  
 یا به فصل **اه و صفت** اگر در دست صاحب رسد یا نه اگر دلیل در دست مستور باشد  
 از صاحب ششم و در دست مستور بود و از خفای خوب و خفای و در دست است  
 اگر خفتن کند صاحب نام باشد یا در دست یا به در دست شود و اگر در دست  
 که قدر باشد و خفتن کند دلیل در دست هر دو سابع ثابت بود یا در دست باشد  
 یا که از این دو یا ماه اندر برج ثابت باشد و بگویند متصل باشد از برج چهارم  
 به دلیل در دست در دست در دست است و به در دست در دست در دست  
 و اگر در دست در دست در دست باشد یا که از این دو یا ماه خفتن کند صاحب  
 سابع یا صاحب ششم یا متصل یا به چه بود این خفتن کنندگان در دست در دست  
 باشد یا که از این دو یا ماه این در دست در دست شود خاصه ماه بقدر  
 مرغ باشد و تصور در دست در دست در دست در دست در دست در دست  
 بود و در دست بود و در دست طالع مستور یا از دست سابع یا خفتن بود







از نیرین صاحب سهم اسعاد یا سهم متع باشد و دلیل کند جزو در یافتن مال و اگر  
خیرین سهم اسعاد ناظر نباشد و نه بطالع و نه یکدیگر مال مسروق باشد نیز  
خیرین بطالع از دولت مال باز آید و وقت و صفت و هم در طالع بود مال باز  
و اگر چه چند سال کار برآمده بود یا مدت دراز گشته بود اتصال صاحب و هم  
بگویند که اندر دلیلی باشد مال باز یا به اگر صاحب سهم و صاحب دلیلی اندر سهم  
باشد مال نیز دو باز نیاید همچون اتصال صاحب دلیلی و هم یکدیگر اگر چه  
سهم صاحب دلیلی متصل باشد اتالی چایید و لیکن بعضی از در میان بر گیرند  
و اگر صاحب سهم صاحب دلیلی متصل باشد اتالی چایید و لیکن بهتر آنست  
صاحب طالع میان اتالی شایسته بود و اگر صاحب طالع  
بود بعضی از در سلطان بستاند و اگر قهر اندر وقت الطالع باشد و ناقص بود  
اتالی هرگز باز نیاید و قهر اندر سهم و هم سهم و دلیل کند بر یافتن مال و اگر  
دکته و اگر در کس نظر بود اتالی حایده یافتن بود و قهر در طریقه کثرت و دلیل  
مال است و اگر چایید بر سر و عند و طالع است بودن نیرین اندر وقت الاصل  
دلیل بر ملاک و گشته و مال دزدیده باشد و اگر قهر در طالع بود یا مسروق  
و دلیل کند بر یافتن گشته و مال دزدیده قول دوزخ و سوس حکم اگر طالع  
سایل را بداند بگویند وقت دزدیدن مال و اگر قهر در آن وقت بجای  
صاحب بود و اندر اصل دلیلی سود کرده باشد یا یافتن بود و اگر نه نیاید  
فضل ده در صورت آنکه مال باز آید و اگر دلیل ناقص باشد یا بعضی از  
مخوس بود یا ناقص السعدیل و العده باشد بعضی از مال یا به و بعضی از

شود و اگر مسعود باشد یا زاید السعدیل یا سیر و اگر مسروق مال  
مال باز آید نیز سیر و نیز زیادت و اگر قهر ناظر بود مال باز آید و لیکن  
و نقصان **صل** ده در صورت آنکه دزدیده باشد یا به بگویند دلیل  
و اگر در خطوط خویش باشد یا مسعود یا بطالع ناظر بود یا در فاضل عطار  
باشد یا در خطوط عطار بود این در صاحب صفت بود و اگر جز این بود صاحب  
نباشد و بگویند دلیل دزدیده کدام گویند است یا کدام گویند ان ناظر است  
و در کدام سیر است و اگر گویند اینج نیز کدام سیر است و دلالت کند و اینج  
از کدام گویند است بر طبع سیر و گویند اینج است و با و خاک و آب حکم کن  
سیر دزدیده را و یکدیگر مزاج ده یا مخوس یا ناقص السعدیل و العده و بعضی از  
مخوس مال یا به و بعضی تلف شود و اگر مسعود بود یا زاید السعدیل و العده و بعضی از  
یا سیر و اگر سیر نیز ناظر مال یا سیر یا به و نیز زیادت اگر سیر  
ناظر بود مال باز آید یا به و اگر سیر در صورت آنکه دزدیده باشد و اگر  
یا به بگویند دلیل دزدیده اگر در خطوط خویش بود یا مسعود یا بطالع ناظر یا در فاضل  
عطار یا در خطوط عطار بود این در صاحب صفت باشد و اگر غیر این بود  
کفایت دزد صاحب نباشد و بگویند دلیل دزدیده کدام گویند است و بگویند گویند  
ناظر است و در کدام سیر است و اگر گویند اینج سیر کدام سیر است و دلالت کند  
و اینج از کدام گویند است بر طبع سیر و گویند اینج است و با و خاک و آب  
و خاک و این حکم کن و اگر اعم بالعباب **صل** ده در صورت آنکه گشته است  
و صفت دزد بگویند است بگویند دلیل دزد اگر فعل باشد سیاه چروید

الطالع

السعدیل

السیر

السود



















بسیار از جنس حرف است و حرف متحرک از بی حرف است و کدام حرف است از حرف متحرک  
چنانکه از زحل زاده و از مشتری جسم زمین و از مریخ میوه و از اورانوس سبزه و از  
و از زهره زاده و از عطارد زمین و از قمر قاف بکند از کدام سرج است و حرف  
منته و حرف متحرک بکند و کفار بکند و حرف منزلی نیز بکند این منزل حدیث  
در بر است و کفار بکند معنی سرج دلاست کند از قیاس بکند نام بیرون از  
دست و باشد حرف سرج و حرف سرج را نه نمودن باشد حرف سرج نام چنانکه در سرج و حرف  
باشد حرف اول از آن نام باشد حرف اول و سرج بود یا باشد اول حرف سرج و سرج  
یا باشد اول حرف منزلی باشد و اگر در سرج دوم باشد اول حرف از آن نام  
باشد حرف دوم باشد از سرج و سرج یا حرف میانی منزلی و اگر  
دوم سیم بود اول حرف از آن نام باشد حرف آخرین و سرج باشد حرف  
آخرین سرج و حرف آخرین منزلی و حرف دوم را از سرج منته سرج و سرج  
توان داشت و حرف سیم از سرج منته و حرف اول از سرج سیم سرج  
و سرج توان داشت چنانکه از سرج منته سرج دوم سرج و سرج از سرج منته سرج  
اول و سرج سیم از سرج اول حرف اول و حرف دوم از سرج منته سرج منته  
سرج حرف سیم از سرج منته و حرف دوم از سرج منته سرج منته سرج منته  
و از باب منته و منته از سرج منته و قیاس و قیاس با سرج منته و حرف سرج منته  
نام بیرون از سرج منته و قیاس با سرج منته و قیاس با سرج منته و قیاس با سرج منته  
بود و نیز قیاس بکند و منته از زمین و باشد اغلب آنها سرج منته بیرون  
قیاس بیرون از کدام حرف سیم و با سرج منته نام کدام حرف سرج و سرج و سرج

فارس

فارس که بر لفظ ان قوم دارد و نام بیرون از کدام حرف سرج منته نام کدام حرف  
و سرج منته و منته از سرج منته و قیاس با سرج منته نام سرج و سرج و سرج و سرج  
ان قوم که نام بیرون از قیاس بکند از کدام حرف سرج و سرج و سرج و سرج  
کند که بیرون از سرج منته قیاس بکند و سرج منته بود اندر طالع یا در سرج منته  
نام سرج منته و سرج منته و سرج منته بود و اگر در سرج منته بود سرج منته  
چنانکه و سرج منته بود و اگر در سرج منته بود سرج منته و سرج منته  
و اهل عرب بود و نام سرج منته بود و اگر در سرج منته بود سرج منته و سرج منته  
بود یا بقرب خوانند و نام سرج منته بود و اگر در سرج منته بود سرج منته و سرج منته  
بندها و سرج منته بود و اگر در سرج منته بود سرج منته و سرج منته و سرج منته  
بود و اگر در سرج منته بود سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
جاریس یک بود و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
نام سرج منته و نام سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
یا در سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
یا سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
سرج یا سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
حرف چون سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
با کدام منزلی از منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته  
اهل و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته و سرج منته

و سرج منته















۳۲۹ مقبول بود مال یا بد و اگر نامقبول بود نیز بد فصل ۹۷ در موافقت مال و غیره  
 و اگر مال را که صاحب دوم طالع ناظر باشد بمردت یا بیکدیگر مقبول بود یا  
 سایل و اگر مالان یا دریا باشد و اگر مقبول بود بموافقت او باشد و اگر بعد  
 باشد بر در خصم کردند و اگر معود و مقبول بود در راست کار و نیز بان باشد  
 و اگر مخیر و غیر مقبول بود در رخ کوکب طالع جری باشد و سخن را این  
 نپذیرد و اگر صاحب دوم بعد صاحب سابع مقبول باشد بمردت یا بر گیران  
 سایل و اگر مالان یا مستول عنه یا رشوند اگر بنظر مؤت بود بموافقت و اگر  
 بنظر عدوت بود خصم او شوند و اگر در میان این دو و سایل عطا در ناظر بود  
 یا ساهوت باشد خط و محبت در میان بود نظر موافقت فطرت باشد  
 نظر عدوت خط غلط و اگر خداوند دوم در رسم بود قوت سایل بود به  
 بسیار و نیز بر گیران و اگر کسی در طالع صاحب ثانی مفت  
 کردم از سابع و صاحب او از هفتم و صاحب او هم کن از باب یا بر گیران  
 و اگر مالان مستول عنه و اگر محسن در طالع باشد سایل را غنم و الم رسد  
 و اگر در دوم بود در مال او نقصان بود یا اگر مالان بد رنج آرد و اگر در هفتم  
 بود مستول عنه را غنم و تبا هر بود و اگر در هفتم بود یا بر مال یا بر گیران  
 نقصان او شد از مستول عنه همین حکم بود اگر صاحب در طالع او نقصان  
 هر دو یک کوکب باشد سایل ظفر یا بد بر مستول عنه بسیار و معون سلطان  
 و اگر صاحب هفتم یا صاحب در طالع او هر دو یک کوکب باشد مستول عنه  
 بر سایل ظفر یا بد بسیار سلطان و اگر سهم اسوده اندر طالع یا مال

بود

۳۳۰ بود یا ناظر بمردت طالع و سایل ظفر یا فتن بر سایل خصم است و اگر در  
 باشد یا ناظر سابع و سایل است بر ظفر یا فتن مستول عنه بر سایل و همین صاحب  
 اسوده و سایل کند بر گیران و یا بر گیران و همین قدر صاحب طالع چون  
 مخیر بود یا صاحب دوم در هفتم یا صاحب طالع در هفتم باشد سایل است ظفر  
 یا فتن مستول عنه بر سایل و غنم و اگر در سایل و اگر صاحب هفتم مخیر بود  
 در طالع یا صاحب هفتم مخیر بود در طالع هر دو یا یک و سایل کند بر چهار مال  
 مستول عنه و ظفر یا فتن بر در فصل ۹۷ در موافقت آنچه جزو مقبول است  
 اگر خداوند چهارم یا ستاره در چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع  
 یا بخداوند دوم یا این هر دو پیوسته باشد یا بخداوند چهارم یا ستاره در چهارم  
 است آنچه در دور پس است بتصرف سایل بود و اگر خداوند هفتم یا هفتم  
 پیوسته بود یا خداوند چهارم یا یکدیگر در بین خانه باشد پیوسته بود بخداوند  
 یا بر کسی آنچه در دور بر سر است و در دست مستول عنه باشد و اگر خداوند  
 دوم در سابع بود یا بر سر خداوند هفتم ناظر بود یا بان ستاره در هفتم یا  
 بود یا سایل نیز و یک مستول عنه بود و اگر خداوند هفتم اندر طالع باشد یا بخداوند  
 طالع نکرد یا در دوم باشد مال مستول عنه بر سایل باشد و اگر خداوند دوم  
 باشد و در هفتم متصل شود بمردت مستول عنه و سایل آنچه دارند یا هم  
 عوض کنند و یا بر گیران بصلح در آیند اگر بنظر مخالفی لغت بود بخلاف این بود  
 کفیم اما در این باب بتوسع و مقابل باید نکرد بستن حد و ترس و مقابل نشد  
 و بلا عدوت و مقبول و سایل کند همچنین از ستارگان قمران کنند و هر کس

فصل ۹۷ در موافقت آنچه جزو مقبول است



بود از بس که هر آن بصری خدمت خیزد و با هر کدام قیام کرد و در کمال بود که  
 طالع ثابت بود از کار دعوت ثابت باشد و اگر دو جسمین بود هر دو یکدیگر در حیل  
 کند و اگر در تقابل بود و دوری سر بر سر نه و هر است راه به طرف بود و با و نه  
 او را باشد و عطا در با هر کدام دلیل چه بیوسته بود و محبت و اخیال و خط در است  
 بود و به آن دلیل منسوب است و اگر صاحب یازده جسم بخند و طالع متصل  
 باشد بودت مردم در این خانه حاکم بایلی بر در دهند و اگر متصل بخدا و نه نعمت  
 بود مسئول غنای بر سر غنای و سلطان از جسم بکیر و صاحب طالع است  
 اگر از نظر و سیلان به خط از ارباب مشغول در طالع است حکم کن اگر از  
 نبوده باشد از حد و طالع است و خداوند وجه و طالع است دلیل محبت و بهره  
 در بود و اگر دلیل حاکم بر طالع بود حاکم رتبه خوار و مکار بود و حکم بر سر است  
 بود و هر دو خصم بیکدیگر دارند و اگر دلیل حاکم مستر بود حاکم عادل بود و اگر  
 وین نام و اگر با ریس بود ملاقات او را اندازد نبود از بس که عایله است بود  
 و اگر با بس بود غایت و ستم کاره و کم است بود و چه دانش بود و اگر  
 باشد عادل و راست کار بود و با محبت باشد و اگر زهره بود راست کار بود  
 خوار بود و در آن فصل گفته بود و هر دو خصم از در میشتند بود و اگر دلیل  
 حاکم عطا در بود دلیل کرد و دور اندیش و دور رویه بایلم باشد و اگر دلیل  
 حاکم بود سحر و رو کرد و نه بود و فساد دور ای که خوارند نیست و شل  
 فصل ۴۸ **اندر میان سخن شود** یا نه اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مستر  
 باشند یا صاحب دلیل کند و میان اینان صلی بود هر دو اگر در تحت

صلی ۴۱ **اندر میان سخن شود**

السلطان باشند و اندر خانه چهارم دلیل کند بر در از خدمت و در میان این  
 هر پنج گونه است شود و اگر میان هر دو دلیل انتقال از مودت و قبول بود  
 شود و اگر نه شود و اگر میان اینان طلی نور کنند یا جمع یا در میان اینان  
 صل شود از قبل متوسط و بکیر و اگر کوب خداوند کدام برج است از طبع و کیر این  
 برج و اگر کوب در خانه نشخورد و میان اینان و صل کنند میان اینان و اگر  
 این دو کوب نقل یا جمع بود و از دلیل به خط منفرد شده باشد و در نقل  
 غنای متصل شود سایل صلی حرمیده بود و درین متوسط سایل خوار است بود و اگر  
 دلیل مسئول غنای منفرد شود و دلیل سایل متصل شود از غنای صلی از ارباب  
 و تهر بر مسئول غنای بود و اگر هر دو دلیل قرآن کنند صلی میان اینان  
 از اشته یکدیگر باشد و اگر میان اینان در آید و اگر صاحب  
 و طالع است با اینان نظر کنند پیش از آنکه اینان قرآن کنند صلی میان  
 اینان از اشته سلطان بود و در صحن هرین دیاس حکم کن و کیر یا با را **صلی**  
**۴۹ در حقیقت خدمت چگونه بود** اگر صاحب رابع یا سیر رابع یا کیر رابع اندر  
 برج رابع است یا صاحب برج قمر یا صاحب برج طالع هر کدام را است  
 سیر بود و اندر حقیقت معهود باشد یا مقبول دلیل کند بر حقیقت حقیقت  
 و اگر اندر سیر بود یا جمعه یا اندر مکان مرتفع و در جاه و عزت و عزت  
 و حقیقت مذکور بود و اگر اینک یا کیر و صاحب رطال است بود معهود و قبول  
 و یا اندر رتبه یا صعد یا زاید حقیقت مسئول غنای معهود بود و قدر و جلد و اگر  
 منزلت زیادت بود و اگر کمال بود یا اندر مهبوط یا نقص یا و بایلی



یا راجع یا مخیر دل و غوار برین وقت دیدن می بود مسئول صده را از جهاد و منزلت  
 پیغمبر و هر دلیل و دلیل مسئول بود در رایج بود اکس و بعد از آن دلیل مسئولیت  
 کمر بود یا تحلیط کند اندر کار خدمت و در هر وقت بر شش یا صواب اید و اندر کار  
 خدمت میفرستد سرگشته بود و از کار خویش و کار خدمت بگرداند و باز بیاورد  
 بود **فصل** **در موقوف حرب کارزار و دلائل جنگ و چگونه حرب کارزار**  
 اگر پرسد از کار حرب طالع و صاحب طالع و کنگر منفرد و کنگر منفرد  
 منه میخ و دلیل است بر سهیل و آغاز کننده حرب اگر قدر اقبال و انفراف  
 نبود در هفت و شش متصل به تیره متصل به میخ و دلیل مسئول منه است اما اگر  
 میخ از هیچ کنگر منفرد نشود و هیچ کنگر متصل نشود بجز از فصل و شش  
 پس بنگر بدین دو کنگر و میخ یا بی آن ناظر است یا نه باقتال و انفراف  
 این حکم کن دوم و صاحب دوم و کنگر در اندر دوم دلیل سکر و فصل سیل  
 است و همچنین وسط اسب و صاحب وسط اسب و کنگر و اندر وسط اسب بود  
 دلیل یا اگر کن آن و کنگر و بی سیل است تا آغاز کننده و اگر آغاز کننده  
 سیل باشد و هر ششم و صاحب ششم و کنگر و اندر ششم بود و صاحب ششم  
 هفتم دلیل اعوان و چند و سپاه مسئول منه است وسط اسب و صاحب  
 و صاحب موضع قدر دلیل بر زاهدان و میان این دو کنگر و بیست و سیل  
 مسئول از صبح و ظهر بگذرد بود و اگر بود و خانه چهارم و صاحب چهارم و صاحب  
 و صاحب بابت میخ و دلیل و قبت کار و جهاد و طبیعت سرچ میخ و دلیل  
 میخ از طالع و دلیل است بر سر فرستادن حرب از جهاد خواسته است  
 اما هر کس

اما به آنکه میگوید بود و هر یک چیز دلیل کند هر کدام را شهادت غالبتر و قویتر  
 و اولیتر حکم بر آن کن تا دانسته باشد و هر مستند را تحت دلائل درست انگیزد  
**فصل** **در هر از اسب میان سیل و مسئول منه بود بر طالع اگر قدر اندر**  
 بابت میان و دلیل سیل و مسئول منه اند و سه رسولان بود همچین اگر کنگر  
 میان این دو دلیل نقل یا جامع بود و اگر وسط را اندر وسط اسب بود دلیل کند  
 بر اند و سه نام و کنگر و اگر میخ باشد دلیل کند و حرب و سه نام هر دو  
 بود و اگر فصل باشد دلیل کند بر در از شهادت و اگر دوام حرب تا انگاه  
 در فصل شکل بدل کند یا نقل کند یا تحمل بر حرب دیگر تا بهتر انگاه بود و راجع  
 بود و دلیل کند بر بودن کارزار و حرب بینگرت مگر در فصل یا خبر سرچ بود  
 انگاه زود کار بریند و زود گشته شود و اگر مشرب بود دلیل کند بر سرچ باید  
 آمدن قوم سران یا رسیان و قوتها و اما آن از جهاد مال اعطای و اگر خبر  
 بود حرب باز اید از جهاد و عطا و مدیه و از جهاد زنان و اگر اندر وسط اسب  
 و کنگر بود و صاحب وسط اسب دلیل کند بر کنگر و اندر وسط اسب بود و اگر  
 عطا و میخ ناظر بود و یا متصل بود بنگر میخ اگر متصل بود بعد از نظر  
 بود بد آنکه از آنجا حرب و کارزار و زود خانان خویش بدین شهن و دهند  
 عطا و میخ ناظر نباشد و به بعد متصل باشد دشمن زمین خویش است  
 کند و سیل سپارد و اگر عطا و تحت اسب بود انکس و تدبیر حرب  
 و کارزار کند و امتیال سازد مگر در رایید و اگر عطا و بر سرچ باشد  
 بسیار کرده شود و اگر آن عطا میخ در بین آن سپاه کرده شود و اگر سیل



